ورقی از اوراق گمشدهٔ تاریخ سیاسی وادبی ایران

الغ بیگ و زمان وی

امپراطوری مغول و دولت جغتائی

تألیف : ایرانشناس عالیقدر

Professeur w.w. Barthold

ترجمهٔ :

حسین - احمدی پور

دبیر دبیرستانهای تبریز

از انتشارات

کتابفروشی چهر

چاپخانهٔ شفق



پیکرهٔ استاد سناتور دکتر خانبابا بیانی

بپیشگاه استاد بزرگوار جناب آقای سناتور دکتر خانبابا بیانی
استاد دانشگاه و رئیس دانشسرایعالی
تهران تقدیم میشود

حسین احمدی‌پور

الغ بیگ و زمان وی

مقدمه‌ای از مؤلف :

مقالاتی که بمناسبت کشف خرابه‌های رصدخانهٔ تاریخی سمرقند[1] در بارهٔ : « شخصیت الغ بیگ وفعالیتهای وی در آن رصدخانه » برشتهٔ تحریر درآمد کمی اطلاعات مردم را نشان داد ـ شخصیت و طرز پادشاهی الغ بیگ از طرف هیچ متشرق و مورخی تاکنون مورد مطالعه قرار نگرفته است . بنابرین فعالیتهای ادبی و اجتماعی نوهٔ تیمورلنگ از نظر دانشپژوهان مستور و مکتوم مانده است .

۱ـ **روضه‌الصفا** ـ تألیف **میرخوند** ص ۲۲۰ـ ۲۱۹ : مهمترین تاریخی است که درزمان تیموریان درهشت جلد توسط محمدبن‌خاوند شاه بن محمود معروف به میرخوند از نجیب زادگان بلخ تألیف یافته است بعدها این کتاب بوسیلهٔ خواندمیر نوهٔ میرخواند تکمیل شده‌است . این کتاب بطوریکه گذشت معروفترین کتابی است که از نوع تاریخ عمومی در ایران اشتهار دارد روضة‌الصفاء درسال ۱۲۷۱ هجری بطور چاپ سنگی در بمبائی و در تهران بسال ۱۲۷٤ هجری بطبع رسیده است . ترجمه ترکی آن در سال ۱۲۵۸ هجری برابر با ۱۸٤۲ میلادی در اسلامبول چاپ شده و بعضی از قسمتهای جداگانهٔ آن راجع بسلسله‌های سلاطین مخصوص دراروپا با ترجمه و هم بی‌ترجمه منتشر گشته است از قسمت اول آن یك ترجمهٔ انگلیسی بدست آقای راتسك **Rehatsek** و سه یا چهار جلد آن در تحت توجهات انجمن سلطنتی آسیائی انگلستان بطبع رسیده است . حرمت و قیمتی که در ایران باین کتاب میگزارده‌اند از آنجا معلوم میشود که یکی از بزرگترین نویسندگان اخیر ایران یعنی مرحوم رضاقلیخان لله‌باشی متخلص به هدایت برآن شده که ذیل یا متممی بآن بنگارد و از محلی که آن تاریخ منقطع شده تا زمان خود مؤلف یعنی تا اواسط قرن نوزدهم را برشتهٔ تألیف ☆

بعقیدهٔ برخی از نویسندگان ایرانی[2] الغ بیگ « دانش افلاطون و حشمت فریدون جم » داشته است ولی این همطراز افلاطون و همپای جم در زیر قلم بعضی از حیاتشناسان از ابتدای زندگی فردی زحمتکش ومرتاض ، ازهمه بالاتر تنها علاقمند بعالم هیئت معرفی گردیده است . یکی ازمستشرقین، مدرسه‌ایکه بنا بامرالغ‌بیگ ساخته شده بود همشکل موزهٔ اسکندریه jimnazyum قلمداد کرده است . کتب مورد لزوم و آثار خطی برای تحقیق و تدقیق شرقشناسان تنها برای عدهٔ معدودی معلوم است بنابر این اطلاعات مردم در بارهٔ الغ بیگ و زمان‌وی از دایرهٔ تخلیات و فرضیات‌خارج نشده است .

آری هرگاه معلومات وسیع و اطلاعات کاملی که مردم در خصوص تیمورلنگ‌یاچنگیزمغول‌دارند بااطلاعات ومعلومات ناچیزی که

☆ درآورد .

از تاریخ زندگانی میرخواند مطالب زیادی ننوشته‌اند حتی نوهٔ او **خواندمیر** مؤلف **حبیب السیر** نیز تحقیق بسیاری دراین باب نکرده‌است .

پدرش سید برهان الدین (در مجالس النفائس چاپ تهران صفحه ۹٤ و ۲۷۰ نام پدر او را سید خواند شاه ذکر کرده است) از اهل بخارا به بلخ مهاجرت کرده و هم در آنجا وفات یافته و میرخواند بیشتر ایام را در هرات گذرانده و درتحت عنایت امیر دانشپرور **علیشیر نوائی** زندگانی میکرده وهم درآنجا بعدازمرضی طولانی بتاریخ دوم ذی‌القعده ۹۰۳ هجری (۱٤۹۸ میلادی) در شصت و شش سالگی وفات یافته است .

۲ـ **ادوارد برون** در کتاب **ازسعدی تاجامی** مینویسد : « صفحه ٤۱۸ » . . . در همین زمان بود (درسال ۸۲٤ هـ . ۲۱٤۲۱) که وی در سمرقند رصدخانهٔ معروف را بنام خودآغاز نهاد و در آنجا بمعاضدت چهار نفر از دانشمندان زمان : صلاح الدین موسی قاضی زادهٔ رومی و مولانا علاء الدین علی قوشچی ـ شارح تجرید غیاث‌الدین‌جمشید کاشانی و معین‌الدین کاشانی‌جدولهای نجومی شایان تألیف کرد که‌معروف‌است به « ذیج الغ‌بیگی یا زیج جدید سلطانی » .

در بارهٔ الغ بیگ دارند باهم مقایسه کنیم صدق ادعای ما معلوم خواهد شد .

تاکنون نه کتاب مخصوصی که در حال حیات الغ بیگ در دربار او نوشته شده بما رسیده است و نه مشاهدات سیاحی که در آن زمان از نزدیک شخص الغ بیگ و پایتخت او را دیده باشد چاپ شده است. تنها معلومات ما را حکایات و روایات مردمی که در ماوراء النهر باوی همزمان بوده اند تشکیل میدهد. متأسفانه در منابع تاریخی حتی شکل سر وصورت چنگیزخان و تیمورلنگ نقل شده ولی در این باره نیز مورخین نسبت به الغ بیگ کم لطفی کرده اند. تنها در دستخط های تزیینی بتصویر الغ بیگ برمیخوریم ولی این تصویرهای مختلف الشکل از نظر حقیقی بودن و یا غیر حقیقی بودن مورد شك و تردید ما است .

چنانچه در سابق ذکر شد اطلاعات ما در خصوص تیمورلنگ و یورشهای تاریخی او - حوادث دورهٔ سلطنت وی بسیار وسیع و کافی است و چون این حوادث تاریخی در موفقیتها و عدم موفقیتهای نوه‌اش « الغ بیگ » بی‌تأثیر نبوده است لذا قبلا دورهٔ سلطنت تیمور باید مورد مطالعه قرار گیرد . بنابرین پیش از اینکه بجزئیات سرگذشت الغ بیگ بپردازیم لازم است از کشوریکه بطور ارثی باو رسیده است بحث کنیم .

بخش نخست

امپراطوری عظیم مغول - دولت چغتائی

مطالبی که در این بخش میخوانید : تشکیلات اداری دولت مغول - دولتی که چنگیزخان تشکیل داد - اطلاعاتی چند در بارهٔ تشکیلات دولت مغول درخاور نزدیك - اوضاع آسیای مرکزی در عصر استیلای مغول - اسلام چه تأثیراتی در افکار و آداب قوم صحرا گرد کرد - تقسیمات ارضی و سرزمینهای رؤسای قبایل - انشعاب در دولت چغتائی

دولتی که تیمور تشکیل داد ترکیبی از : اساس دولت مغول و تشکیلات نظامی آنان با مدنیت درخشان عالم اسلام بویژهٔ تمدن خیره کنندهٔ ایران بود .

مورخینی که تنها بقاضی رفته، امپراطوری چنگیزخان را یکنوع وحشیگری و سرپیچی از هرنوع قانون و نظام - نابودکننده مدنیتهای ملل مقهور قلمداد کرده‌اند نظریاتشان غیرعادلانه وجرح شده محسوب میشود .

زندگی ساده وبی آلایش عشایر وخانه بدوشان با روش وحشیانه و غیر انسانی قوم غیر متمدن و درنده قابل مقایسه نیست .

در میان صحرا نشینان نیز از قدیم الایام بین فقراء و بی‌نیازان تفاوت وتباین موجود بوده است از روزگاران پیشین میان این دو صنف

خصومت و دشمنی پیدا شده ، مساله مالکیت و تصرف چراگاهها ـ دفاع در مقابل تجاوزات احتمالی اهم مسائل و گرفتاریهای آنان را تشکیل‌میداده است . صحرا نشینان مجبور بوده‌اند همیشه ازچراگاههای خود مواظبت نمایند . بعضی اوقات جنگهای خونین و خسته کننده بر سر مالکیت اراضی وسیع و پهناوری بوقوع میپیوسته است . درمواقعی که بحرانهای خطرناك و ریشه برانداز پیش‌میآمده مردم مجبورمیشده‌اند برای ایجاد یك نیروی شگرف و قاطع از یك فرد نیرومند و مدبر یایك طایفه بخصوص اطاعت نمایند و در زیر لوای همان شخص یا طایفه برای پیداکردن چراگاههای وسیع وسرزمینهای خوش آب وهوا بحرکت در آیند . بدین‌ترتیب زندگی‌ساده وانفرادی قوم خانه‌بدوش بکلی‌عوض میشده«زندگی‌سادهٔ‌عشایری‌بشکل‌دولت‌نبوده‌است». خانه‌بدوشان بعدازاین بتشکیلات سادهٔ خود اکتفا نکرده بفکر ایجاد دولت مقتدر و درصورت امکان تسلط بر دنیا میافتاده‌اند .

برای رسیدن باین آرزوی خطرناك اطاعت کورکورانه از یك رهبر قادر و خشن و پیوستن بیك نیروی کوبنده و قاهر از شرایط اولیه بوده است قوم خانه بدوش تحت شرایط بخصوصی که رسیدن باقطار عالم و تسلط برموجودات‌روی زمین‌یکی‌ازهدفهای آنان‌را تشکیل‌میداد با موانع زیادی روبرو میشده است برای قوام و پایداری امپراطوری عشایری ـ سرپرست قوم مجبورمیشده است زراعت وفلاحت را درقلمرو خود وسعت بخشد و یا از ثروت و دارائی قوم متمدن مغلوب و مقهور مستقیماً استفاده کند . کشورهائی که تحت سلطهٔ قوم خانه بدوش قرار میگرفته‌اند در رفتار و اخلاق رئیس قوم ، بویژه در کردار و

طرز فکر افسران تأثیرات زیاد میبخشیده است . اما این آثار مدنی و تأثیرات فکری تا آن اندازه قوی و مؤثر نبوده است که بکلی رسوم و عادات دیرینه قوم صحرا گرد و خانه بدوش را متروك سازد . آنان عادات و رسوم ویژهٔ صحرا گردانرا با مدنیت شهر نشینان تألیف کرده مورد استفاده قرار میداده‌اند . در نتیجه تأثیر این نوع تمایلات بین حکمرانان و قوم مغلوب مناسبات بخصوصی ایجاد میشده که در طرز ادارهٔ کشور اثرات زیادی بجا میگذاشته است .

مدنیت اقوام مقهور در حالیکه اثرات خود را در اوطان سابق قوم غالب نمودارمیساخته، سیستم‌اداری‌تشکیلات دولت جدید در کشور هائی‌که تازه مفتوح میگردیده‌اند زمینهٔ مساعدتری برای قبول تسلط بیگانه ایجاد میکرده‌است . این‌سیستم نو وتازه ضمن اینکه با تشکیلات سیاسی و اداری سابق با موفقیت کامل رقابت مینموده نسبت باوطان قبلی خانه بدوشان نیز در قلوب اقوام مغلوب و بیگانه یکنوع احترام و تکریم توام با ابهت و ترس بوجود میآورده است .

سیستم دولتی مغول درعین حال که‌درسرزمین مغولستان هیچ نوع تأثیر نکرد ولی در کشورهای اسلامی و چین و روسیه تشکیلات بسیار قوی و سیاسی بوجود آورد این تشکیلات عظیم همچنانکه تشکیلات مذهبی و سیاسی پیامبر اسلام وخلفای راشدین از شبه جزیرهٔ عربستان به‌بسیاری‌از کشورهای‌همجوارمنتقل‌شده‌بود قسمتی‌ازجهان را فراگرفت .

در میان امپراطوریهای اقوام خانه بدوش و صحراگرد ـ دولتی که چنگیز مغول در ابتدای امر تشکیل داد واقعهٔ محیرالعقول تاریخی محسوب میشود . مغولان عدهٔ زیادی از دول متمدن را نابود ساخته و

درتمام آسیا و اروپای شرقی باستثنای هندوستان ـ سوریه ـ شبه جزیرۀ عربستان امپراطوری بزرگی بوجود آوردند که نظیر آن تاکنون دیده نشده است .

این موفقیت خارق‌العاده بدست قومی انجام گرفت که از لحاظ عده بسیار کم و از لحاظ نیازمندی و احتیاج در مرتبه صفر واقع شده بود .

درکشور باستانی ایران عدۀ کثیری از اهالی کمافی‌السابق در پستهای اداری خود باقی ماندند.

درکتاب « یوآن ـ چائو ـ می ـ شی » بلغت چینی که درسال ۱۲۴۰ میلادی راجع بمغولان نوشته شده است ما بعدم علاقه وعدم توجه چنگیزخان بفعالیتهای خارج از سرزمین مغولستان برمیخوریم در این داستان مغولی که مربوط بچنگیزخان و افراد مسلح او میباشد تنها از تقسیم غنایمی که در محاربات بدست‌می آورده‌اند بحث‌شده است‌مقصود اصلی ازاجماع واتفاق یك قوم وقبول فرماندهی یك فرد بخصوص بدست آوردن غنایم هنگفت وتقسیم آن با یك اصول صحیح اداری بوده است .

سرپرست یك قوم شقی وسنگدل[1] ومؤسس یك امپراطوری بزرگ دنیا « چنگیزخان » به بیوارث بودن وجانشین لایق نداشتن شهرت دارد آرزوها و هدفهای نظامی و اداری وی در حال حیات و پس‌از مرگ صورت قانون غیرقابل تفسیر بخود گرفته بود جانشینان اوجسارت پیدا نکردند خود را همطراز و برابر با وی معرفی کنند و حتی آن جرئت را نداشتند که از مردم بخواهند احتراماتی را که نسبت بچنگیز مرعی

۱ـ بکتاب Emz.desIslam صفحه ۸۹۳ مراجعه شود .

میداشتند برای آنان نیز ملحوظ دارند . جانشینان چنگیزمانند مؤسس سلسله از قبول عنوان پادشاهی خودداری کردند و پس‌از جلوس بتخت فرمانروائی بهمان نام قبلی خوانده شدند . در کشور چین در زمان حکمرانی مغولان برای سالهای حکمرانی سایر سلاله ها و همچنین برای سالهای بعد از مرك اسامی مخصوصی میگذاشته‌اند .

امپراطوران مغول درخارج ازکشورچین سعی میکردند باالقاب مغولی‌مشهورشوند برای مثال میتوانید بنامه‌ایکه درسال ۱۳۰۵ میلادی از ایران بدربار فرانسه ارسال شده است مراجعه فرمائید .(۱)

فرق امپراطوری وسیع مغول با سایر امپراطوریهای اقوام‌صحراـ گرد وخانه بدوش تنها ازلحاظ وسعت سرزمین متصرفی نیست بلکه از نظر دوام و قوام امپراطوری است بعقیدۀ V·V.Radolf « رادلف » علت این ثبات و دوام در تجزیۀ امپراطوری وسیع بین اخلاف چنگیز بچین و آسیای مرکزی ـ ایران و ترکستان است . تنها میتوان دوام حکومت غاصبانۀ مغول‌را درکشور کهنسال‌ایران موردمطالعه قراردارد.

ویرانی کشور و انهدام فرهنگ و دانش مردمی که معروض حملۀ مغول واقع شدند جالب توجه است ولی ضایعات غیرقابل جبرانی که از هر لحاظ برکشور ایران واردگردیده با سایر کشورها قابل مقایسه نیست خوشبختانه شهرهای تجارتی ایران با تحمل اینهمه ضایعه وتلفات مالی و جانی بازهم اعتبار اولیۀ خود را از نظر تجارت و بازرگانی از دست ندادند و تجار ایرانی با منابع اقتصادی ممالك چین و هندوستان

۱ـ « Tekst» ـ Transkripsion de Pauthier ـ Le livre de Marko-polo II append N·6

وکشورهای خاور نزدیك از راه دریا و زمین روابط اقتصادی و تماس بازرگانی برقرار کردند. این تماس اقتصادی باندازه‌ای وسیع و شدید بود که نظیر آن تاکنون‌دیده‌نشده‌است. بدین وسیله مناسبات دوستانه‌ای بین مسلمین ودیگران بوجود آمد.

خانان مغول بعلوم‌پزشکی-هیئت وریاضیات بیشتر اهمیت میدادند در زمان‌آنان در شمالغرب ایران با وسایل‌کامل و مجهز رصد خانه‌ها ایجاد گردید. کتبی‌که در آن زمان بزبان فارسی‌دربارهٔ علم هیئت‌نوشته میشد در «بیزانس» بزبان یونانی‌ترجمه میگشت (۱)

در آسیای مرکزی نیزدرزمان تسلط قوم مغول طرززندگی مردم بطور کلی عوض شد دانشمندان وطبیعیون وهیئت شناسان بزرگی‌که‌در تاریخ تمدن اسلام مانندستارگان فروزان نورافشانی مینمایند همچون: فارابی ـ ابن‌سینا ـ بیرونی ظاهر شدند و اینگونه اشخاص بزرگ در نتیجهٔ تأثیرتمدن یونانی وایرانی درآسیای مرکزی پیدا شدند.

دانشمندانیکه از کشورهای بیگانه جلب شده بودند با اشتراك مساعی علماء مشهور ایران آثاردانشمندان ملل مختلف را بزبان فارسی ترجمه کردند وازنظر کثرت تألیف و ترجمه آثار نادری بوجود آمد که

۱ـ برای کسب اطلاعات بیشتر بمنابع زیر مراجعه شود:
H. Suter, Die Mathematiker und Astronomen der Araber und ihre Werke' ipz. 1900 - Zeitschrift für Mathm. Mnd physik. 45 Jahrg. Supplement, p. 161 - N 397 _ U. 219 - N-80 - G. A. Nallion, Al - Battani - publ. del real' osservatorio di Brera in Milano N. XL' parsl' P.XXX IN. S. C. Kurmba cher. Bnyg. Litteratur p. 622

تا امروز نظیر آنها دیده نشده است. بناهای بزرگی‌که در این‌دوره ساختمان شده بنا بعقیدهٔ معماران ومتخصصین فن از ابنیه تاریخی و وزیبای اسلام بشمارمیروند. درعین حال تاریخ نویسی وعلوم‌صحیحه‌نسبت بازمنه سابق پیشرفت بیشتری کرد. (۱)

تیمور ونوه‌اش الغ بیگ بیش‌ازسایرین تحت‌تأثیرتمدن‌درخشان ایرانی‌قرار گرفتند.

از نقطهٔ نظرعلوم‌دینی‌نیز ماوراءالنهر موقعیت استثنائی پیدا کرد. مدارس ومکاتیب دینی که ازبزرگترین‌مؤسسات‌مذهبی محسوب‌میگردند در ولایات غربی تشکیل شد. از طرفی دین بودائی نیز جای پائی‌دراین سرزمین برای خود بازکرد. تا آنموقع نفوذ دین مبین اسلام در سواحل رودخانه (جیحون) کـه در جوار بلخ جاری است مانع نفوذ دین بودائی بود. درداخل این مانع طبیعی یکی‌هم شهرتاریخی «ترمذ» واقع گردیده است‌که تاقرن پانزده میلادی ازمراکز دینی محسوب‌میشد در اوایل قرن چهاردهم محمد بن عیسی ترمذی و محمدبن علی ترمذی «مؤسس طریقت حاکمی» که ازفقهای مشهوراسلام بشمارندر اینشهر میزیسته‌اند (۲)

۱ـ برای کسب اطلات بیشتر بکتاب:
«Fr. Saare, Den kmäler pers. Baukunst - B - Erbin 1910 مراجعه شود.

۲ـ برای کسب اطلاع از طریقه حاکمی بکتاب کشف المحجوب «Transl. by . R. A. Nicholon. Leyden - London 1911 »

وبرای اطلاع ازشرح حال مؤسس در کتاب:
«R. Yu. Rojevits, izv. I.R. g. ob X Liv, 647» بکلمه بخاری وشیوخ مشترك‌مراجعه شود.

در اوایل قرن سیزده میلادی محمد خوارزمشاه برعلیه خلفای عباسی علم عصیان برافراشت و علاء الملك ترمذی (۱) را خلیفه رسمی اسلام معرفی کرد. بنا بروایت ابن بطوطه مدت زمانی حکومت ماوراءالنهر با دست سید علاءالملك خداوند زاده ترمذی اداره میشده است (۳)

در اواخر قرن چهارده واوایل قرن پانزدهم ازنزدیکان امیر،نام دو برادر سید ذکر میشود این دوبرادر فرمانروایان شهر ترمذ بودند و لقب‌خانزاده «شاید محففخداوندزاده باشد» داشته‌اند اسم‌این‌دوبرادر ابومالك وعلی‌اکبر ذکرشده است(۱)

از سلاله‌های منسوب بخاندانهای دینی درسایر بلاد نیز مانند

۱ـ ترکستان جلد دوم صفحه ٤۰۲

۳ـ **ابن بطوطه** جلد سوم صفحه ٤۰ : سفرنامه شایان توجه **ابن بطوطه** متوفی درسال ۷۷۹ هجری برابر با ۱۳۷۷ میلادی که یکدورهٔ ۲٤ ساله را شامل است « از ۱۳۲۵ میلادی تا ۱۳٤۹ میلادی » نه فقط اوضاع ایران بلکه قسمت عمدهٔ آسیارا ازقسطنطنیه تا هندوستان‌وچین، وازعربستان تا افغانستان و ماوراءالنهر درآن شرح داده‌است. این کتاب بانضمام ترجمه فرانسوی‌آن درچهار جلد درپاریس در سالهای ۱۸۵۳ و ۱۸۵۸ و۱۸٦۹ و ۱۸۷۹ بطبع رسیده است.

۲ـ **ظفرنامهٔ** اول صفحه ۲۱۰ : « ظفرنامه تاریخ مفصل تیموراست در دو جلد از ولادت تاوفات آن حکمران (۸۰۷ هجری) مؤلف‌آن **شرف الدین علی‌یزدی** ازادباء وشعرای اوایل دوره تیموریان‌است وعمده‌شهرت وی در زمان شاهرخ (۸۰۷ ـ ۸۵۰) بود و بسال ۸۵۸ در موطن خود یزد وفات یافت. یك قسمت مطالب ظفرنامه از یك تاریخ دیگربهمین‌اسم‌تألیف **نظام الدین شامی** « منسوب بشنب غازانی که در تبریز واقع است» میباشد که معاصر تیمور بود و در سال ۸۰٤ فرمانث تألیف آنرا از خود تیمور یافت.

بخارا حکومت ارثی‌داشته‌اند. در آسیای مرکزی بعضی از نویسندگان کتب مذهبی میزیسته‌اند. جانشینان اینگونه روحانیون درنقاط مختلف آسیای مرکزی توارثاً بمقام « صدارت » یاشیخ‌الاسلامی‌رسیده‌اند(۱)

در شهر تاریخی‌سمرقند جانشینان مؤلف «هدایه» اینمقام‌مذهبی را اشغال‌کرده بودند. دردورهٔ مغول پیروان عقیدهٔ معتزله‌که همان‌نقش پیروان « Ortedoks » دین مسیح را در دین اسلام بازی میکنند در آسیای مرکزی وجود داشتند (۲) اعتزالیون دوشا دوش اهل کلام و معتقدین سایر فرق ومذاهب با شدت هرچه تمامتر مشغول تبلیغ‌وفعالیت بودند. مراکز این طریقت بنام «**خانگاه**» معروف شده بود « مردم آسیای مرکزی **خاناکا** تلفظ میکردند » مسلك درویشی بویژه در بلاد کنار صحاری بیش‌ازهرجا پیشرفت کرده بود. درمیان شهرهائیکه‌مسلك

۱ـ ترکستان جلددوم ۱۱ صفحه ۳٤۹ کتاب «Enz. des Islam» جلد اول صفحه ۸۳۱

۲ـ **ابن عربشاه** صفحه ۲۲۹ : ابن عربشاه را تیمور از موطن خود شهر دمشق بسال ۸۰۳ هجری برابر ۱٤۰۰ میلادی هنگامی که دوازده‌ساله بود باتفاق مادر و برادران کوچ داده بسمرقند برد شخصی است موسوم به ابوالعباس احمدبن محمدبن عبداله‌بن عربشاه. شهرت این نویسنده در باب کتابی است که با لهجه خصومت‌آمیز درشرح احوال تیمور نگاشته است بنام **عجائب‌المقدور فی‌نوائب تیمور** وی در سمرقند نزد میرسید شریف جرجانی بکسب دانش پرداخت وزبانهای فارسی وترکی را بیاموخت‌و کتاب مرزبان نامه سعد وراوینی را از فارسی بعربی ترجمه کرد پس مسافرتهای بسیار نمود مدتی منشی سلطان محمد اول پادشاه عثمانی گردید سپس‌درسال ۸۲۵ بمولد خود دمشق بازگشت وعاقبت درسال ۸٤۰ هجری درشهرقاهره ساکن گردید ودرسال ۸٥٤ وفات یافت. بغض و عداوت صریح او نسبت به تیمور از سراسر صفحات کتابش واضح وآشکار است ازتألیفات دیگرعربشاه کتاب **فاکهة‌الخلفاء** است.

درویشی بیشتر رسوخ یافته بود بلاد : بخارا ـ خوارزم ـ دهکده‌های اطـراف شهر بلخ ـ مناطق واقع در امتداد رودخانـه سیحـون ـ دهکده‌های واقع درحوالی ترمذ ـ چغانیان ـ سورخان معروف بودند. دربلادیکه مذکورافتاد دراویش طریقت‌خودرا بین‌صحرانشینان با موفقیت‌کامل منتشرساختند واین‌کاررا باندازه‌ای ماهرانه‌انجام دادند که هنوزهم درآن نواحی پیروانان این مسلك وجود دارند.

مدنیت درخشان اسلام مانند کشور ایران ایجاب میکردکـه درآسیای مرکزی تدریجاً مردم صحرا نشین بویژه خانان را تحت تأثیر معنویت خود قرار دهد امابعضی‌موانع درابتداء امرجلوپیشرفت‌اسلام‌را گرفت لیکن ازقرن ۱۳ ببعد با اسامی بسیاری ازخوانین تصادف‌میکنیم که اسلام را با طیب نفس قبول کرده‌اند « مثل مبارك شاه ـ بوراق» اما از سال ۱۲۷۱ میلادی ببعد مدت نیم قرن خوانین در صحاری بیکران مجوسی ماندند وبا اینکه منافع شهرنشینان را ملحوظ میداشتند دست از لجاجت برنداشتند. دراین موانع بودکه بنابفرمان **کادو** «Kadu» و **تووا** «Tuva» (۱) دو نفر از خانان مقتدر در **فرغانه** **شهر** زیبای

١ـبکتاب : Le strange - the iands of the Eas-tern caliphate p . 478 .

همچنین به **نزهة‌القلوب حمداله مستوفی قزوینی** چاپ بمبئی مراجعه شود وی‌تنهااز،قیدبن عاشربن او کتای‌قاآن که‌همان کادو باشد بحث کرده است.

نزهة‌القلوب : کتاب جغرافی مهمی است که درشرح بلاد وراههای ایران بتاریخ ۷٤۰ هجری توسط حمداله مستوفی قزوینی تألیف‌یافته است. سال وفات مؤلف ۷۵۰ درقزوین اتفاق افتاد.

نسخ خطی این کتاب فراوان است ولی تا سال ۱۹۱۵ میلادی فقط یك نسخه مطبوع بچاپ سنگی که در بمبائی‌درسنه ۱۳۱۱ هـ ۱۸۹۳ م بطبع☆

«اندیجان» بناگردید این شهر حتی در قرن چهارده میلادی در زمان حکمرانی **قره خانیان** پایتخت زیبای ایالت فرغانه « شهر اوغزانت » را تحت‌الشعاع قرارداده مرکز ایالت فرغانه شده بود . در زمانیکه مدنیت اسلام آسیای مرکزی را زیر انوار تابناك خود قرار داده بود تنها فرزند تووا بنام کبك «Kebek» مقاومت و پایـداری از خود بخرج میداد وی درسال « ۱۲٦٦ ـ ۱۳۱۸ » میلادی ماوراء النهر را متصرف شده‌برای خود درباری ترتیب‌داد . این مرد بعدها بایشتیبانی افسران وافراد مغولی ترکستان؛ مزاحـم خانان چغتائی شد و برای خود در دوفرسخی شهر **نخشب** یا **نسف** در سـر زمینی بمسافت ۱۲ الی ۱٦ کیلومتـر قصر باشکوهـی انشاء کردکه امروز هم خرابه هـای آن قصر مجلل که باسـم « **قارشی سرای**»(۱) نامیده میشد پابـرجاست . در لفظ مغولی (قارشی سرای) قصر و دربار بوده است . کبك ازخانان مغول اول کسی

☆رسیده بود؛ دردسترس‌عموم بود درآن سال یك نسخه تصحیح شده وانتقادی توسط G ـ Strnge درسری کتب کیب (جلد XX III) بطبع‌رسیده و ترجمهٔ انگلیسی آن نیز خاتمه یافته است . نزهة‌القلوب پنجسال بعد از ظفرنامه تألیف وتدوین شده ومقارن بااختلال‌وهرج ومرجی است که بعد از مرك ابوسعید روی داد ومؤلف غالبا باین اصول اشاره مینماید . بنابرآنچه میگوید بعضی از یاران از او درخواست کردند که‌چون‌درزبان فارسی کتابی در علم باحوال بقاع واماکن (جغرافیا) تألیف نشده است وغالباً اینگونه کتب بزبان‌عربی‌است او کتابی دراین علم بزبان فارسی تألیف نماید حمداله مستوفی از کتب زیادی‌استفاده کرده‌است که اسامی آنها در فهرست فارسی دکتر ریو Rieu (ص ٤۰۸ ـ ٤۱۹) ذکر شده‌است . مؤلف‌از مشهودات خود در ایران‌نیز استفاده کرده‌است . کتاب‌نزهة‌القلوب‌مشتمل‌بریك مقدمهٔ☆

بود که بنام خود سکه زد . در آن زمان سکه در ایران رایج بود وی نیز بااستفاده از سکه های ایرانی(۲) سکه های یك درهمی (۱ر۳ مثقال) یك دیناری (شش درهم) بنام خود رواج داد . در زمان تیمور و حتی جانشینان وی این مسکوکات بنام سکه های «کبکی» مشهور و معروف بود . با اینحال کبك تا آخر عمر بت پرست ماند و زیردستان وی هم از او پیروی نمودند و درمقابل نفوذ مدنیت اسلام موانعی ایجادکردند این مقاومت و پایداری سرسختانه ادامه داشت تا اینکه برادر کبك بنام « تارماشیرین » دین اسلام‌را پذیرفت‌وبدین ترتیب اسلام درمیان‌مغولان راه یافت ابن بطوطه درسال ۱۳۳۳ میلادی در نزدیکیهای شهر نخشب بااین مرد ملاقات کرده‌است . (۳)

درمیان سالهای ۱۳۲٤ـ ۱۳۲٦ میلادی چون تارماشیرین باقبول دین اسلام صحرا گردی‌را ترك گفت؛ افسران و افراد زیردستش براو

☆(فاتحه)وسه مقاله ویك خاتمه است . خاتمه کتاب شرح عجایبی‌است که درعالم وبالاخص درایران وجود دارداین کتاب ازلحاظ علم‌جغرافیا واوضاع واحوال ایران درقرون وسطی دارای قدر وقیمت فراوان‌است .

۱ـ کلمه « قارشی » را مغولان از اویغوریان اخذ کرده‌اند بلغت Radolf « رادلف » مراجعه شود . فعلا درترکستان شرقی نزدیك باین لفظ لغتی موجود است .

۲ـ در دیوار مسجد مشهور منچوری بزبان فارسی لوحه‌ای موجود است که درآن ازلفظ تومان که بارزش ٦۰۰۰۰ درهم بوده بحث‌شده‌است بصفحه ۵۲ تاریخ ابن‌عربشاه مراجعه فرمائید

۳ـ سفرنامه ابن بطوطه

شوریدند و نابودش کردند این وضع آشفته مدت زمانی میان خانان‌ادامه داشت وقرارگاه خانان را یکچندی از اهمیت فاتد کرد از همه بالاتر وضع خانخانی ودرهم برهم؛ حکومت اسلام را برای مدت نا معلومی در سرزمین‌ترکستان‌ودرمیان‌اقوام مختلف دستخوش‌حوادث‌وگرفتاریهاساخت ماوراء النهر درمیان خانان بمناطق مختلف تقسیم شد و باسرکار آمدن حکمرانان گوناگون‌محیط برای‌تسلط چغتائیان آماده گردید. این‌تقسیمات شامل تعابیرمختلف بود تقسیم ولایات سمرقند وبخارا بمناطق زیادمسأله «اورچین» را پیش آورد(۱) و بعد تقسیمات «تومنی» پیش آمد واین لفظا را از اعتبار ساقط کرد . تومن یعنی ده‌هزار ، در سرزمین ترکستان تااستیلای روس وحتی بعداز تسلط روس (تا ۱۸۸۰ میلادی) متداول‌بود.

شهر سمرقندباحومه ، مانندوره تیمور(۲) تاقرن ۱۸ میلادی(۳) شامل هفت تومن بود . ما نمیتوانیم اساس وواحد مقیاس این تقسیمات‌را بسادگی درك کنیم . لفظ تومن در اصطلاح نظامی عبارت از ده هزار مرد جنگی و در محاسبات ، ده هزار دینار و در فارسی « تومان » بود در شهر بلخ تومن عبارت از مقدار پولی بودکه مخارج ده هزار نفر را تأمین میکرد . بعداز اینکه‌کشور ایران باحمله بعضی ازقبایل‌صحراگرد ترکستان بتصرف درآمدهمان تقسیمات ارضی‌ونظامی نیزدرآنجا متداول

۱ـ ابن عربشاه . صفحه ۱۸

۲ـ کتاب ‹Sprav kniga› صفحه ۲٤۰

۳ـ درلغتنامه «رادلف» تلفظ صحیح‌این‌لغت ‹اورچین›Ortehin آمده‌است .

و رایج گردید.

بنا بنوشته ابن عربشاه (۱) رویهمرفته چهار قبیله بزرك در ماوراء النهر سکونت داشت : آرلات - جلایر - کاوچین - برلاس بنا بعقیده شرف الدین علی یزدی «کاوچین» نام یك قبیله نبوده بلکه لقبی بود که خان بیکدسته هزار نفری داده بود . از این قبایل آرلاتها در منطقه شمال افغانستان - جلایریان در اطراف خجند - بارلاتها در امتداد رودخانه جیحون وسیحون اقامت داشتند تمام این قبایل مغولانی بودند که باصطلاح «ترکیزه» شده بودند رؤسای هر یك از قبیله‌ها در منطقهٔ نفوذ خود یکنوع حکومت مطلقه داشتند غیر از قبایل سابق الذکر قبیله‌های کوچك خانه بدوش دیگری نیز درمناطق مختلفهٔ ماوراءالنهر پراکنده بودند درسال ۱۳٤۰ میلادی ازمنطقه مغولستان قبایل مختلفی بماوراء النهر کوچیدند ودرامتداد سیحون وجیحون درمراتع وچراگاهها مستقر گردیدند غازان خان رئیس یکی ازقبایل مغولی در دو فرسنگی مغرب قارشی سرای قصری بنام «زنجیر سرای» بنا کرد چون رؤسای قبایل دیگر بنیت نهائی غازان خان که ایجاد یك دولت مقتدر و بزرك بود پی بردند باردیگر مجادلات شروع گردید یکی ازرؤسای قبایل مغولی که او نیز غازان خان نام داشت درسال ۷٤۷ هجری برابر با ۱۲٤۷-٤٦ میلادی دراثنای کشمکشها مقتول گردید دراثر از بین رفتن رقیب سرسخت، ریاست دولت نوبنیاد مغولی مستقلا بدست غازانخان اول افتاد وبدین ترتیب حاکمیت وی درمنطقه ماوراء النهر مسجل شد . قسمتی ازحاکمیت ماوراء النهر نیز بدست رئیس طایفه دوغلات که

---

(۱) ابن عربشاه : صفحه ۸

تیره‌ای از ایل چنتائی بودند افتاد . در ایران این نوع حکمرانان بنام «امیر» نامیده میشدند افرادی هم که از ایران در آسیای مرکزی نفوذ یافته بودند بهمان لقب امیر مشهور بودند . صحرا نشینان نیز بترکی در اینگونه موارد لفظ «بیك» یعنی پادشاه یابمغولی «**نویین**» یعنی بیك بزرك استعمال میکردند .

امرای ماوراء النهر و والیان «دوغلات» برای اینکه بحاکمیت خود صورت قانونی و مشروع بدهند حس کردند که بهتر است یکی از فرزندان چنگیز خان را بتخت سلطنت بنشانند . بااین سیاست خانان قبایل مختلف ماوراء النهر از دخالت در امور سیاسی و نظامی محروم گردیدند و برعکس خانان طایفه دوغلات چغتائین که از میان خود افراد باهوش و لایقی را بحکمرانی انتخاب نموده بودند زمام امور را بدست گرفتند و سلاله‌های متعددی تشکیل دادند که ما در تاریخ بنام بعضی از مشهورین آنان برمیخوریم .

از اسناد و شواهدی که در تاریخ موجود است و همچنین آنچه از روایات تاریخی مستفاد میشود تشکیلات این دولتها درماوراءالنهر شبیه بهم بودند .

ازنظر تاریخ، موضوع «چنتای» شایان توجه است . عنوان چغتای بمردمی در ماوراء النهر داده شده بود که آداب و رسوم خانه بدوشی را محفوظ کرده بودند بعدها این لفظ بسلاله تیمور که از ماوراء النهر رانده شده و در هندوستان حکومت میکردند اطلاق گردید پس برای شعبه شرقی مردم چغتای که میخواستند باهمین عنوان خود را معروف و

مشهور سازند امکاناتی موجود نبود. مردم خانه بدوش تنها برخود لقب مغول میدادند. بعدها در ایران با این اصطلاح عجیب یك منطقهٔ جغرافیائی بنام «مغولستان» ساخته وبرداخته شدکه این اصطلاح راهنوز هم مغولان افغانستان شمالی برای خود حفظ کرده‌اند.

در میان مغولان و چغتائیان غیراز عناوین رسمی چغتای ومغول الفاظ توهین آورديگری رای موهون ساختن دوطرف وجودداشت(۱) مغولان چغتائیان را بنام «کاراوناس» وچغتائیان مغولان‌را باسم «جت» میخواندند این عناوین توهین آور تا اواخر قرن چهاردهم میلادی استعمال میشده است در اوایل قرن چهاردهم زیر عنوان کلمهٔ قزاق حکومتهای کوچك محلی پیدا شد. بالاخره تشتت و خانخانی در ماوراءالنهر حکمفرما بود و هردولت خودرا بنام امپراطوری مغول ملقب میساخت وتدریجاً زیر نفوذ مدنیت اسلام میرفت وخو بخود اهمیت خویش را از دست میداد.

۱- تاریخ رشیدی صفحه ۱٤۸ : تاریخ رشیدی تألیف میرزاحیدر دوغلات است. میرزاحیدر پسر عم بابر نویسندهٔ مشهور کتاب بابرنامه است. این کتاب راسردنیس‌راس Sir E. Denison Ross بانگلیسی در آورده و بر آن دیباچه و مقدمه و حاشیه و یادداشتهای بسیار نوشته و نقشه‌ای ضمیمه کرده‌است که مرحوم Ney elias قونسول انگلیس درخراسان و سیستان طرح نموده ودرلندن بسال ۱۸۹۸ میلادی بطبع رسیده وموسوم است به : A History of the Maghulis of . Central Asia Being the tarikh - i - Rashidi etc ...

دراین کتاب مؤلف کلام خودرا شرح وبسطی افزونتر از بابرنامه «درصفحات بعدی شرحش بیاید» داده است (بابرنامه تا وقایع سال ۹٤۸ هجری ختم میشود)

اما این نفوذ و ریشه دوانیدن مدنیت اسلام بسیار بطی و کند پیشرفت میکرد وبارها طغیانها و مجادلات خونین و دامنه داری را در بین افراد ایلات و قبایل ماوراءالنهر و خانان مغولی بوجود میآورد.

بخش دوم

روی کار آمدن تیمورلنگ - امراء ایلات

مطالبی که در این بخش میخوانید : امیر قازاغان و جانشینان وی - ظاهر شدن تیمور در صحنه فعالیتهای سیاسی و نظامی - منشاء و مولد تیمور - فعالیتهای تیمور تا سال ۱۳۷۰ میلادی - تیمور و روحانیون - نیروهای نظامی تیمور - طرز زندگی زنان حرمسرای تیمور - جانشینان تیمور - مقایسه تیمور با چنگیزخان - فعالیتهای عمرانی تیمور

امیر قازاغان در سال ۱۳۵۸ میلادی توسط داماد خود بقتل رسید . در عرض دوازده سال سلطنت وی برخلاف سالهای قبل جنگهای داخلی بین مغولان و جغتائیان پایان یافته بود . امیر قازاغان بشکل رئیس قبائلی و حقیقی خانه بدوشان بسادگی و بدون آلایش سلطنت میکرد زمستان را درکنار جیحون «آ.وردریا» در محل « سالی سرای » و تابستان را در شهر « مونکا » در جوار « بالجوان » (۱) میگذرانید .

چون تمام مناطق سرزمین ماوراء النهر قابل کشت و زرع نبود لذا عشایر و ایلات در هرات و اطراف خوارزم بامر کشاورزی توسعه دادند . بعد از مرگ قزاغان زمام امور ماوراء النهر بدست فرزندش عبداله سپرده شد

۱ - برای تعیین موقعیت جغرافیائی این مناطق بتاریخ ترکستان مراجعه شود .

عبداله در حال حیات پدرش در شهر سمرقند سکونت داشت بعد از آنکه بسلطنت رسید سمرقند را پایتخت خود قرار داد و این امرموجب سرپیچی و عصیان بعضی از امراء گردید . خود عبداله در یکی از این نبردها و کشمکشها بقتل رسید . پس از این واقعه ماوراء النهر سالهای متمادی میدان خود نمائیها و تاخت و تازهای خانان و عرصه اغتشاشات پی در پی گردیده میان قبایل و ایلات مختلف آتش جنك و جدال زبانه کشید خانان مغول بجان هم افتادند .

وقایعی که بعداً اتفاق افتاد میتوان بترتیب زیر خلاصه کرد :

ظاهر شدن **تیمور توغلوق** در سالهای ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ میلادی در صحنهٔ فعالیتهای نظامی و بدست آوردن حکومت «**شهرسبز**» و قارشی - اتحاد واتفاق تیمور باامیرحسین خواهرزاده امیر قازاغان و مبارزه آندو با مغولان - جنگهای پیدر پی این دو متحد با سربازان مغولی و شکست خوردن آنان در منطقهٔ « چرچخ » در سال ۱۳۶۵ میلادی - سرپیچی مخفیانهٔ امرای تیمور در همان سال درشهرسمرقند- ظاهر شدن «**درویش کابلشاه**» در اوایل قرن ۱۵ و پشتیبانی وی از عادلشاه و بسلطنت رسیدن او - ایجاد قلعهٔ محکمی در شهر بلخ توسط امیرحسین بسال ۱۳۶۸ میلادی ومخالفت نمودن تیمورتوغلوق باامیرحسین؛ برپاشدن جنگهای خونین بین تیمور وامیرحسین و استفاده تیمور توغلوق از نفوذ معنوی وسیاسی علمای اسلام وسر کردگان ترك و مخالفین سرسخت امیرحسین - اسیر شدن امیرحسین ومرك وی - ویران شدن حصار شهر بلخ - انتقال پایتخت بشهر سمرقند و انشاء حصاربلند در اطراف این شهر

بسال ۱۳۷۰ میلادی .

بدین ترتیب در سایه ده سال جنگ و در بدری و خونریزیهای پیدر پی زمام امور ماوراء النهر بدست تیمورافتاد .

تیمور توغلوق که بود ؟ در تاریخهای رسمی سال تولد تیمور ۷۳۶ هجری برابر با ۱۳۳٦ میلادی دراردیبهشت ماه ثبت شده‌است اسم پدرش «**نویین تاراغای**» یا امیر تاراغای و مادرش « **تکنیاخاتون** » ذکر گردیده است راجع بزندگی تیمور تا سال ۱۳٦۰ میلادی هیچگونه اطلاعاتی در دست نیست . مؤلف منظومهٔ «**کرونیك**» که چیزهائی از وقایع دوران کودکی و جوانی و آرزوها و شکستهای روحی تیمور در آن نقل نموده‌است نمیتواند سندقابل اطمینانی باشد . بنابنوشتهٔ **کلاویجو** (۱) و **ابن‌عربشاه** (صفحه ٦) تیمور توغلوق از موقعیت حساسی که بعد از مرگ امیر تاراغای در ماوراء النهر بدست آمد استفاده کرد و

۱ـ هنری سوم پادشاه اسپانیاهیئت هائی بمالك دوردست میفرستاد و مقصود عمده‌اش تصور میرود این بوده که اتحادیه‌هائی برای جلوگیری‌از تجاوزات ترکان و مسلمانان مجاور تشکیل دهد ولی معروف ساختن اسپانیا بیش از همه چیز مورد نظرش بوده است . دو نفر از مامورین سیاسی او در جنك آنکارا حاضر بوده و تیمور ایشان را بعد از فتح مرخص کرده و باسفیر خودش که حامل جواهرات گرانبها بوده روانه داشته است . درادامه این ارتباط و مراودهٔ سیاسی هیئت دیگری بعنوان سفارت بسردگی « **ری کانزلزوی کلاویجو** » Ruz canz alez vi clavgo درسال ۱۴۰۳ میلادی بدربار تیمور فرستاده شد جای بسی خوشبختی است که در نتیجهٔ یادداشتهای با دقت این سرکرده قدیم مورد اعتماد یك گزارش روشن وجالب توجه راجع باین فاتح بزرك دردسترس ما گذارده‌است .

بفعالیت آغاز نمود . امیرتاراغای « پدرتیمور » نیز در حال حیات امرای سرشناس ماوراءالنهر ومغولستان رادور خود جمع نموده مناسبات دوستانه‌ای با آن برقرار ساخته بود . تیمور ازاین‌لحاظ نیزبعداز درگذشت پدرش استفاده کرد در روایاتی که بطرز حکمرانی امیر تاراغای منسوب است ازتیمور وپدرش ذکری درمیان نیست .

امیرتاراغای بقبیلهٔ« **بارلاس** »که حکمرانان بلادکش «**شهرسبز**» (۱) و نخسب ـ دهکده‌های اطراف « قاشقا دریا » بودند منسوب است ریاست قبیلهٔ بارلاس وحکمرانی شهرکش باوی نبوده‌است بلکه‌امیرتاراغای از امراء و ریش سفیدان قبیلهٔ خود بشمارمیرفته‌است ریاست قبیله گویابا **خاجی** نامی بوده‌است .

نظام‌الدین شامی (شنب غازانی) در جلد اول ظفرنامه مینویسد : خاجی برادر تیمور بود . باید دانست که این کلمه در میان افراد واعضاء قبیلهٔ برلاس مفهوم مخصوصی داشته است . ضمناً چند نفر دیگر از ریش‌سفیدان و رؤسای قبیله مذکور ببرادری تیمور معروف شده‌اند مثل « ایدقو » و « سیدیق » .

شرف الدین شجره نامه‌ایکه درظفرنامه خودبرای تیمورو خاجی تنظیم کرده‌است این دوبرادر را به « **قره‌چار** » که معاصر باچنگیزخان وجغتای بوده رسانده است ،

۱ـ معمولاهماناسم قدیم درمیان ترکان‌مشهور بوده‌است . نظام‌الدین درظفرنامه مینویسد : **شهرسبز که ترکان کش میخوانند...**

بنا بنوشتهٔ رشیدالدین فضل‌اله همدانی (۱) **قره چار** در زمـان چغتای یـکی ازافسران وسردگان وی بود ولی مورخین دربار تیموری اورا رئیس مطلق‌العنان ایل‌چغتائی معرفی کرده‌اند. همین تاریخ‌نویسان فرزند قره‌چار ونوه‌اش را نیز باهمان صفات ذکر نموده‌اند ولی مورخین که قبل‌ازتیمور بوده‌اند ابداً اشاره‌ای بدان قسمتها نکرده‌اند .

.چون زمان پدر و جد بزرك تیمور چندان بـا زمان خود تیمور فاصله نداشته لذا ساختن افسانه‌های واهی و نسبت‌دادن آن افسانه هـا باجد ادتیموربرازنده شأن آن‌پادشاه نبوده‌است . آنچه ازنوشتهٔ مورخین

۱- **رشیدالدین فضل‌اله همدانی** درنزد سلاطین مغول مـانند آباقا وغازان و اولجایتو مقرب‌بوده ودردربار غازان منصب وزارت ونفوذ وحکومت داشته وتالیف خودرا درحدود ۷۱۰ هجری بختام آورده‌است این وزیر بسال ۷۱۸ بسعایت حسودان بـامر ابوسعید در تبریز کشته شده این وزیر دانشمند درعلم طب و کشورداری ونیکوکاری سرآمد اقران بود شرح مختصر زندگانی‌سیاسی وسرانجام غم‌انگیز اورا بیان کردیم دراینجانیز از مندرجات ومحتویات کتاب تاریخ اوبلکه اززندگانی خصوصی واعمال ادبی او چندکلمه میگوییم متاسفانه جامع‌التواریخ هنوز تماماً بحلیهٔ‌طبع درنیامده ونسخ خطی آن نیز بسیار کمیاب ونادرالوجوداست لیکن درمیان قسمتهائی که ازآن جسته‌جسته بچاپ رسیده یکی تاریخ زندگانی هلاکوخان است که **کاترمر** Quatrmer فرانسوی در پاریس در سال ۱۸۳٦ میلادی بطبع رسانده وترجمه فرانسوی‌آن بضمیمه یادداشتهای‌ذیقیمت که برآن مزید کرده است دارای این‌عنوان میباشد :

Histoire des Mongols de la Perse , écrite en Persen par Rashid - ed - din , publieè , traduité en francais , accempagneé de notes et d'un mèmoire sur la vie et les ouvrages de l'auteur.

قبل‌ازتیمور وتاریخهای رسمی‌مستفادمیشود اجداد وپدران تیموراشخاص فوق‌العاده ومهمی نبوده‌اند - نه‌طرزادارهٔ‌شهرتاریخی کش‌توسط‌خاجی‌ونه تاریخ‌حکمروائی وی‌ونه‌چگونه‌ازاسلاف فرمانفرمائی آن‌شهر ؛ بدومنتقل شده برای ماتاریخ روشن نکرده‌است . همچنین مناسبات و روابط‌خانان چغتائی مـانند «کبك - تارما شیرین - غازان» که در طول «قاشقادریا» میزیسته‌اند بارؤسای قبیلهٔ برلاس ، برای ما معلوم نشده‌است .

بنـابنوشتهٔ **ابن عربشاه** (۱) امیرتیمور درقریهٔ **خواجه‌ایلغار** که درحوالی شهرکش واقعشده است بدنیاآمدازاین نوشته شهرنشین نبودن امیرتاراغای‌بخوبی معلوم میشود . آنچه اززندگی‌تاراغـای بدست میآید وی‌با **شیخ شمس‌الدین کلال ظفر** یا **کلاظفر** نامی‌وبنابعقیدهٔ‌ابن‌عربشاه **شمس‌الدین فخوری** مناسبت و رابطه خوبی داشته است .

روایت شده است که تیمور در دوران جوانی بخدمت وی رفته چون شیخ با مریدانش مشغول انجام مراسم مربوط بخودشان بوده است سرپا ایستاده و احترامات فائقه‌را نسبت‌بشیخ ملحوظ داشته است‌درویش و مریدانش از رفتار مؤدبـانه تیمور بسیار خرسند شده او را دعای خیر گفته بوده‌اند تیمور بعد هـا یکی ازعلل موفقیت خود را از برکـات همین دعای خیر شیخ و مریدانش میدانسته است . (۲)

تاراغای در میان اصیلزادگان مغول وچغتای دوستان زیاد داشت.

۱- ابن عربشاه چاپ قاهره سال ۱۲۸۵ هجری صفحه ٦

۲- ابن عربشاه صفحه ۷ و ۹

اماتاریخ نویسان دراین باره تنها باایماء واشاره مطالبی درخصوص فرزندانش نوشته‌اند در حکایاتی که مربوط بمجادلات خونین سال ۱۳٦٤ میلادی تیمور با مغولان است دربارهٔروابط دوستانه جدامیر تیمورونیای امیرحمید بحثی بمیان آمده است . (۱)

هرگا ما اطلاعات کلی دربارهٔزنان تاراغای وتعداد آنان وخویشان واقربای وی داشتیم میتوانستیم بتفصیل درخصوص روابط تاراغای وتیمور با قبیلهٔ بارلاس سخن بگوئیم .

ما متاسفانه دربارهٔ مادر و زوجهٔ دیگر امیرتاراغای که بنام « کالاك خاتون » تاسال ۱۳۸۹ میلادی زنده بوده‌است اطلاعات جامعی نداریم .

در حال حیات تیمور دو تن از فرزندان وی از بین رفتند در سال ۱۳۸٦ میلادی یکی از فرزندانش بنام جهانگیر در سن بیست سالگی دارفانی راوداع گفت و درسال ۱۳۹٤میلادی در محاصره «کردقلعه‌سی» یکی دیگر از فرزندانش بنام «عمرشیخ» مقتول گردید . بنا بقول مؤلف ظفرنامه عمر شیخ در آن سال چهل سال تمام داشته است . میتوان حدس زد که عمر شیخ بزرگتر از جهانگیر بوده است اما تمام منابع تاریخی جهانگیر را بزرگتر از عمر شیخ ثبت کرده‌اند .

درخصوص مادرعمرشیخ اطلاعاتی دردست نیست ولی درحبیب‌السیر خوند میر(۲) امیرتارغای در سال ۱۳٦۰ وفات یافت در شهرکش مقبرهٔ

۱- ظفرنامه جلداول صفحه ٤۹۰

۲- حبیب‌السیر صفحه ۱۷۵ چاپ تهران « بورمیس آغا » و درچاپ بمئی «نرمیش آغا» ذکرشده‌است : حبیب‌السیر درتاریخ‌عمومی ☆

خانوادگی مدفون گردید ولی درسال ۱۳۷٤ میلادی برابربا ۷۷٥ هجری بنا بامر تیمور جسد پدرش را در جوار مقبرهٔ شیخ شمس‌الدین بخاك سپردند . از سال ۱۳٦۰ الی ۱۳۷۰ میلادی در بارهٔ روابط و مناسبات تیمور باشیوخ وعلماء ودانشمندان معاصر اطلاعاتی موجودنیست درعرض این مدت ده سال تیمور برای کسب قدرت و بدست آوردن زمام امور

☆ است که غیاث‌الدین بن همام‌الدین خواند میر تألیف کرده ووقایع‌را از ابتدای تاریخ بشر تا وفات شاه اسماعیل صفوی یعنی ۹۳۰ هجری آورده است خوند میر در سال ۹٤۱ در هند وفات یافت و در دهلی مدفون گردید غیاث‌الدین خواند میر یکی از جمله نویسندگان و هنروران نامی بوده‌است که زمان امیر علیشیر نوائی میزبسته و بحمایت او کامیابی و توفیق حاصل کرده است . وی نه تنها در دائرهٔیاران میرخواند بود بلکه علاوه برمحبت فرزند زادگی رتبهٔ شاگردی او را نیز داشته است . تاریخ بزرك او « حبیب‌السیر » در سال ۹۲۹ هجری اتمام یافت این نویسندگان علاوه برحبیب‌السیر در سال ۹۰٥ هجری‌عصاره وچکیده روضة‌الصفاء تألیف میرخواند» راتحت عنوان « خلاصة‌الاخبار »تألیف کرد غیاث‌الدین‌خوندمیر را باید جزء مورخین دوره صفوی محسوب داشت زیرا علاوه بر آنکه اوتاسال ۹٤۱ هجری ۱٥۳۹ -م حیات داشته ، یك داستان طولانی و مفصل از مؤسس و بانی سلاله صفوی یعنی شاه‌اسماعیل آورده و کتاب‌خود را بنام او خاتمه داده‌است .

مؤلف حبیب‌السیر فرزند خواجه همام‌الدین محمد بن برهان‌الدین محمد شیرازی و مادرش دختر میر خواند صاحب روضة‌الصفاست و اینکه بعضی از متأخرین او را فرزند میرخواندگمان کردند اشتباه است (رجوع شود به‌حبیب‌السیر - جلد سوم جزء ۳ صفحه ۱۹٤ و دستور الوزراء صفحه ۷) واگربرهان الدین‌شیرازی همان پدرصاحب‌روضة‌الصفا باشد دراینصورت خواند میر برادرزادهٔ او خواهد بود .

ماوراء النهر در جنك و جدال بوده و خودرا برای مهالك ومحارب شدید وخطرناکتر آماده میساختهاست . « باید دانست که تیمور در جنگهای چنتائیان بامغولان شرکت میکردگاهی باچنتائیان و زمـانی با مغولان همکاری مینمود» خلاصه بهرترتیب بودازموقعیتهای باریك وحساس بخوبی استفاده میکرد وی ضمن شرکت در این نبردهای خسته کننده مردان جنگی‌را بدور خود جمع‌مینمود . درمیان این یاران جنگجو وسلحشور باوفاتر و صدیقتر از همه مـردان جنك آزمودهٔ قبیلهٔ برلاس بودنـد که تا آخر عمر نسبت به تیموروفـادارماندند . ضمناً بـاید دانست کـه تیمور بعضی مواقع تك و تنها مانده و باعدم موفقیتها رو برو گشته بود ولی هیچیك ازاین پیش آمدهای یاس‌آور دراراده آهنین و عزم پولادین وی تزلزلی ایجاد نکرده بود . وقایع سال ۱۳۶۲ میلادی خطرناکترین وقایع و پیش آمدهائی بود که تیمور باآنها مواجه گردید در آن سال باخواهرزاده‌قازاغان اسیر ترکمنها گشته و مدت ٦۲ روز در ماهان مرو دشت زندانی شـدند . پس از ٦۲ روز باوساطت علی بیك نامـی که از سرکردگان ترکمن بود آزاد شدندولی خروج از محوطه ماهان برای آنان قدغن گردید . وضع بدینمنوال ادامه داشت که رئیس قبیلهٔ سنجری بنام « مبارکشاه » که از ترکمنهای جنگجووجسور بود بدانها کمك کرد و آزادشان نمود . بهمین مناسبت بود کـه تیموریان و خود تیموربجانشینان‌مبارکشااحترام بسیارقائل‌بودند(۱)

ظفرنامه صفحه ٦۹ : و از مهر این یك خدمت نسل برنسل اوتاامروز مرفه و محترمند .

تیمور خود را بشهر بخارا رسانید ودراین موقع بود کـه خواهر بزرگوی « غلتق ترکان آغا » شایسته‌ترین خدمت‌را نسبت ببرادرش انجام داد . تیمور بسمرقند رفت ومدت ٤۸ روز درمنزل خواهرش مخفی گردید (۱) تیمور ناگهان بهمراه امیرحسین باهزار مرد جنگی در سیستان ظاهر گردید (۲) آنان‌را حکمرانِ محل برای سرکوبی‌رعایایش که براو شوریده بودند دعوت کرده بود در اینجا تیمور بادوتیر زخمی گردید و تاآخر عمر از این زخمها در پیچ و تاب بود و اعصاب دست راستش از کار افتاد بنا بنوشته کلاویجو تیمور لنك دوانگشت خودراهم

۱- ظفرنامه شرف‌الدین صفحه ۷۱ و نظام الدین شامی صفحه ۱۷

۲- ژنرال سر پرسی سایکس درصفحه ۱۷۱ تاریخ ایران خود مینویسد :

تیمور در سـال ۱۳٦۳ میلادی برابر با ۷٦٤ هجـری در قسمت جنوبی افغانستان‌آواره میگشت که جلال‌الدین‌محمدکیانـی امیرسیستان که رعایایش براو شوریده بودند از وی کمك خواست اینجا تیموروامیرحسین هر در بلافاصله این مسئول را اجابت نموده بیاری او شتافتند و باکمك اتباع خودشان از بین هفت قلعه‌ایکه شورشیان در تصرف داشتند سه‌قلعه را بتصرف آوردند که آنوقت یاغیان بامیر خودشان از در تسلیم درآمده ولی باو خاطرنشان‌ساختند که چنانچه‌تیمور راآزاد بگذاردکه بقیه‌دژها را تسخیر کند هرآینه سیستان بدست او خواهد افتاد . جلال‌الدین از بیان منطقی آنان مرعوب وتحریك شده به‌تیمور حمله برد بااینکه تیمور موفق شد از این‌مهلکه جان سالم بیرون برد لیکن در این‌گیرودار دوزخم تیریکی بشانه و آندیگری به‌پاشنه پای او اصابت کرد و سبب‌گردیدکه او بطور دائم لنك شده و معروف به‌تیمور لنك گردید .

از دست داده بود و درنتیجه دستش خشك شد(۱) انگشتان پای راستش قطع گردید و کف پایش تغییر شکل پیداکرد و بهمین مناسبت او را تیمور لنك لقب دادند.

حکایت تیمور ومور بوقایع همین سال بدشگون مربوط است در سال ۱۳۸۳ میلادی تیمور با افسری که در جنك سیستان او را بزخم تیر معلول ساخته بود روبرو گردید و او را بزخم تیر بفجیعترین وضعی نابودکرد. (۲)

تیمور و امیرحسین بعداز سالها مرارت ودر بدری و عدم موفقیت بالاخره موفق گـردیدند دشمنان داخلی و خارجی را منکوب ساخته زمام امور ماوراء النهر را بدست گیرند. نوه قازاغان «امیرحسین» بامارت ماوراء النهر رسید وتیمور همه کارهٔ آن سرزمین گردید

در سالهای نخستین رشته هـای اتحاد و اتفاق بین این دو تن که هردو تشنهٔ مقام و ریاست بودند محکمتر گردید. درحکایاتی هم که بزد و خورد تیمور و امیر حسین باجنگجویان ترکمن مربوط است از زوجه امیر تیمور «اولجایتو ترکان آغا» خواهرامیرحسین ذکری درمیان است. با اینحال این علقه و پیوند خانوادگی هم نتوانست درسالهای بعد رشته های لرزان اتحاد واتفاق‌را در میان «این دویار قدیمی ویاباصطلاح امروزیها همسنگران جنك آزموده پایدارنگاهدارد» حوادثی پیش آمد

۱ ـ راجع بمعلولیت تیمور بصفحات ۲۱۷ و ۲۳٤ کتاب عجایب المقدور ابن‌عربشاه رجوع شود.

۲ ـ ظفرنامه صفحه ۳۷۲

که رشتهٔ مودت و هماهنگی را میان این دو دوست پاره کرد که ما برای‌مزیداطلاع‌خوانندگان عزیز پاره‌ای از آنهارا دراینجا ذکرمیکنیم:

درسال ۱۳٦٦ میلادی آشوبی در شهر سمرقند برپا گشت بعد از آنکه‌فتنه و آشوب فرونشست امیر حسین ازیکی ازدوستان نزدیك‌تیمور جواهراتی‌نقداً مطالبه‌کرد تیموربعنوان‌دستگیری‌ازدوست خودجواهرات زوجه‌اش را بوی تحویل داد درموقع پیشکش داشتن جواهرات بااینکه امیرحسین آنها را شناخت ابداً بروی خودنیاورد و آنهارا قبول‌کرد. ـ از طرف دیگر «اولجایتوترکان‌آغا» زوجهٔ تیمور وخواهرامیرحسین وفات یافت این پیش‌آمدرشته‌های مودت و اتفاق را بکلی پاره ساخت.

در میان سالهـای ۱۳۷۰ـ۱۳٦٦ میلادی تیمور نسبت بامیرحسین قیافهٔ خصمانه‌ای بخود گرفته وبا مخالفین وی نزدیك‌گردید تعجب آور است که گاهی اوقات باحسین سازش‌کرده بامتفقین خود در ظاهر از در مخالفت‌درمیآمد. مخصوصاًروابط‌تیمور باامیر کیخسرووحاکم‌ختالان‌بسیار جالب بود. امیرحسین درسال ۱۳٦۰ میلادی کیقباد برادر امیر کیخسرو را اعدام‌کرد. کیخسرو درمحاربات ۱۳٦۱ که بین امیرحسین‌وتیمورازیك طـرف و مغولان از طرف دیـگر درگـرفته بود بمغولان نزدیـك شد وبا برادر زادهٔ خان مغول کـه بنام «غتلوق ـ تومان» بودازدواج کرد وبدین ترتیب داماد رسمی مغولان گشت. در سـال۱۳٦٦ کیخسرو اراده‌کرد که بشهر تاشکند مراجعت نماید درآن زمان روابط تیمور با امیرحسین تیره شده بود تیمور از موقعیت استفاده کـرده دخترخردسـال امیرکیخسرورا که‌بنام «رقیه خاتون» از«غتلوق ـ تومان»بدنیاآمده

۱ ـ ظفرنامه صفحه ٥

بود برای فرزندش جهانگیر خواستکاری کرد(۱)

در سال ۱۳۶۹ امیر کیخسرو برعلیه امیرحسین قیام کرد وتیمور از طرف حسین مأموریت یافت که نیروی متجاسر را تار ومار کند . تیمورنیز با درنظر گرفتن موقعیت ومقتضیات روز امیر کیخسرورا مجبور کرد که درظاهر متواری و منهزم شود ولی در سال ۱۳۷۰ خود برعلیه امیرحسین قیام کرد وبا طرفداران وی جنگید امیر کیخسرو نیروی خود را به‌نیروی تیمور ملحق گردانید. جنگهای خونین بشدت ادامه داشت تا اینکه امیرحسین اسیر گردید . امیر کیخسرو بقصاص خون برادرش کیقباد؛ که در سال ۱۳۶۰ (سال مرگ کیقباد) پشت قرآن‌را باخون خود امضاءکرده بود امیرحسین‌را بادست خودش بقتل رسانید

خود امیرخسرو در نبرد سال ۱۳۷۲ میلادی اسیر مغولان گشت و بفرمان « سیورغتمش خان » بقصاص خون امیرحسین باعدام محکوم گردید مراسم اعدام بادست نوکران وفادار امیرحسین انجام گرفت(۲)

در سال ۱۳۷۰ میلادی که نبرد خونینی بین تیمور وامیر حسین درگرفته‌بود تیموراز نفوذ معنوی وشخصیت‌مذهبی **«سید برکه»** استفاده کرد. راجع باین‌خبر منابع تاریخی زیاد موجود است . سید درکشور تیمور باقی ماند و با اینکه مریض بود شهر « آندره » را انتخاب کرد و مسکن گزید .

۱ ــ ظفرنامه نظام‌الدین شامی صفحه ۱۶۱

۲ ــ ظفرنامه صفحه ۲۴۳ : ... وفرمان پادشاه سیورغتمش خان نفاذ یافت که اورا بسمرقند برده بیاسا رسانیدند

جانشینان سید مزبور بعداز مرگ مراد خود سالها در آن منطقه باقیماندند و در دستگاه‌حکمرانان تیموری نفوذ کامل داشتند(۱)

بنا بنوشتهٔ شرف‌الدین(۲) سید بی‌اندازه نسبت به تیمور علاقمند بود بعد از مرگ هم هر دو در یك آرامگاه آرمیدند . بنا بوصیت تیمور او را طوری دفن کردند که صورتش‌بسوی آرامگاه سید قرار گرفت(۳)

در خصوص روابط تیمور با دیگر روحانیون اطلاعات بیشتری موجود نیست تیمور در سال ۱۳۷۰ میلادی بتخت سلطنت جلوس کرد و در مراسم رسمی تاجگذاری ؛ سید برکه وخداوند زادگان شهر ترمذ « ابوالمعالی وعلی‌اکبر » حضور داشتند(۴) . سید برکه وسایرروحانیون معاصر تیمور از روی ظاهر هم اگر بود در دربار وی نفوذ داشتند حتی سادات شهر ترمذ با نزدیك شدن بدستگاه تیمور بحاکم شهر خودخیانت کردند . در سال ۱۳۷۱ سوء قصد خطرناکی بجان تیمور توسط عده‌ای از فرماندهان زیر دست بعمل‌آمد دراین عمل مخوف بعضی ازروحانیون دربار نیز مستقیماً شرکت داشتند از مشاهیر اینگونه روحانیون **شیخ ابواللیث سمرقندی و سید ابوالمعالی ترمذی** بودند . تیمور برخلاف خشونت ذاتی که داشت با سوء قصدکنندگان بنرمی رفتار کرد-

۱ ــ ابن‌عربشاه صفحه ۱۵

۲ ــ ظفرنامه جلداول ۱۹۵

۳ ــ برای کسب اطلاعات بیشتر بکتاب[Zwo-pus imp-Ark] مراجعه شود

۴ ــ ظفرنامه جلداول صفحه ۲۱۰

شیخ ابوالليث سمرقندی به‌بهانهٔ زیارت خانهٔ خدا بخارج ازکشور اعزام گردید و سید ابوالمعالی ترمذی نیز رسماً ازماوراء النهر رانده شد .(۱) ولی بعداز چندی سید مورد عفو تیمور قرار گرفت و بشهر خودمراجعت کرد. مادرسفرخوارزم سیدابوالمعالی را جزوملتزمین رکاب تیمورمی‌بینیم.

پس از این واقعـه شیوخ ترمذ نسبت به‌تیمور و طرفداران وی وفادار ماندند .

تیمور در سال ۱۴۰۴ میلادی در موقع مراجعت از آخرین سفر خود بغرب بشهر ترند رفته، درخانهٔ علاء الملك خداوند زاده مدت‌چند روز رحل اقامت افکند . بغیر از شهر ترمذ که یاد شد در شهر کش « مولدتیمور » وسمرقندپایتخت‌وی روحانیون‌بزرگواری وجودداشتندکه تیمور نسبت بدانان ارادت میورزیده است . درضمن روایاتی‌که‌راجع بسفر تیمور بقره باغ (۱۴۰۴ـ۱۴۰۱) در تواریخ مذکور افتاده است غیر از سید برکه وخداوند زادگان ترمذ «سیدابوالمعالی وسیدعلی‌اکبر خداوند زاده » باسامی **خواجه عبـدالاول** شیخ‌الاسلام سمرقند ـ **خواجه عصام الدین** عموزاده‌وی ـ **خواجه افضل عبد الحمید** و **عبدالرحمن** روحانیون شهرکش برمیخوریم .

دربارهٔ **بهاء الدین نقشبندی** مؤسس‌طریقت نقشبندی ونفوذوی در دربـار تیمور اطلاعاتی موجود نیست . در مجلس سوگواری بزرگی که درسال ۱۳۸۳ میلادی بمناسبت مرگ « غتلوق ـ ترکان آغا » خواهر

۱ ـ ظفرنامه جلداول صفحه ۲۳۱

تیمور برگزار گردیده بود درمیان اسامی روحانیون حاضردر آن مجلس بنام عبدالملك شیخ‌الاسلام سمرقند نیز برمیخوریم .

تیمور در سال ۱۳۸۱ میلادی بسوی خراسان حرکت‌کرد وبطرز جالبی ازطرف روحانیون و شیوخ استقبال گردید . وی همینکه درشهر « آندره » بخدمت « **بابا سنقو** » رسید او بفـال نیك چشم حیوانی را بزیر قدمهای تیمور انداخت و دعاکرد که خداوند سرزمین خراسان را که بمنزله چشم ایران است بقبضهٔ تصرف وی در آورد . در نزدیکی « **هری رود** » و در جنوب **قهستان** فعلی قصبه‌ای بنام « **تایباد** » یا « **تایاباد** » وجود داشت . در این قصبه زاهدی معروف‌ب**زین‌الدین ابوبکر تایابادی** زندگی میکرد همینکه تیموربدان محل رسید ابراز تمایل کرد که با آن مرد ملاقات کند تیمور کسی فرستاد و زاهد را بحضور طلبید زین‌الـدین برسول تیمور پاسـخ داد که وی با تیمور سروکاری ندارد هرگـاه تیمور را کاری میآرد بهتراست بزاویه‌درویشی او تشرف حاصل کند . بالاخره تیمور با پای پیاده بخدمت وی رفت و چند ساعت باهم‌بگفتگوپرداختند. بعدها خود تیمور انتباهی‌که از این ملاقات برایش دست داده بود بمورخ معروف خود **حافظ ابرو** (۱)

۱ـ **خواجه نورالـدین لطف‌اله** معروف **بحافظ ابرو** مؤلف « **زبدةالتواریخ** » که در تاریخ عمومی است در چهار جلد بسال ۸۳۰ هجری تألیف‌کرده است خواجه اهل‌هرات بود . اسم مولف زبدةالتواریخ معروفتر از تألیفاتش میباشد زیراکتاب وی هنوز بطبع نرسیده و حتی نسخه‌های خطی آن نیز خیلی کمیاب‌است آنچه درباره این مورخ‌معلوم شده☆

بیان داشته بود . تیمور با دراویش وزهاد دیگری که بعدهاملاقات نمود ترس و واهمهٔ آنان را حس کرد ولی ترس و هراسی که در موقع ملاقات بازاهد تایابادی برجانش مسلط شده بود هرگز فراموش نکرد . ابن‌عربشاه در کتاب **عجایب‌المقدور فی اخبار تیمور** خود یك فصل تمام را باین ملاقات اختصاص داده است . ابن عربشاه مینویسد : موقعیکه تیمور بخدمت زاهد تایابادی رسید در پیشگاهش با احترام تمام زانو زد .

☆تقریباً همان است که در فهرست ریو Rieu آمده است (فهرست کتب فارسی ریو صفحه ۴۲۱ ـ ۴۲۴ وقسمت جغرافیائی صفحات ۱۶ ـ ۱۸ متمم فهرست ریو) بطوریکه دانشمند محترم آقای علی‌اصغر حکمت درذیل صفحه ۴۷۳ کتاب «ازسعدی تاجامی» مینویسد استاد عالیقدر **جناب آقای دکتر خانبابا بیانی** (سناتور و رئیس دانشسرایعالی فعلی) رساله دکترای خودرا در دانشکده ادبیات پاریس در باب کتاب زبدةالتواریخ حافظ ابرو درتحت این‌عنوان‌مرقوم‌داشته‌اند: «Hafiz - Abru: Chronipue des Rois Mongols en iran»

بطوریکه گذشت خواجه نورالدین‌لطف‌اله درهرات یابقول فصیحی در خواف متولدشده ولی تاریخ تولد اومعلوم نیست در همدان تربیت‌یافته است. بعد ازمرك تیمور که درحق‌وی مراحم والطاف بی‌پایان‌ابرازمیداشت خود را بدربار پسر و جانشین او شاهرخ ونبیره‌اش بایسنقر وابسته ساخت تاریخ کبیر خود را بنام او نوشت این تاریخ عموماً بنام زبدةالتواریخ است و فصیحی خوافی آنرا « مجمع‌التواریخ سلطانی » میخواند وآن در سال (۸۲۹ ﻫ یا ۸۳۰ ﻫ ۱۴۲۶ یا ۱۴۲۷ م) خاتمه یافته است فقط سه چهار سال قبل ازوفات مولف . جلدسوم و چهارم زبدةالتواریخ که بملوك اسلامی ایران تازمان وفات مولف ظاهراً ازدست رفته ومفقودالاثر گردیده نسخ خطی جلد اول و دوم در لنین‌گراد موجود است و بارون روزن Baron V - Rosen آنهارا وصف کرده‌است .

زاهد دست وی را بکف گرفت و اورا نصیحت کردن آغازید تیمور بارها اعتراف کرده بود که در آن اثنا خود را در میان زمین و آسمان حس میکرده است تیمور پس از آنکه بطور کامل و با حوصلهٔ زیاد نصایح زاهد را شنید وضمناً از وی سئوال کرد: سبب چیست که حکمران هرات باعلم بمناهی شرعی وعرفی بهیچیك از آنها عمل نمیکند ؟ شیخ جواب داد : « ما پیش از تو بارها بدو گوشزد کردیم ولی متأسفانه عمل نکرد درنتیجه خداوند ترا برجان وناموسش مسلط گردانید هرگاه توهم بدانچه گفتم عمل نکنی شخص ثالثی را بر تو مسلط خواهد کرد »

ما نمیتوانیم حد و حدودی برای اغراقگوئی نویسندگان دربار تیموری در این خصوص قائل شویم و نیز تاچه حد تیمور و طرفدارانش باین موضوع شاخ و برگ داده‌اند برای ما معلوم نیست(۱) در هرحال آنچه بعدها از طرز رفتار و کردار تیمور معلوم شد این بود که این ملاقاتها هیچگونه تأثیری در روش خشونت آمیز وی نکرده بود : پس‌از آنکه مقاومت رشیدانهٔ مدافعین خراسان درهم شکست دستور داد وی همه را نابود کردند . (۲)

بنابنوشته ابن عربشاه تیمور شیخ زین‌الدین تایابادی را سومین روحانی میدانست که از حمایت معنوی وی کاملا برخوردار شده است « آندو دیگر شمس‌الدین کلال ظفر ـ سید برکه بودند »

۱ـ ظفرنامه جلداول صفحه ۳۱۴

۲ـ ابن عربشاه صفحه ۹

تیمورتمام موفقیتهای خودرا مرهون انفاس قدسیه این سه‌روحانی عالیقدرمیدانست باستناد مندرجات‌تواریخ زمان تیمور از سال ١٣١٨ م ببعد دیگر نام شیخ زین‌الدین بنظرنمیرسد. (١)

مورخین عهد شاهرخ در خصوص تیمورکه ضمن متقی بودن‌نسبت بدین اسلام علاقه ومحبت فوق‌العاده‌ای ازخود نشان میداده است چندان بحث‌نکرده‌اند. بدون تردید میتوان گفت‌که تیمور حامی و پشتیبان جدی علمای دین‌ودانشمندان بودوی‌دوستانه‌با آنان صحبت میداشت(٢) بویژه بسادات و فرزندان پیامبر اسلام بیشتر احترام میگذاشت. در شهرهاپس‌ازنمایندگان رسمی‌تیمور؛ جان ومال‌سادات مصونیت داشت(٣) حافظ ابرو مینویسد درآن‌زمان دانشمندان بادرنظرگرفتن علاقه شدید تیمور بشرایع‌دینی بعلوم فلسفی ومنطقی نمیپرداختند وتیمور بهیچوجه‌در اموال وقفی دخالت نمیکرد(٤) جای تعجب است که حافظ ابرو درجای

١ـ تاریخ وفات وی در نفحات‌الانس جامی پنجشنبه بیست و نهم محرم ٧٩١ هجری ذکر شده است صفحه ٣٢٦ - **معین الدین محمد اسفزاری‌مؤلف‌تاریخ هرات** «روضات‌الجیات‌فی‌تاریخ مدینة هرات» که تا تاریخ ٨٧٥هجری برابر ١٤٧٣ میلادی را ثبت کرده؛ این‌موضوع‌راتأیید نموده‌است.

٢ـ حافظ ابرودرزبدة‌التواریخ‌مینویسد: «تفاوت میان‌مالك‌ومملوك ظاهر نگشتی» عجایب‌المقدور ابن عربشاه هم از قول ابن ثعبان مینویسد: «فطمع کل‌الفقهاء الحاضرین وجعل یبادر الی‌الجواب ویظن‌انه‌فی‌المدرسه»

٣ـ میتوانید درآن زمان بغیر از وضع رفاه‌آمیز سادات ترمذوضع سادات مازندران راهم مورد توجه قراردهید.

٤ـ **عبدالرزاق** در **مطلع‌السعدین** با استفاده از نوشته های حافظ ابرو مینویسد: «در زمان او در علم حکمت و منطق کسی را

دیگرازحمایت وپشتیبانی تیمور ازفلاسفه‌بحث کرده‌است(١) تیمورازعلوم دنیوی‌بیش ازهمه تاریخ‌را دوست داشت بغیرازحافظ ابروکه درتاریخ‌خود راجع باطلاعات تیمور در تواریخ ترك وعرب و عجم چیزهائی نوشته(٢) ابن عربشاه هم ازقول **ابن خلدون** مینویسد: پس‌از مصاحبه‌ایکه باتیمور بعمل آمد اطلاعات وی در تاریخ عرب و عجم و ترك مورد تصدیق قرار گرفت (٣)

تیمور درعلوم **طب وهیئت** نیزکم وبیش‌اطلاعاتی‌داشته‌است(٤) در میان دانشمندانیکه در شهر سمرقند گرد آمده بودندعلمای

☆ شروع نبود»

مطلع‌السعدین تألیف‌عبدالرزاق سمرقندی است که حوادث بین‌تولد سلطان ابوسعید ایلخانی و ابوسعید تیموری یعنی وقایع بین ٧٠٤ - ٩٧٢ هجری را محتوی است.

١ـ اسکندر انونیم از قول حافظ ابرو می نویسد: «... و باهل علم وحکمت بغایت مستأنس بود» بنا بقول Huart بامرتیمور موادی از قوانین اخوان‌الصفارا بفارسی ترجمه کردند صفحه ٩٨٦ کتاب «En des Islam I»

گویامنبع ومأخذاین کتاب‌رسایل‌اخوان‌الصفا چاپ‌بمبئی‌سال١٨٨٤میلادی صفحه٣باشدآنچه ازفحوای کلام‌معلوم‌میگردد خودتیمورنبوده بلکه‌ازنزدیکان ومقربین دربار بفلاسفه وحکماء تعشق میورزیده‌است: مجلس‌سامی‌سید اجل بهاء الدین سیف‌الملوك شجاع‌الملك شمس‌الخواص شیخ‌امیرتیمور گورکان.

٢ـ عبدالرزاق: **احوال امم ومجاری، امور ترك و عرب و عجم...**

٣ـ ابن عربشاه صفحات ١٠٨ و ١٠٩

٤ـ عبدالرزاق: اکثر مسائل مشهور طب و نجوم را مستحضر بود...

رشته‌های فوق‌الذکر نیز وجود داشتند مثلا اشخاصی مانند **حسام الدین ابراهیم شاه کرمانی** و پزشك و هیئت شناس مشهور **مولانا احمد** در آن‌میان‌بودند «شخص اخیرالذکر درسال ١٤٠٥ میلادی جدول‌دویست ساله ایکه تنظیم نموده بود بابن عربشاه نشان داده‌است (١)

با این حال روایتی‌موجود است که تیموررا بنجوم عقیدتی نبوده و ذر موارد لزوم ازقرآن مجید استخاره میکرده است (٢)

موضوع‌دین وتوجهات فوق‌العادهٔ تیمور بروحانیون بعقیدهٔ‌مورخین یکی از وسائل سیاسی روز بودکه او را بمقاصد و هدفهای‌سیاسی‌اش نزدیکتر میساخت. همان شخص‌که درسوریه تعصب عجیبی نسبت بعالم تشیع وطرفداران حضرت‌امیرالمومنین علی‌علیه‌السلام‌ازخودنشان‌میداددر در خراسان سنیگری را رواج میداد (٣) در ایالت مازندران دراویشی راکه بیاران پیامبر بدمیگفتند بکیفر میرسانید طبیعی‌است که مناسبات الهیون اسلام با تیمور پر مخاطره بود در سال ١٤٠٣ میلادی واقعه‌ای در نزدیکی رودخانهٔ «کر» رخداد که نظام‌الدین درصفحه ٥٤٧ ظفر نامه باختصار نقل کرده‌است. این واقعه بسیار جالب وخواندنی است. روزی تیمور ازدانشمندان سؤال‌کردکه علت چیست نمایندگان ومأمورینش

١ـ ابن عربشاه صفحه ٢٣٠

٢ـ ظفرنامه صفحه ٩٣ ـ غیاث‌الدین علی هم این روایت‌راتائید کرده «بمتون مربوط بتاریخ آسیای مرکزی صفحه ١١٠ مراجعه شود»

٣ـ مصاحبه‌ایکه تیمور بارئیس شیعی مذهب سربداران بعمل‌آورده درصفحه ٧٥ مطلع‌الدین عبدالرزاق خواندنی‌است.

سفارشهای او را قبول نمیکنند و رضایت او را جلب نمینمایند. پاسخ شنید که چون هریك از آنان یکی از رفتارها و حرکات ترا تقلید میکنند لذا خود را نیازمند بقبول نصایح تو نمیبینند. بدین ترتیب آشکارا از اعمال تیمور انتقاد کردند.

برای تیمور وفاداری وصداقت لشکریان مهمتر و بالاتر ازدوستی و محبت دانشمندان بود زیرا تیمور قبلا در جرگه مغولان بود و سپس بصورت مسلمان ظاهرالصلاحی درآمده بود وانگهی بعقیدهٔ تیمور یکفرد «تاجیك» از لیاقت و برازندگی یکنفر سرباز محروم بود وبرای نابود ساختن دشمن عضونالایق وبی‌ثمری محسوب میشد(١) تیموربرای‌استفاده از نیروی مغولان بقرابت وخویشاوندی آنان بیش ازهرچیز اهمیت‌میداد در سال ١٣٧٠ پس از کشتن امیر حسین و تصرف حرمسرای وی چهار تن از زنان حرمسرا را بعقد خود درآورد. در میان این چهار دختر **غازانخان** مغول «**سرای ملك خانم**» هم وجود داشت (٢) (این

١ـ ظفرنامه صفحه ٥٧٤ در حق احمد جلایری

٢ـ مطلع‌السعدین صفحه ٣٤ : چنانچه در پاورقیهای سابق ذکر شد **مطلع‌السعدین** تألیف کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی‌است این شخص هرچند بسال ٨١٦ هـ ر ١٤١٣ م در هرات متولد شده مشهور بسمرقندی است زیرا سمرقند موطن پدرش مولانا جلال‌الدین اسحق بوده است ودر آنجا در سپاه شاهرخ منصب قاضی عسگری داشته در بیست و پنج سالگی بسال ٨٤١ هـ ر ١٤٣٧ میلادی بعدازمرك پدررساله‌ای درصرف ونحوتألیف نموده و بنام آن پادشاه مزین ساخته و ازاین‌روی مورد نظر وتوجه واقع گردیده‌است چهارسال‌بعد بسال ٨٤٥ هـ ر ١٤٤١ میلادی ویرا بسفارت☆

زن در موقع مرگ پدرش پنجسال تمام داشته ودرحقیقت ازتیمور پنجسال کوچکتر بود) .

ازقرار معلوم ازسرای ملك خانم فرزندی بدنیا نیاورد(۱) اما این خانم بمناسبت دختر خان مغول بودن تا آخرعمر بااحترام تمام درحرمسرا میزیسته است . لیکن زیباترین و محترمترین زنان حرمسرای امیرحسین دختر «تارماشیرین» بود که پس ازقتل شوهرش بعقدامیرجلایربان بهرامشاه درآمده بود بعلت وجود « سرای ملك خانم » بود که تیمور از طرف

☆ بدربارسلطان بیجانگار Bijanagar بهندوستان فرستاده اند واین سفارت سه سال بطول انجامید از آن سفر شرحی در مطلع السعدین نگاشته است درسال ۸۵۰ هـ ر ۱٤٤٦ م بگیلان رفته بعدازوفات شاهرخ درهمان سال متوالیاً بخدمت امیرزادگان مانند میرزا عبدالطیف ـ میرزا عبداله ، میرزا ابوالقاسم ـ بابر ـ و عاقبت بحضور سلطان ابوسعید پیوست بعد از آن زندگانی عزلت وانزوا پیش گرفت ودرخانقاه شاهرخیه درهرات شیخ گردید و آن سال ۸٦۷ هـ ر. ۱٤٦۳ م بوده هم درآنجا بسال ۸۸۷ هـ ر ۱٤۸۲ میلادی وفات یافت (این مطالب از فهرست ریو Rieu صحفه ۱۸۱ نقل شد) شرح حال کامل او در حبیب‌السیر ودر مقدمهٔ کتاب خودش بقلم کاترمر Qatremère فرانسوی در مغولستان و یادداشتهای نسخ خطی کتابخانه ملی فرانسه نیز آمده است مطلع‌السعدین از اسم دو ابوسعید (ابوسعید مغولی ـ ابوسعید گورکانی) بزعم او دو ستارهٔ سعد گرفته شده‌است .

۱ـ در کتاب Bretschneider - Med. Researches II 257 این خانم را مادر شاهرخ معرفی کرده‌اند ـ بنابنوشتهٔ خوندمیر چاپ‌تهران صفحه ۱۷۵ و چاپ هند صفحه ۸۵ مادر شاهرخ یکی از جاریه های بنام « طغای ترکان آغا» بوده است استناد خوند میر بنسب نامه‌ای است که درزمان خود تیمور ترتیب داده شده‌است .

مغولان ملقب بگورکان « داماد » گردید و در سکه ها نیز باین لقب برخود افتخار کرده‌است . درسال ۱۳۹۷ میلادی تیمور بادختر خواجه خضرخان مغول ازدواج کرد و عروس تازه را بالقب« کوچك خانم» بحرمسرا فرستاد .

« کوچك خانم» درمیان زنان حرمسرا دومین مقام‌را اشغال کرد(۱) در سال ۱۳۷۰ سیورغتمش خان ازطرف مغولان بمقام خان خانان انتخاب شد پس از مرگ وی فرزندش سلطان محمود بجایش نشست (۲)

پس از آنکه زمام امور ماوراء النهر کلا وجزأ بدست تیمور افتاد از ترس مغولان سلطان محمود مذکوررا باخود بسفرها میبرد . سلطان محمود در نبرد تاریخی آنکارا (در سال ۱٤۰۲) شرکت نمود وسلطان بایزید عثمان‌را اسیر کرد. (۳)

بنابقول شرف‌الدین ؛ سلطان‌محمود درسال ۱٤۰۲ وفات یافت(٤) ولی نظام الدین شامی از زنده بودن وی در سالهای بعد صحبت کرده‌است .

۱ ـ ظفرنامه و کلاویجو صفحه ۲۹٦ ـ عجایب المقدور در صفحه ۲۲۸ ـ درکتاب **معزالانساب** با تعبیر کیچیك خانم الملکة الصغری ..

۲ـ ظفرنامه صفحه ۱۹۹

۳ـ ظفرنامه ٤۳۸

٤ـ برخلاف نوشتهٔ شرف‌الدین ـ عبدالرزاق در صفحات ۱٤۳و۱٤۳ مطلع السعدین و نظام الدین شامی در ظفرنامه خود باعنوان « **خلدالله ملکه وسلطانه** » از ماجرای سکه‌ایکه در سال ۱٤۰۳ در کشور مصر بنام سلطان محمود وتیمور رایج بوده بحث کرده‌اند .

بنابنوشته **اسکندرانونیم** تیمور پس از مرگ سلطان محمود دستور داد که یکسال دیگر هم بنام او سکه زدند. آنچه از سکه های عهد تیموری برمیآید تیمور بعداز وفات خان مغول اجازه نداد خان دیگری از طرف مغولان انتخاب شود و سکه «**محمود خانی**» تا آخر دورهٔ حکمرانیش رایج بود. روز های جمعه در خطبه ها نام خان مغول ذکر میشد. تیمور بامراعات حال مغولان که بخان خود بی اندازه احترام قائل بودند این نکته را همیشه ملحوظ میداشت(۱)

تا سال ۱۳۷۰ همهٔ گردنکشان ورقیبان مطیع اوامر تیمور شده بودند لیکن چندتن از رقبای سرسخت وی درمقابل او پافشاری میکردند لذاجنگهای خونینی درگرفت بالاخره درسال ۱۳۷۰ میلادی تمام مخالفین از بین رفتند و حکومت ماوراء النهر بروی مسلم گردید. مخالفین تیمور را تنها افراد سرشناس و سرکردگان سلحشور تشکیل نمیدادند بلکه در میان مخالفین وی افراد یك قبیله نیز دیده میشدند. مخصوصاً درشمال ماوراء النهر قبیله جلایر تیمور را گردن ننهاد و باوی بجنگ و ستیز پرداخت. سرنوشت شومی که در پایان جنگ و جدالها دامنگیر قبیلهٔ جلایر گردید برای دیگران آئینه عبرت شد تیمور برموجودیت آن قبیله خاتمه داد. در سال۱۳۷۶ میلادی (۲) خندقها کند و این عمل برخلاف قوانین و رسوم چنگیزی بود «دراول کار فرزند ونوهٔ قازان با این عمل مخالفت کردند».

۱ـ بصفحات ۳۱۱ و ۵۰۶ ظفرنامه مراجعه شود.

۲ـ ظفرنامه ۲٦٤

تیمور زمستان سال ۱۳٦۵ رادر حصار «قروشی» گذرانید و در سال ۱۳۷۰ بنا بدستور وی اطراف سمرقند حصار محکم و قلاع سختی بناکردند(۱) در سال ۱۳۸۰ در شهر سبز حصارها بنا نهاد و قصرمشهور «آق سرای» را انشاء کرد(۲)

تیمور موفق شد افراد ایل چغتائی را برای خود سربازانی مطیع و وفادارتربیت نماید و ازهمه مهمتروی موفق گردیدمانندسربازان فداکار اسلام افرادی تربیت کند که در راه انجام وظیفه واجرای فرامین فرماندهان خود جان شیرین فدا نمایند. بااین ترتیب تیمورنیروی عظیم و مرتبی بوجود آورد. در گزارش کلاویجو در چند مورد از موقعیت حساس افراد ایل چغتائی در دستگاه تیمور سخن رفته است. بنابنوشته کلاویجو: چغتائیان اجازه داشتند که در نقاط حاصلخیز گله چرانی نمایند ودرزمینهای مستعد زراعت کنند. آنان بامپراطور دیناری مالیات نمیدادندزیراافراد ایل چغتائی نقش سربازان ذخیرهٔ تیمورراباز یمیکردند بمحض اینکه از طرف وی احضار می شدند بسرعت در اردو شرکت میکردند.

چغتائیان در موقع لشکرکشیها زنان وفرزندان؛ حتی گوسفندان

۱ـ ظفرنامه صفحه ۲۱۷: قلعه و حصار... کذا نظام الدین و عبدالرزاق

۲ـ بنا بنوشتهٔ عبدالرزاق این قصر توسط استادان خوارزم بناگردید و بعقیدهٔ نظام الدین این بنا از لحاظ ساختمان وعظمت در زمان تیمور بی نظیر بود: ... وطاق و رواق آن بعیوق رسانیدند چنانچه کسی درجهان مثل آن ندیده ومانند آن نشنیده بود.

را بهمراه خود میبردند(۱)

در تاریخ تیمور بیکعده اصطلاحات نظامی بر میخوریم که بعضی از آن اصطلاحات وارد ادبیات ما نیز شده است .

تیموریان برای تسمیه قبایل بسیار بزرك لغت « ایل یائولوس » را بکار میبردند . لفظ « تومن » معنی ده هزار نفر را داشت (۲) ترکان و مغولان از زمانهای قبل لفظ هزار را استعمال میکردهاند (۳) لغت « قشون » بیکدسته کوچك از سربازان اطلاق میشد . در تاریخ روایتی موجوداست که درمغولستان بیکعده سرباز هزارنفری«قشون»میگفتند(٤) از نوشته بعضی مورخین برمیآید که در ماوراء النهر بیکدسته سرباز که از ۵۰ الی ۱۰۰ نفر تشکیل میشد لفظ « قشون » اطلاق مینمودند .

« قورولتای » مجلس رسمی را میگفتند و روز تشکیل مجمع عمومی توسط « تواچی » ها بمردم اعلام میگردید . درسلسله مراتب اداری مقام « تواچی » ها بعد از مقام استانداران و حکمرانان محلی بود (۵)

در زمان تیمور فرماندهان فرامین خود را کتباً صادر کرده و آنرا امضاء مینمودند و اینکار در زمان چنگیز خان معمول نبوده

۱- کلاویجو صفحه:۲۲۰

۲- ظفرنامه صفحه ۱۰۹ : . . . **تومن وایل خود را . . .**

۳ ـ معلوم میشود ایل هزاره که درشمال افغانستان از مغولان باقی ماندهاند این اسم رااز قدیم الایام برای خود محفوظ نگاهداشتهاند

٤- تاریخ رشیدی صفحه ۵۵

۵- ظفرنام ۲۱٦

است . فرامین کتبی افسران لغت مخصوصی داشته است (۱)

تشکیلات نظامی در اردوگاههای مغولان و ترکان یکسان بود اما تیمور در تاکتیکهای نظامی بااینکه همان روشهای سابق را مراعات میکرد خود نیز ابتکار عمل بخرج میداد . دریکار سال ۱۳۹۱ میلادی که با « توختامیش » انجام گرفت تیمور بدون اطلاع احدی سربازان خود را بهفت قسمت تقسیم کرد وبمیدان گسیل داشت (۲)

سربازان تیمور بعضی اوقات در گیر و دار حوادث که امید همه بیاس مبدل شده بود مانند علفهای خود رو غفلتاً ظاهر میشدند . بنا بقول عربشاه تیمور برای اینکه سربازان خودی همدیگر را نشناسند سرپوشهائی اختراع کرده بود، قبلا نیز محل اختفای آنان را شخصاً تعیین میکرد .

روزی از سمرقند بسوی خجند حرکت کرد و در صحاری لم یزرع ناپدید گشت ولی دفعتاً از لرستان ایران سردر آورد (۳) در تواریخ رسمی تیمور، دربارهٔاین حیلهٔ نظامی ذکری درمیان نیست لیکن در روایاتی که مربوط بسفر سه ساله تیمور بلرستان است بورود ناگهانی وی اشاراتی رفته است وقایع سال ۱۳۸۵ میلادی رابه ترتیب زیر میتوان خلاصه کرد :

۱- ظفرنامهٔ صفحهٔ ۳۸۸ « مچلکا » مینویسد و معزالانساب در صفحه ۸۱ عقیده دارد : « . . . مورخان اتراك و مغول چنین گویند که واضع مچلکا در دورهٔ چنگیز خان ابن قراچارنویان بوده است .

۲- ظفرنامه نظام‌الدین صفحه ۵۳۲

۳- ابن عربشاه صفحه ٤۵

مراجعت تیمور بسمرقند - قیشلاق درجوار قارشی سرای - آماده شدن وی برای مسافرت بایران - جمع شدن سربازان تازه نفس در سمرقند - حرکت بسوی فیروزکوه - انتخاب یك پنجم سربازان حاضر وحماله بلرستان .

درمیان سربازان تیمور افراد بی‌باك و جنگاور بسیار یافت میشد همچنین در نبردهای شدید و خونین افراد « شوالیه » مانند پیدا میشدند که وجودآنان برای استقرار نظم وترتیب خطرناك تشخیص داده میشد درسال ۱۳۷۸ « توختامیش خان » با معاضدت وهمکاری تیمورلنك همنام وی « تیمور ملك » را ازبین بردو یکی از بهادران بی‌باك اورا نیز اسیر کرد . توختامیش برای جلب محبت و دوستی آن مرد جنگی کوشش نمود ولی مثمر ثمر واقع نگردید - بهادر مزبور درمقابل خان مغول زانو زد وگفت : در زمان حکمرانی سلطان عادل تیمور ملك افتخار سربازی اورا داشتم اکنون هم حاضر نیستم جسد بیجان وسر نازنین اورا درپیش تو به بینم ازحضور خان بزرك مسئلت دارم دستور صادر فرمایند سرم را از تن جداکرده جسد نازنین پادشاه مقتول را روی‌جسد من‌وسرمبارکش را روی سر بی‌ارزش من قرار دهند تا وجود شریف ولینعمت من بیش از این درروی خاك مذلت و خواری نماند . مسئول این مرد وفادار و بی‌باك برآورده شد (۱)

۱ - تاریخ عبدالرزاق صفحه ۷۱ واسکند عین حکایت را نقل کرده است «موزهٔ آسیا - نسخهٔ خطی صفحه ۲۴۳ - کتابخانهٔ لندن نسخهٔ خطی ۲۵۶» عبدالرزاق این حکایت‌را ازحافظابرو نقل کرده است .

درسال ۱۳۹۳ میلادی در میان صحاری سوزان و پهناور سوریه پیش آمدی‌برای دونفرازجنگاوران تیموررخداد که‌درتواریخ‌مضبوطاست:

« ایباج اوغلان » از شاهزادگان جوجی و « حامد اوغلی جمال » از امرای چغتائی در آن صحرای بی آب وعلف ازفرط تشنگی بحال اغماء افتادند بالاخره بهرجان کندنی بودجرعه آبی‌بدست آوردند «ایباج‌اوغلان» حصه خودرا سرکشید ولی جلال درآنموقع بیاد حکایتی افتاد که تیمور برایش نقل کرده بود : خلاصهٔ مطلب این بودکه دومرد عرب وعجم در یکی ازدشتهای سوزان عربستان‌بهمان مصیبت گرفتار آمده وبهمان‌ترتیب مقداری‌آب بدست آورده بودند . مرد عرب بااینکه میدانسته باازدست دادن سهم خود جان سالم ازآن مهلکه بدرنخواهد برد لیکن‌برای‌نشان دادن علو طبع وفرط حمیت ومردانگی قوم خویش حصه خود را نیز به مرد عجم داده واز تشنگی مرده بود . جلال درحالیکه همان صحنهٔ‌حزن انگیز را باچشم معاینه میکرد به ایباج اوغلان‌گفت : من از روح بلند آن مرد عرب الهام میگیرم وبافتخار سربلندی چغتائیان سهم خودرا بتو واگذار میکنم ولی از تو انتظار دارم که بمحض وصول بخدمت تیمور ماجرا را برای وی نقل‌کنی تا این کار باعث سربلندی ایل چغتائی شود . جلال با این رفتار « شوالیه » مآبانه خود بار دیگر ماجرای مرد عرب‌را زنده‌کرد . ایباج اوغلان بعداز تحمل هزاران نوع مشقت و مصیبت خود را بخدمت تیمور رسانید وواقعه را از اول تاآخر نقل‌کرد . تیمورپس‌از شنیدن ماجرای غم انگیز جلال وفداکاری وی در راه‌سربلندی چغتائیان

بسیار آفرین گفت ودر ضمن مراتب خدمتگزاری حامد چغتائی پدرجلال را نیز یادکرد .

صحت وسقم این حکایت برای ما معلوم نیست ولی این موضوع برای ما بخوبی معلوم میدارد که درعهد تیمورافرادی وجود داشتند که بکارهای « شوالیه » مانند دست میزده اند وحتی برای خود تیمور و جانشینانش ازاین نوع قهرمانیها نسبت داده اند . بااینکه تیمورناقص الاعضاء بوده لیکن درتاریخ اعمال شجاعانه‌ای بوی نسبت داده شده است :

درسال ۱۳۷۹ که شهر « اوغرنج » درمحاصرهٔ لشکریان تیمور بود صاحبقران خوارزم « **یوسف صوفی** » بمیدان آمد و شخص تیمور را برای جنگ تن بتن بمبارزه طلبید . تیمور دعوت یوسف را پذیرفت و تا پای قلعه یکه وتنها پیش آمد ولی یوسف از ترس جان بداخل قلعه رفت واز چشمها ناپدید گردید . درهمین احوال ازشهر ترمذ برای تیمورهندوانهٔ نوبر آوردند تیمور نصف هندوانه را درطبق زر نهادو بحضور یوسف صوفی فرستاد وی دستور داد هندوانه را برودخانه انداختند و برای ابراز تنفر واستهزاء خود طبق طلارا بدربان خویش بخشید . (۱)

درنبرد سیستان (۱۳۸۳ میلادی) تیمور شخصاً عازم میدان جنگ شد والی امرای لشکر و سران دولت از این اقدام بی باکانه وی ممانعت کردند .

۱ ـ ظفرنامه جلد اول صفحات ۲۹۷ ـ ۲۹۴ ـ راجع بمبارزه یوسف صوفی درتاریخ شرف الدین شامی نیز درصفحه ۵۸ حکایتی موجود است .

عمر شیخ یکی از فرزندان تیمور بسال ۱۳۸۰ در جنك تیمور و امیر حسین شرکت کرد وبااینکه شانزده سال بیشتر نداشت پس از ابراز قهرمانیها وفداکاریها زخمی گردید .

همانطورکه حافظ ابرو اثر تاریخی خودرا از قهرمانیهای شاهرخ پرکرده است اسکندر انونیم نیز رشادتها وقهرمانیهای شگفت آوری را بعمر شیخ نسبت داده است . شاهرخ در حال حیات اکثر نسبتهای ناروای نویسندگان متملق درباری را رسماً تکذیب کرده است (۱) مثلا بنا بنوشتهٔ مورخین درباری گویا شاهرخ در سن شانزده سالگی با منصور شهریار فارس جنگیده وبا دست خود اورا بقتل رسانیده و سر بریده را بخدمت پدر تاجدارش فرستاده بوده است . (۲)

درمیان سربازان تیمور بت پرستانی پیدا میشدند که بتها را همه جا باخود حمل میکردند (۳) و نیز زنان سلحشوری وجود داشتند که دوشادوش مردان درمیادین جنك شرکت مینمودند . بطور کلی چغتائیان از نقطه نظر مؤمنین اشخاص کافر وخارج ازدین بودند . ولی مغولان در زمان تغلق تیمور ازنظرچغتائیان مسلمان حقیقی بشمارمیرفتنددرصورتیکه

۱ ـ ظفرنامه صفحه : ۳۶۷

۲ ـ کتاب «Zwo» صفحه ۲۲۱ ـ ظفرنامه صفحه ۶۱۲ ـ تاریخ گزیدهٔ حمداله قزوینی "the Tarikh -i - guzida . ed-Bardwn p : 753" ونیز درمیان حکایاتی که محمود گیتی درسال ۸۲۳ نوشته است همین حکایات موجوداست .

۳ ـ عجایب المقدور .. ابن عربشاه . صفحه ۲۳۷

درنیمه دوم قرن پانزدهم درزمان حکمرانی یونس خان موضوع خرید و فروش بردگان واسراء جنگی درمیان مغولان از میان رفت (۱) در عصر چهاردهم دولت چغتائی یکدولت اسلامی محسوب نمیشد مثلا در سال ۱۳۷۲ میلادی درجنگی که بین تیمورلنك وحکمران خوارزم « صوفی » اتفاق افتاد فرمانروای خوارزم بفرستادهٔ تیمور گفت : « **مملکت شما دارالحرب است و برمسلمانان واجب است که دفع شما کنند** » (۲) سربازان مغول مانند بت پرستان مغول زلف میگذاشتند در جنك شام (۱٤۰۱ - ۱٤۰۰) سلطان حسین نوه تیمور قهر کرد و بدشمنان جدش پناهنده شد مسلمین اول کاری که کردند زلف قیقاجی اورا بریدند و قیافه اش را بکلی عوض کردند (۳) ابن عربشاه از «**سلطان بخت بیگم**» دختر بزرك تیمور « خواهرزادهٔ امیرحسین که بسال ۱۳٦٦ مقتول‌شده‌بود» بحث میکند ومینویسد این دختر طبع نرینه داشت واز جنس‌مرد گریزان بود وحرکات واعمال مردانه ازوی سرمیزد . (٤)

زنان حرمسرای تیمور بشیوهٔ زنان مسلمان رفتار نمیکردند و عادات ورفتار آنان بیشتر شبیه اعمال زنان مغولی بود .

۱ - تاریخ رشیدی صفحه ۹۹
۲ - عبدالرزاق صفحه ٦۳
۳ - ابن عربشاه درصفحه ۱۰٤ کتاب خود اورا همشیره زادهٔ تیمور معرفی کرده است درجلداول ظفرنامه تاریخ وفات مادرش بسال ۱۳۸۲ میلادی ضبط شده است .
٤ - ابن عربشاه صفحهٔ ۲۲۸

کلاویجو (۱) و **ابن عربشاه** (۲) از ضیافت بزرگی که بسال ۱٤۰٤ با حضور خود آنان برگزار شده بود سخن گفته‌مینویسند که شاهزاده خانمها برخلاف زنان مسلمه باروی باز و بدون حجاب در آن مجلس شرکت کرده بودند - زنان حرمسرا وشاهزاده خانمها مجاز بودند که خودسرانه مجالس جشن وسرور تشکیل داده‌ازمردان‌نیزدعوت‌نمایند . تیمور برای زنان وشاهزادگان کاخهای باشکوهی بناکرده بود : مثلا درخارج سمرقند بسال ۱۳۷۸ «باغچه جنت» را برای «تومان- آغا» و درسال ۱۳۹۷ «باغچه دلگشا» رای برای «توکل خانم»(۳) - بسال ۱۳۷۰ «باغچه شمال» را برای دختر میرانشاه فرزند تیمور بنا نمودند .

در حال حیات تیمور زنان حرمسرا در امور کشوری مداخله نمیکردند فقط بعضی اوقات موفق میشدند که از حدت و شدت خشم و غضب تیمور درمجازات شاهزادگان بکاهند (٤)

در خصوص زیبائی زنان حرمسرای تیمور مورخین مینویسند که دختر «حاجی بیك مغول» شهرت فوق العاده داشت ابن عربشاه (٥) مینویسد : علت مرك مرموز « چلبان ملك » آن بود که وی شایعاتی درباره بی عفتی وبی عصمتی بعضی زنان تیمور منتشر میساخته است (٦) « درتاریخهای رسمی

۱ - کلاویجو صفحه : ۲٥۷
۲ - ابن عربشاه صفحه : ۱٦۳
۳ - ظفرنامهٔ جلد دوم صفحات ۹ - ٦
٤ - ظفرنامه جلد دوم صفحه ٦٤۱ به « وساطت سرای‌ملك‌خانم » مراجعه شود .
٥ - ظفرنامه جلد اول ٤۹۹ و ٥۸۳
٦ - ابن عربشاه صفحه ۲۲۸

این موضوع مورد بحث واقع نشده است»

تیمور بجانشینان خود اهمیت زیادی مبذول میداشت ـ در تربیت شاهزادگان پدر و مادرشان مستقیماً دخالت نداشتند تیمور این موضوع را از وظایف دولت میدانست ودرحفظ وحراست مادر اهتمام مخصوصی بخرج میدادند . همینکه نوزاد بدنیامیآمد اورا ازمادرش جدا میکردند ودر خوراك وپوشاك وپرورش وی بدون دخالت مادر مواظبت مینمودند . این دقت ومواظبت توسط مربیان ورزیده و آزموده انجام میگرفت . در سن وسال معینی فنون پادشاهی و حکمرانی را بکودك یاد میدادند و « آتابیك » را مأمور این کار میکردند . طرز تعلیم وتربیت ولیعهد باطرز پرورش وتعلیم شاهزادگان دیگر فرقی نداشت زیرا این تعلیم وتربیت روی اصول وقوانین مرتب ومنظم پایه گذاری نشده بود . وانگهی دولت ازکلیه اعضاء سلاله تشکیل میشد وشهزادگان در مناطق موروثی خود مستقلاحکومت میکردند . درمواقعی که یکی ازشاهزادگان عاصی میشد ویا دراثر عدم لیاقت وکفایت از داخل و خارج مورد هجوم قرار میگرفت رئیس سلاله مستقیماً دخالت میکرد . خود تیمور بارها بااین نوع پیش آمدها مواجه گردیده بود .

بطور کلی تیمور ازلحاظ فرزند و نوهٔ مطیع وفرمانبردار داشتن مانند چنگیز خوشبخت نبوده است . چنانچه قبلا مذکور افتاد دوتن از فرزندان تیمور در حال حیاتش وفات یافتند ، فرزند سومش میرانشاه بود که درسال ۱۳٦٦ میلادی بدنیا آمد و در چهارده سالگی بحکومت

خراسان تعیین گردید . همسر میرانشاه « دختر اوزبك خان » بود و بهمین سبب نیز مانند پدرش ملقب به « میرانشاه گورکان» یعنی داماد گردید(۱)

مقر حکومت میرانشاه در حکمرانی خراسان شهر هرات بود و درسال ۱۳۹۳ مأموریت بزرگتری بوی محول گردید . تیمور در آن منطقه خودرا قائمقام دولت مغولی هلاکو « مغولان ساکن ایران » معرفی میکرد بهمین مناسبت نیز تخت سلطنت هلاکوی مغول بمیرانشاه واگذار شد در این تاریخ بلاد زیبای تبریز وسلطانیه کلید سرزمین وسیعی که شامل شمال ایران وجنوب شرقی کوهستانهای قفقاز بودمحسوب میشدند(۲) میرانشاه نه تنها از لحاظ رشادت وجلادت شبیه تیمور بود ازنظر حیله گری وشدت عمل نیز عیناً به تیمور شباهت داشت . در سال ۱۳۸۹ بازمانده سلالهٔ آل کرت راکه درهرات حکومت داشتند نابود کرد . وی درمهمانی مفصلی که بافتخار پیرمحمد تشکیل داده بود پس از مست کردن مهمان امر کرد سرش را ازتن جدا نمودند بعدها این عمل زشت وقبیح رااز آثار ومعجزات عالم مستی قلمداد مینمود . (۳) در سال ۱۳۹٦ وضع مزاجی

۱ ـ قزوینی در تاریخ گزیده :
(Tarihi -i-guzide - letr - Darulf - n - pag:502) مراتب فوق الذکررا تأیید کرده است . پرفسور Veselovski در کتاب Kaufmaniski در صفحه ۲۲۹ مینویسد ما انگشتری میرانشاهرا که فعلا درموزه موجود است موردمطالعه قرارداديم ولی در نگین آن کلمهٔ «گورکن» بنظر نرسید

۲ ـ ظفرنامه جلد اول صفحات ٦۱۳ و۷۸٤

۳ ـ عبدالرزاق صفحه ۹۰ وظفرنامه جلد اول صفحه ٤۹۸

میرانشاه رو بوخامت نهاد وی در موقع شکار با سر از روی اسب بزمین خورد ومغزش صدمه دید دراثر این سانحه خوی وحشیگری وی که از تیمور بارث رسیده بود بیدار گردید درسال ۱۳۹۹ این ماجرای غم انگیز باطلاع تیمور رسید وضع کشور ایران پریشان گردید وشهرها موردتاخت وتاز مخالفین واقع شد. بنا بنوشتهٔ کلاویجو (۱) میرانشاه زیباترین وبا شکوه ترین ابنیهٔ تاریخی را ویران کرد.

در این گیر ودار، زوجه میرانشاه بنام «خان قیزی» خود را بسمرقند رسانید واز دگرگونی وضع مزاجی میرانشاه وخرابکاریهای وی تیمور را اطلاع داد.

دولتشاه این حکایت را مجعول وبی‌پایه قلمداد کرده است. گویا زوجه میرانشاه بازوان خونین وپشت گردن زخمی خودرا به تیمور نشان داده واز فرط تأثر وتأسف او را بگریه انداخته بود. بعلت این تأثر و تأسف بوده که تیمور یك هفته تمام باکسی صحبت نکرده بود(۲) درتواریخ

۱ ـ تاریخ کلاویجو صفحه ۱۸۲ : درتواریخ رسمی ازاین مقوله صحبتی درمیان نیست عبدالرزاق تنها ازخراب کردن یك بنا درسلطانیه بمقصد جستجوی گنج بحث کرده است. دولتشاه درصفحه ۳۳۰ راجع بامیر میرانشاه درویران ساختن قبر مورخ بزرك رشیدالدین حکایتی نوشته است. گویا میرانشاه بتاریخ اسلام علاقمند بوده است واین خبر خیلی عجیب و بعید بنظر میرسد. بنا بدستور میرانشاه دانشمند بزرگواری بنام نجم‌الدین آثار عربی ابن اثیر را از عربی بفارسی ترجمه کرده بوده است. بصفحه ۱۷۷ تاریخ خوند میر مراجعه شود. این زن درسال ۱۳٤۷ باجهانگیر ازدواج کرده بعد از مرك جهانگیر بامیرانشاه ازدواج کرده بود ابن عربشاه صفحه ۲۷

۲ ـ دولتشاه صفحه ۳۳۰ : امیر دولتشاه پسر علاءالدوله بختیشا ☆

رسمی فقط ازخیانت زن میرانشاه سخن رفته است. گویا خان قیزی موفق شده بود که مفتریان را شرمسار کرده پاکدامنی خود را ثابت نماید لیکن بااین تفصیل باصرار میرانشاه وقعی ننهاده برای دادخواهی بسمرقند رهسپار گردیده بود (۱)

دراثر وقایع سال ۱۳۹٦ میلادی تیمور از فرط تأثر طولانی ترین سفر خودرا که هفت سال طول کشید پیش گرفت و بسوی غرب حرکت کرد. این مسافرت خسته کننده با هزیمت سلطان مصر و قیصر روم (سلطان بایزید عثمانی) خاتمه یافت. تیمور درضمن مسافرت میرانشاه و طرفداران وی‌را از کاربر کنار نمود ومشاورین مخصوص فرزندش رااعدام

☆ غازی سمرقندی مؤلف کتابی معروف به تذکرةالشعراء که بزبان فارسی نوشته شده موجود است که مخصوصاً غالب از این کتاب که توسط وان‌همر (Van Hommer) آلمانی ترجمه شده اروپائیان نظرخودرا در باب شعر فارسی وشعراء فارسی زبان اتخاذ کرده اند این تذکره منقسم است به طبقات سبعه شعراء که هرطبقه کم و بیست شاعر معاصر یکدیگررا نامبرده واحوال سلاطین وامرائی که آن شعراء درظل حمایت آنان مرفه بوده‌اند ذکر کرده است. این کتاب در سال ۱۸۸۷ میلادی در بمبائی بچاپ سنگی طبع شده است. ترجمهٔ ترکی آنرا درسال ۱۲۵۹ هجری برابر با ۱۸٤۳ میلادی سلیمان فهمی نامی تحت عنوان «سفینة الشعراء» در اسلامبول چاپ کرده است قدیمترین شرح حال دولتشاه را امیر علیشیر نوائی که معاصر او بوده نوشته است «درمجالس النفائس»

تذکرهٔ دولتشاهی درسال ۸۹۲ هجری و ۱٤۸۷ میلادی تألیف شده که درآن تاریخ مؤلف قریب به پنجاه سال داشته است

۱ ـ ظفرنامه جلد دوم ۲۰۵

کرد ونیز اموال آنان را بنفع خزانه کشور مصادره نمود. وقایعی که بعداً رخ داد عدم اطمینان شاهزادگان تیمور نسبت بمؤسس سلاله را نشان میدهد. تیمور قبل از اقدام بمسافرت هفتساله محمد سلطان فرزند جهانگیر را بزمامداری سمرقند واسکندر فرزند عمر شیخ رابحکمرانی فرغانه تعیین کرد (۱) در زمستان سال ۱٤۰۰ ـ ۱۳۹۹ بین این دوعموزاده اختلافاتی پیدا شد. بنا بدستور محمد سلطان اسکندر بسمرقند احضار وتحت نظر قرار گرفت. آتابیك مخصوص اسکندر «در آن زمان اسکندر شانزده سال داشت» و٢٦ تن از نوکران اسکندر اعدام گردیدند. در همان سال تیمور لنك «پیر محمد» برادر دیگر اسکندر را نیز از حکومت فارس عزل کرد. پیرمحمد را بعلت تمارض در موقع شرفیابی و فرار ازجنك ـ و باتهام آماده کردن یکنوع زهر خطرناك از کار بر کنار نمودند. بعلاوه مشاورین مخصوص این شاهزاده را نیز اعدام کردند. شاهزاده همینکه بخدمت تیمور رسید بدستور وی مجازات شد در سال ۱٤۰۱ میلادی اسکندر را نیز کیفر دادند. در اواخر سال ۱٤۰۰ میلادی در نبرد شام سلطان حسین دختر زاده تیمور بدشمن پناهنده شد بعداز سقوط شهر او را اسیر کرده پیش تیمور آوردند بدستور وی سلطان حسین را داغ زدند محمد سلطان درسال ۱٤۰۱ میلادی برای اشغال تخت سلطنت هلاکوخان نامزد شد وی در نخستین سنوات قرن پانزدهم در سفرهای تیمور «بویژه بآسیای صغیر» شرکت نمود و در سال ۱٤۰٤

۱ ـ ظفرنامه جلد دوم صفحه ۲۰۸

بامرض حصبه «تیفوئید» هلاك شد. تخت سلطنت هلاکوخان در سال ۱٤۰٤ به عمر پسردوم میرانشاه واگذار گردید با این انتصاب جدید کلیهٔ سربازان میرانشاه و شاهزادگان حاکم مغرب ایران تابع عمر میشدند از این شاهزادگان پیر محمد دوباره بسال ۱٤۰۳ بحکومت شیراز ـ رستم برادر پیر محمد بزمامداری اصفهان ـ ابوبکر فرزند بزرك میرانشاه به حکمرانی بغداد ـ اسکندر بحکومت همدان منصوب شده بودند. ابوبکر از پدرش «میرانشاه» تقاضاکرد ببغداد پیش وی برود.

کلاویجو بعدها میرانشاه را صحیح وسالم در سلطانیه ملاقات کرده بوده است ولی مندرجات تواریخ رسمی خلاف این گفته رامعلوم میدارد بگفته کلاویجو ـ شاهزاده ازسفرای اسپانیا باحفظ «اتیکت» و آداب معاشرت پذیرائی کرده و بعد از انجام تشریفات معمول زمان خود دوستانه با آنان صحبت داشته است (۱) تیمور بعد از مرك محمد سلطان ـ پیر محمد فرزند جهانگیر را بجانشینی خود تعیین کرد باید دانست که در سال ۱٤۰۳ پیرمحمد بغیر ازمیرانشاه سالمندتر از دیگران بود. ازسال ۱۳۹۲ ببعد تخت سلطنت سلطان محمود غزنوی درافغانستان «افغانستان تا سند» بوی واگذار گردید. تیمور در میان فرزندان و نوادگان خود «بغیراز میرانشاه که وجود او رابرای خود ننك میدانست» بشاهرخ اعتماد کامل داشت شاهرخ درسفرهای طولانی تیمور شرکت داشت وحتی درسفر فلسطین (کنعان) دررکاب وی بوده است.

۱ ـ کلاویجو: صفحه ۱۷٦ ودرصفحه ۱۸٤ ازفلج بودن پای میرانشاه صحبت کرده است.

مشاغلی که تاپایان عمر تیمور بشاهرخ واگذار گردید از مشاغل اولیه میرانشاه پسر اهمیتر نبود . در سال ۱۳۹۷ حکمرانی سیستان و مازندران بشاهرخ واگذار شد ـ کما فی‌السابق مقر حکومت در هرات بود . در سال ١٤٠٤ تیمور تقاضای شاهرخ را بـرای انتقال بسمرقند رد کرد . آرزوهای سیاسی تیمور «ازجمله‌حمله‌بچین» بمناسبت مرگ ناگهانی وی عقیم ماند لیکن قبل ازمرگ بفرزندان کوچك شاهرخ مأموریتهای مهمتری واگذار نمود ودر تعیین مناطق حکمرانی آنان طوری رفتار کرد که همه در خارج از حیطه‌تصرف شاهرخ واقع‌شدند . منابع تاریخی علت این رفتار عجیب ومعامله شگرف تیمور را با فرزندش بهیچوجه قید نکرده‌اند .

در سال ١٤٠٤ **فخرالدین احمد طوسی** از طـرف تیمور بعنوان مأمور فوق العادهٔ امپراطور برای بازرسی امور، بهرات رفت وضمن عرض گزارش بتیمور عده ای را مخطی ومسئول معرفی کرد بهمین علت مردمی که باعث مختل شدن امور اداری شهر هرات شده بودند بدستور تیمور نفی بلد شدند «**فنسیز**» درتاریخ خودنام خواجکانی راکه‌بامر امپراطور تبعید گردیده اند یاد میکند « مانند **آشیارا ـ ساوارانا** » امادرتواریخ رسمی بطرز رفتار تیمور باشاهـرخ بعداز فاش شدن فساد دستگاههـای اداری هرات وهمچنین بمجازات شدن آتابیك علاء‌الدین‌عقلی ـ کوکلیك‌ـ تاش بهیچوجه اشارتی نکرده اند .

جای تعجب است ازسردار بزرگواری‌که وظیفه بزرك آتابیگی‌را بعهده گرفته بعد هـا نیز ازروی تکبر وغرورناشی ازاین سمت‌فوق‌العاده

مهم درمقابل تیمور اظهار وجودکرده بود درتاریخی‌ذکر نشده‌است. (۱)

این امیر تاچه اندازه با سایر امراء چغتائی وجه امتیازی داشته و در مقابل تیمور تاچه حدود اظهاروجودکرده‌است برای‌مامعلوم‌نیست(۲)

کلاویجومینویسد : تیمور برای شناختن‌مخالفین خودوجانشینانش

---

۱ ـ عبدالرزاق صفحه : ۲٥٤ بطریق‌افتخار اظهار میکرد که‌حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان حضرت شاهرخی را بمن سپرد . . .

۲ ـ اسکندر انونیم مینویسد : اندك جرأتی که شاهرخ در مزاج دارد مدیون اسکندر است که تحت تأثیر روش وی بهوس تاج وتخت افتاده است موزهٔ‌آسیا نسخهٔ خطی شماره ۲۹۲ ـ لندن شماره فیش ۳۰۷اسکندر انونیم یا معین‌الدین نطنزی مؤلف کتاب منتخب‌التواریخ معینی (تاریخ تألیف ۸۱٦ ـ ۸۱۷ هجری قمری) میباشد . کتاب‌مزبور شامل وقایع‌عمومی عالم از زمان هبوط آدم تامرك تیمور یعنی تا ۸۰۷ هجری است . پاره‌ای از حوادث مربوط بسالهای ۸۰۷ و۸۱٦ هجری و این سال (۸۱٦) تاریخ تألیف کتاب است که درشیراز انجام‌گرفته است کتاب منتخب التواریخ معینی یکباردرسال ۸۱٦ هجری بنام میرزا اسکندربن عمر شیخ‌بن تیمور نگارش یافت ازاین نگارش سه نسخه موجود است : نسخهٔ لندن ـ نسخهٔ لنینگراد ـ نسخهٔ تبریز . مؤلف بعدها بخدمت شاهرخ درآمده درنوشتهٔ قبلی خود بنفع شاهرخ تجدید نظر کرد . معینی کتاب خودرا پس‌از بر افتادن‌اسکندردر بیست ودوم رجب ۸۱۷ هجری درهرات بشاهرخ تقدیم نمود .

متن نگارش ثانوی بامتن نگارش نخستین کتاب در بعضی موارد تفاوت فاحش دارد مورخ بزرك و ایرانشناس مشهور مرحوم بارتلد (Barthald) درچندین مقاله از کتاب معینی که مرجع او نسخهٔ لنینگراد بوده استفاده کرده است درآغازاین کتاب را « تاریخ خیرات » تألیف محمد موسوی میپنداشت اما بعد بارتلا وزیمین Zimin اذعان کردند که کتاب خیرات با کتاب منتخب‌التواریخ ارتباطی ندارد وچون‌در نسخه‌های‌لندن ولنینگراد نامی ازمؤلف وعنوان کتاب بدست نیامده از یزوی بارتلد این کتاب را «آنونیم ـ بی‌نام» اسکندر نامید .

دوبار شایعهٔ مرك خود را منتشر ساخت (۱)

مورخین شرقی در بارهٔ این سیاست عجیب وی چیزی ننوشته اند اما آنچه از نوشته های مورخین شرقی مستفاد میشود اینست که موضوع احتمال از هم پاشیدن امپراطوری عظیم واختلافات موجود در میان بازماندگان که برای تیمور کاملا محسوس بود وی را پیوسته متفکر میداشته است از سرکشیهای متواتر فرزندان و نوادگان و سرپیچیهای پیدرپی حکام ایرانی این پیش بینی‌ها تشدید میشده است بویژه - ملاقاتی که بعداز عصیان « اسکندر شیخلو » بین شخص مذکور و تیمور اتفاق افتاد اینگونه احتمالات را بصورت تعیین ظاهر ساخت (۲) اما حل این معضل ومشکل تاریخی که آیا آیندهٔ قبیلهٔ برلاس اورا مغموم و متفکر ساخته بودویا پایه‌های لرزان استقلال امپراطوری که هر آن روی بخرابی و تزلزل میرفت اورا بفکر انداخته بود برای ما بسیار سخت ومحال است .

تیموری که از میان یك قبیله ظاهر شده بود حتمی است که قبل ازهرچیز خود را مدیون فدا کاری مردان آن قبیله ومنسوب بآنان میدانست البته بهمان نسبت که دایرهٔ قدرتش وسعت مییافت وباحقایق اسلام و مدنیت بزرك مسلمین مأنوس میشد وسعت نظر وديدش نیز وسعت مییافت « در خصوص تأثیر مدنیت های ادیان اسمانی دیگر درطرز فکر تیموراخباری بما نرسیده است » - اما نه ازتواریخ رسمی ونه از اخبار پراکنده‌وجسته

۱ - کلاویجو (صفحه ۲٦۳)

۲ - ابن عربشاه صفحه ٤٠

و گریخته ای که بما رسیده تحولاتی که دین اسلام درخط مشی ودرطرز رفتار و کردار واخلاق تیموربجای گذاشته چیزی استنباط نمیشود .

تا پایان عمر تیمور سیاست ادارهٔ امور کشور ووظایف خطیر حکمران برای ما مجهول مانده‌بود . ازکلمات قصاری که‌منسوب‌به‌تیمور است واز فرامینی که برای اتباعش صادرکرده بخوبی معلوم میشودکه سطح فکر تیمور بمراتب بالاتر ووسیعتر ازچنگیزخان بوده‌است- چهرهٔ تاریخی چنگیز تاپایان عمرش بهمان وضع وحشتناك - شقاوت و بیرحمی جلوه گری کرد - چنگیز مردی بودکه تمام پشت گرمی وامیدش بافراد زیردست وبافسران قبیله بسته شده بود وی غنایم جنگی را بالسویه بین آنان قسمت میکرد وسهم خودرا نیز برمیداشت در مهالك هوناك و در مواقع تنگدستی وفراری حتی حاضر میشد لباس زیرین و روپوش اسب خود را تحویل دهد در مواقع خوشی و مسرت را درمیان آنان بود و برنامه اصلی این خوشی ومسرت را سوار شدن باسب دشمنان مقهور و مغلوب و بوسیدن زنان آنان تشکیل میداد رهبر قوم وحشی بمحض اینکه مالك تشکیلات عظیمی میشد اعمال خود را نیز با آن تشکیلات تطبیق میداد . قدرتیکه برای ادارهٔ ده تن لازم بود برای ادارهٔ یك تشکیلات بزرك فرق نداشت (۱)

تیمور برعکس چنگیز برای هر کار جزئی باىتكار عمل بخصوصی

۱ - بمنابع تاریخی استناد شده است :

Enzykl des Yslam - 1 - 892 f

ازخود نشان میداد - پادشاهی صاحب‌فکر وتدبیر بود - این سخن منسوب به تیمور است : جهانی کـه « مرد مقتدر بخود دیده باشد چندان ارزش ندارد » چنگیز تا پایان عمر غیر از زبان مغولی زبان دیگری بلد نبود . در صورتیکه تیمور غیر از زبان ترکی زبان فارسی را بخوبی حرف میزد با علماء بااین زبان سخن میگفت (۱)

حکایات تاریخی راکه « قصه خوان » دربار برای وی نقل میکرد بخوبی یاد میگرفت . «ابن خلدون» مورخ نامی ضمن تأیید مراتب فوق تعجب خود را بیان میکند (۲) تیمور حافظهٔ قوی داشت وبسیار باهوش بود - بازی شطرنج را بسیار دوست میداشت واین بازی را به بهترین وجه بلد بود وهمیشه از رقیبان بازی را میبرد (۳)

تیمور بحدی باصول وفروع دین مبین اسلام واردبود که درمجالس بحث علماء دین شرکت میکرد (٤)

کسب اینگونه معلومات دینی نـه تنها تیمور را از رسیدن بامور نظامی واداری باز نمیداشت بلکه اورا در امورکشور داری وتاکتیکهای نظامی کمك میکرد . دربعضی موارد تیمور بـانقل حکایـاتی از تاریخ و

---

۱ - ابن عربشاه صفحه ۲۲۰ - همچنین مصاحبه تیمور بامردم درحلب و گفتن « خوپ - خوب »

۲ - ابن عربشاه صفحات ۱۰۸ و۲۱۹

۳ - ابن عربشاه صفحه ۲۱۹ وعبدالرزاق صفحه ۱۸ وحافظ ابرو نیز تأیید میکند .

٤ - مخصوصاً مباحثه تیمور با علماء شهر حلب جالب توجه است : ابن عربشاه ٩٦

آوردن امثلهٔ گوناگون جنگجویان خودرا تشجیع میکرد . برخی اوقات قتل‌عام‌هارا بصورت‌دفاع‌ازدین درمیآوردوخودرا درانجـام اینگونه اعمال ضد بشری محق قلمداد مینمود . در حقیقت این طـرز جنگیدنها بـرای لشگریان وی بیشتر نفع داشت . تیمور نسبت بـرهبران این تشکیلات بزرك نظامی تصادقت فوق العاده‌ای بخرج میداد . مردم‌کشورهای‌متمدن تسلط تیمور نتیجهٔ یکنوع عملیات شدید نظامی‌میدانستندحاکمیت‌تیمور حتی در آغاز قرن پانزدهم برای کلاویجو که یکنفر اروپائی‌بودحیرت‌آور جلوه‌گری نموده و این تسلط و حاکمیت را نـاشی از یك تـدبیر بسیار شدید وعاقلانه دانسته است . بعد از تصرف شهراسفزار بـا گلهٔ دو هزار مرد زنده مناره ساختن (۱) ویا خود بعد از تصرف « سیواس » (۲) زنده بگور کردن چهار هزار نفر برای یکنفر اروپائی‌که درقرن بیستم زندگی میکند قابل تصور نیست ولی اینگونه اعمـال وحشیانه برای ایجاد رعب وترس دردل مسلمین انجام میگرفت بـدستور چنگیز خان چـه نهرهای خون‌که جاری نشد وچه سرهائی که برباد نرفت تاریخ هرگـز آنهمـه قتل وغارت را فراموش نخواهدکرد تیمور در عین حال کـه یك عنصر مخرب بود در عوض کاخهای باعظمت وابنیهٔ باشکوه وباغهـای زیبا بنا نهاد - شهر هـای بـزرك ودهکده های باصفا ایجاد کرد - قنات ومجاری آب را تعمیرکرد - وی بنا بنوشته تواریخ رسمی مطلقاً اجازه نمیداد که

---

۱ - ظفرنامه جلد اول صفحه ۳٦۰

۲ - ظفرنامه جلد دوم ۲٦٩ - ابن عربشاه صفحه ۸۸ - کـلاویجو صفحه ۱٤۳

زمینهـای مستعد بایر ولم یزرع بماند (۱) خدمات تیمور ازنظر آبادی و عمران بلاد ودهکده ها بر خرابکاریها وتخریباتش میچربد .

بنا بمعلومات تاریخی صنعت معمـاری‌اسلام باتام تیمور واخلاقش آغازمیشود ـ معماریهای زیبای سمرقند که دراین دوره انجام گرفته اگر چه حاصل دسترنج معماران هنرمند ایرانی است لیکـن از نظر اهل فن برمعماریهای ایرانیان از نظر احتشام وعظمت مزیت دارد (۲) بطور کلی از استیلای مغول ببعد موضوع‌انشاء ابنیهٔ عظیمه وظریف کاریهاومعماریهای زیبا جالب توجهٔ و شایان دقت‌است (۳)

این ترقی وپیشرفت تنها در اراضی متصرفی‌مغولان نیست‌در کشور مصر هم دیده میشود اما این ذوق شدید و این تمایل عمومی مانند دورهٔ تیمور وجانشینانش نظم وترتیب نداشت یعنی بصورت عمل در نیامده‌بود. دربار تیمور و کاخهای عظیم وی بروی مردم بسته نبود اما بنای محکم‌و قلعه‌مانندی که‌فعلا درسمرقندبنام «**گوی سرای**» یعنی کاخ کبودپابرجاست طرز ساختمانش خلاف این نظریه را معلوم میدارد ـ طرز بنا و استحکام عجیب آن نشان‌میدهد که این بناجای خزانه ویامحل زندانیان ومقصرین

---

۱ ـ ظفرنامه جلد دوم صفحه ۳۱

۲ـ Fr. Sarre. Denkmâler. Persis cher Baukumk AtIas-Leif_VI.S.1

۳ ـ دربارهٔ انشاآت قازانخان

D ahssan,Histaire des Mangales IV.273

آن زمان بوده است (۱) تیمور در خارج شهر باغهای زیبا و کاخهای عالی ایجاد کرده است که بطور کلی نشان میدهند که وی تاچهٔ حد بـاین ابنیه علاقمند بوده است درمواقعی که تیمور از آن کاخهـا استفاده نمیکـرده مردم بعنوان گردشگاه از آن باغها استفاده مینموده اند .

دیوار کاخها باعکس تیمور وفرزندانش ویا با پیکرهٔ جنگجویان ومناظر جنگها وسفرها منقوش‌بود .

کاخ مشهور « **تخته قراچا**» کـه میان سمرقند و شهر سبز بنـا گردیده بود در وسط باغ بسیار بزرگی واقع شده بود . تاریخ انشاء این کاخ عظیم در تواریخ بهـار سال ۱۳۹۸ میلادی ضبط شده است . برای ایجاد باغ مصفا از رودخانه ایکه بفاصله هفت فرسخ از آن محل جاری بود استفاده نموده بودند (۲) در بارهٔ عظمت باغ ابن عربشاه لطیفه‌ای‌نقل نموده است : او مینویسد در آن باغ اسبی گم شد وبعد از شش ماه موفق شدند آنرا پیدا کنند (۳)

موضوع معماری وایجاد ابنیه وساختمانهای عالی و زیبا تنهـا در ماوراء النهر میهن تیمور ودر همسایگـی وی خراسان معمول نشده بود بلکه در صحاری مغان ـ درحوزهٔ کابل ودر نقاط بسیار دوراین موضوع تعقیب میشد ـ تیمور میخواست سمرقند بزرگترین ومعظمترین بلاد عالم

---

۱ ـ برای کسب اطلاعات بیشتر بصفحه ٦۳٤ ظفرنامه مراجعه شود

۲ ـ ظفرنامه جلد دوم صفحه ۱۲ ـ در صفحه ۳۹۰ تاریخ فصیح نیز دربارهٔ انشاآت تیمور اخباری موجود است

۳ ـ ابن عربشاه صفحه ۲۲۸

گردد . برای نشان دادن عظمت سمرقند دستور داد دهکده های زیادی در اطراف آن بوجود آورند و نام بعضی از بلاد مشهور را بدانها اطلاق کنند مثلا : سلطانیه - شیراز - تبریز - بغداد - دمشق « شام » - مصر « قاهره » (۱)

درسال ۱۳۹٦ میلادی تیمور از سفر پنجساله‌اش بسمرقند برگشت ومالیات سه ساله را باهالی بخشید (۲)

در آبادی و زیبای شهر سمرقند مسلمین محلی بیش از دیگران دخالت داشته اند

جای تعجب است شیخ الاسلام سمرقند که خلف مؤلف « هدایه » بود خوب نرد وشطرنج بازی میکرده و گاهی اوقات شعر هم میسروده است (۳) اینگونه اعمال ضمن مناهی دین محسوب شدن جزو ملاهی است تیمور درشهر اترار « Otrar » پیش از مرگ هردو بازی راتوبه کرد(٤)

مردم بلاد متمدن غیر از پرداخت مالیات در تشکیلات نظامی تیمور نیز شرکت میکردند در میان سربازان وی علاوه بر سلحشوران چغتائی سربازان ممالک دیگر نیز موجودبودند درمیان سربازان خارجی بسربازان خراسانی بیشتر خاطر جمع بوده است (٥) اما اگر ماجرای استیلای

---

۱ - ابن عربشاه صفحه ۲۲۸

۲ - ظفرنامه صفحه ۷۹۹

۳ - ابن عربشاه صفحه ۲۲۹

٤ فصیح ۳۹۳ : از نردوشطرنج باختن توبه‌فرمودند . . . ظفرنامه درصفحه ٦٥٤ مینویسد : . . . ازمنکرات ومعاصی توبه کرد

٥ - کتابخانهٔ عمومی - نسخهٔ خطی «Dorn» صفحه۸۲۹ : اعتمادی که آن حضرت را براهل خراسان بودی برهیچ قوم نبود . . .

تیمور برایالات خراسان را مورد مطالعه قرار دهیم بخوبی درك خواهیم کرد که شدت عمل وی در ایالت خراسان شدیدتر از سایر ایالات ایران بوده است .

بخش سوم

دورهٔ کودکی الغ بیگ

مطالبی که دراین بخش میخوانید : تاریخ تولد الغ بیك ـ طرز تعلیم وتربیت وی ـ ازدواج ـ مسافرت تیمور بچین ـ مرك تیمور ـ خلیل سلطان ـ ورود خلیل سلطان بسمرقند ـ معاهدات شاهرخ باخلیل سلطان ـ شرح جنگهای شاهرخ وخلیل سلطان. انتصاب الغ بیك بحکمرانی شاپورگان و «انده» ـ انتصاب مجدد وی بفرمانروائی قسمتهای شمالی ومرکزی خراسان ـ انتقال حکمرانی سمرقند بشاهرخ ـ تعیین شدن الغ بیك بحکمرانی سمرقند ـ فعالیتهای شاه ملك در آن سرزمین ـ احضار شدن شاه ملك و سلطنت بلامنازع الغ بیك در ماوراء النهر

الغ بیك فرزند بزرك شاهرخ « نوهٔ تیمور » درخلال دومین لشکرکشی تیمور بایران و آسیای نزدیك « یورش پنجساله » در نوزدهم جمادی الاول سال ۷۹٦ هجری برابر با ۲۲ مارس ۱۳۹٤ میلادی در شهر سلطانیه بدنیا آمد (۱).

تیمور درلشکرکشیهای خویش غالب اوقات «**اقروق**» (۲) خود را درسلطانیه جا میگذاشت . عده ای از زنان حرمسرای تیمور دراقروق

۱ ـ جلد اول ظفرنامه صفحه ٦۷۹

۲ ـ این کلمه درظفرنامه « اغرق » نوشته شده است ـ در لغتنامهٔ رادلف این واژه موجود نیست ـ بنابعقیدهٔ صاحب لغتنامهٔ «زنکر» Znker ☆

میماندند . همین جریان در سنوات ۹٤ ـ ۱۳۹۳ نیز اتفاق افتاد . قطار نقلیات تیمور یازده ماه سلطانیه توقف کرد (۱) درخلال همان یازده ماه توقف « **گوهرشادآغا** » همسر هفده ساله شاهرخ فرزند نرینه ای بدنیا آورد . گوهرشادآغا دختر یکی ازاصیلزادگان چغتائی بنام **غیاث الدین طرخان** بود . « اجدادش دراواخر حکمرانی چنگیز شهرت یافته بودند» (۲)

غیاث الدین طرخان دو دختر دیگر نیز داشت که آنان رابفرزندان عمر شیخ داده بود (۳)

شاهرخ حتی درسال ۱۳۸۸ میلادی متأهل بوده ولی موضوع اینکه گوهرشادآغا اولین زوجهٔ او بوده است برای مورخین معلوم گردیده است. جای بسی تعجب است نام زن مقتدر وباهوشی که درزمان حکمرانی شاهرخ کارهای بزرگی انجام داده ودر رتق و فتق امور کشوری دخالت

کلمهٔ « اقرق یااغروق » مترادف با کلمهٔ « اردو » میباشد لیکن آنچه از نوشتهٔ مورخین مستفاد میشود لغت « اقروق » بقرارگاه قشون اطلاق نمیشده بلکه بدشتگاههای عظیم نقلیات که درپس لشکردر حرکت بوده اغروق یااقروق میگفته اند. تلفظ صحیح این لغت در کتاب. «Histoire des Mongols P.98» موجود است .

۱ ـ جلد اول ظفرنامه صفحات ٦۳۰ و٦۸۹

۲ ـ درسال ۸۲۷ هجری برابر با ۱٤۲٤ میلادی برادر گوهرشادآغا بنام حسن یاحسین وفات یافت : صوفی طرخان فصیحی صفحه ٤۱۷ ـ عبدالرزاق صفحه ۲۳۰ ـ ظفرنامهٔ جلد اول صفحه ٥٥۸

۳ ـ جلد اول ظفرنامه صفحه ٥٦۰

مستقیم داشته است درتاریخ مورخین تیموری ذکر نشده است (۱)

مقارن بازمانیکه الغ بیك بدنیا آمد جنك سختی در منطقهٔ Mez op - otamya در گرفته بود ـ حاکم آن منطقه پس از مقاومت شدید در۱۶ اردیبهشت همانسال تسلیم گردید . در حالیکه نیروی ظفر نمون تیموری وارد شهر مغلوبین میشد « ایلچی » سرای ملك خانم که ازسلطانیه خبر مسرت بخش ولادت الغ بیك را باخود آورده بود بحضور تیمور رسید ـ امپراطور بمبارکی ومیمنت این خبر مسعود مردم شهررا از پرداخت خسارت جنك معاف ساخت . نام مولود جدید را **محمد ـ ترغای** گذاشتند (۲) ـ لیکن درزمان خود تیمور بجای نام اصلی کودك « الغ بیك » بکار بردند ونام قبلی بکلی فراموش گردید .

در میان ترکان ماوراء النهر القاب ترکی : بیگ ـ بیك ـ بك مترادف بامفهوم لفظ « امیر » ایرانیان معروف بود بخود تیمورنیز «بیگ» میگفتند . دربعضی از تواریخ ایرانی مورخین عین جملات راکه افسران چغتائی درحق تیمور ایراد نموده اند نقل کرده اند . دراینگونه موارد تیمور بالقب « امیر بزرك » عنوان شده است . اگرما عین تعبیر «امیر بزرك» را بترکی چغتائی برگردانیم « ترجمه کنیم » لقب مرکب «**الغ بیك**» به دست خواهد آمد . پس «الغ بیك» همان معنی « امیر بزرك » رامیدهد (۳) علت تسمیه کودك خردسال بااین لقب مهم وبسیار جالب که تنها شامل

---

۱ ـ بجلد دوم ظفر نامه صفحه ۲۱۰ مراجعه شود .

۲ ـ برای کسب اطلاعات بیشتر بتاریخ فصیحی صفحه ۳۹۸ ـ حبیب السیر خوندمیر صفحه ۲۱۴ ـ و «Sedilot - Prolégamènes» مراجعه شود .

۳ ـ «Rieu Turkish Manuscripts qage 270» مراجعه شود

تیمور میتوانسته باشد بااطلاعات ناقص وکمی که مآخذ ومنابع تاریخی در دسترس ما گذاشته‌اند معلوم نمیشود .

درهمان سال که الغ بیك متولد شد برادر دیگرش بنام **ابراهیم** ازمادر دیگری بدنیا آمد .

شرف الدین علی یزدی که در منطقهٔ حکمرانی ابراهیم زندگی میکرده بااینکه اطلاعات جامع وکافی درحق ابراهیم ازطفولیت تاجوانی در دسترس محققین گذاشته درباره الغ بیك چندان بحث نکرده‌است. وی حتی نام « آتابیك وهمسر » اوراکه مأمور تعلیم وتربیت ابراهیم بوده‌اند ذکر نموده است درتاریخ تیمور اینگونه اطلاعات مفصل دربارهٔ الغ بیك داده نشده است .

هرجاکه نام « الغ بیك » ذکر شده نام همسر تیمور «سرای ملك خانم» نیزیاد شده است . همانطورکه ابراهیم زیر نظر « تومان ـ آغا » پرورش مییافته «سرای ملك خانم» هم عهده دار تعلیم وتربیت الغ بیك بود.

درماه مه سال ۱۳۹۴ بمربیان « کراچی‌ها » وقطارهای نقلیه دستور حرکت بسوی ارمنستان وجنوب قفقاز صادر گردید . شاهزادگان وکراچی‌ها پس ازمدتی توقف درقفقاز دوباره بسلطانیه مراجعت کردند لیکن پس از چند ماه بار دیگر بخدمت تیمور احضار گردیدند (۱) دربهارسال ۱۳۹۵ بسمرقند فرستاده شدند ودرسال ۱۳۹۶ دسته جمعی باستقبال تیمور که از «یورش» پنجساله مراجعت میکرد شتافتند.

---

۱ ـ بکتاب « **متون مربوط بتاریخ آسیای مرکزی** » جلداول صفحه ۵۲ مراجعه شود

درسفر هندوستان « سرای ملك خانم » همراه با الغ بيك تاشهر کابل درالتزام رکاب بود لیکن درنزدیکیهـای شهر کابل (سال ۱۳۹۸ میلادی) بامر تیمور بسمرقند مراجعت نمود .

غياث الدين على ضمن بحث دراین بارهازعلاقه ومحبت‌شدیدتیمور نسبت بنوهٔ خود الغ بيك وفرستادن وی ازترس گرمای سوزان هندوستان بسمرقند سخـن میگویـد در پایـان ماه مـارس ۱۳۹۹ میلادی عمـوم شاهزادگان « در میان آنان الغ بيك پنچساله بچشم میخورد » بـاستقبال فاتح هندوستان شتافتند (۱)

درسال ۱٤۰۰ ـ ۱۳۹۹ میلادی که مسافرت هفتساله «لشکرکشی هفتساله» تیمور آغاز شد الغ‌بيك وکراچی ها « مربیان » بهمراه‌قطارهای نقلیه « اقروق » براه افتادند . تیمور بسیار علاقمند بودکه زمستان را در قره بـاغ « گنجه » بگـذراند لذا زمستانهای سنوات ۱۳۹۹ ـ ۱٤۰۰ ـ ۱٤۰۱ ـ ۱٤۰۲ ـ ۱٤۰۳ و ۱٤۰٤ را در آن سرزمین قیشلاق کرد . (۲) درمیان سالهای : ۱٤۰۱ ـ ۱٤۰۰ و ۱٤۰۳ ۱٤۰۲ شاهزدگان ومربیـان درسلطانیه اقامت داشتند . درسال ۱٤۰۳ میلادی الغ بيك بهمراه ابراهیم وبعضی از شاهزادگان برای استقبال تیمور به ارضروم رفتند . ازاین‌واقعه معلوم میشودکه الغ بيك بمناطق غربی نیز مسافرت‌کرده است .

۲ ـ جلد دوم ظفرنامه صفحه ۱۸۹ ـ جلد اول «متون مربوط بتاریخ آسیای مرکزی » صفحه ۱۹۸

۳ ـ جلد دوم ظفرنامه صفحات ۲۱۵ - ۳۵۲ - ۵۵۷

درسال ۱٤۰٤ شاهزادگان وکراچی ها « مربیان » ازحوالی‌فیروز کوه بسمرقند فرستاده شدند . پس از اندك زمانی خـود تیمور نیز بدان شهر مراجعت کرد . دولتشاه در حکایتی که‌ازهوش‌وذکاوت‌الغ‌بحث‌میکند محل واقعه را قره باغ ـ گنجه مینویسد (۱) : خواهر زاده « قصه‌خوان » دربار تیمور همبازی الغ بيك بوده بعد ها این کودك یکی از دراویش مشهور زمان بنام شیخ عـارف آذری گـردید . این درویش درسال ۱٤٤۸ میلادی بالباس مخصوص دراویش بخدمت الغ بيك رسید . الغ بيك در نظر اول همبازی دوران‌کودکی خردرا شناخت واز او پرسید : « آیا تو همشیره زاده قصه گوی مـا نیستی ؟ » (۲) ـ خاطرات مربوط بقره باغ و دیگر ولایات‌غربی ایران اولین‌خاطرات دوران طفولیت الغ‌بيك‌راتشکیل داده بود . از ده سالگی ببعد مسافرت از استراباد بغرب نصیب وی نشد . پس از مراجعت تیمور ازلشکرکشی هفتساله درپائیز سال ۱٤۰٤ میلادی ضیافتهای باشکوهی بـاحضور نمایندگان اسپانیا وچین در عمارات مجلل سمرقند برگزارگردید ودرآن مجالس الغ بيك بانمایندگـان اسپانیا و چین آشنا شد . این ضیافتها بهترین یادبودهای دوران کودکی را بجا گذاشت . بنابنوشتهٔ کلاویجو (۳) شـاهزدگان دربار تیمور موظف‌بودند

۱ ـ تاریخ وقوع این حکایت کـه دردولتشاه ۸۰۰ هجری برابر با ۱۳۹۷ یا ۱۳۹۸ میلادی ذکرشده صحیح نیست زیرا در آن تاریخ تیمور در ماوراءالنهر بوده است .

۲ ـ دولتشاه سمرقندی صفحه ۳٦۸

۳ ـ کلاویجو : صفحه ۲٤۸

که پس از شرفیابی سفرای خارجی مکتوب های آنان را بحضور امپراطور تقدیم دارند و پس از تقدیم مکتوبها مجبور بودند تا چند قدمی تخت تیمور نیز بهمراه سفراء خارجی پیش بروند. کلاویجو در سفرنامهٔ خود اسامی شاهزادگانیکه از ۹ الی ۱۷ سال داشتند تاریخ تولد ومحل ولادت آنان را ذکر نموده است ولی شاهزادگانیکه کمتر از نه سال داشته اند مورد توجه وی واقع نشده‌اند.

درمیان شاهزادگانیکه باحضور کلاویجو ازدواج کرده اند الغ بیك ده ساله نیز پیدا میشد ـ دختری که بعقد ازدواج وی درآمد « آق بیگم » دختر عموی خودش بود «دختر محمد سلطان» . دربارهٔ سن عروس هیچگونه اطلاعاتی دردست نیست ، مراسم عقد در تاریخ شرف‌الدین به تفصیل نقل شده است . خطبه عقد را یکی از دانشمندان سوریه «سوریه در آن موقع جزو متصرفات عثمانی بود » بنام شیخ شمس الدین محمد بن جزایری که درسال ۱۴۰۲ بعنوان اسیر بسمرقند آورده شده بود قرائت کرد (۱) سئوالات درحق تراضی طرفین توسط صلاح الدین قاضی سمرقند بعمل آمد (۲) بعد از پایان مراسم دینی بعادت مغولان

۱ ـ جلد دوم ظفر نامه صفحات ۴۵۲ و ۴۵۸ ـ بنا بنوشته فصیحی (صفحه ۳۹۱) وی از « ؛ Kutafnja » آورده شده بود . ـ همچنین دراین خصوص بصفحه ۲۲۹ تاریخ ابن عربشاه ـ و به
« Brockelmam - Geschichte der-Arabi Ltl N 201 »
مراجعة شود

۲ ـ جلد دوم ظفرنامه صفحه ٦۱٥

مجلس جشن وسرور برگزار گردید وبمهمانان شراب تعارف کردند (۱) رسم بود که بعد از انجام مراسم عروسی خود تیمور بحجله گاه میرفت وعروس وداماد را مورد تفقد قرار میداد . ـ مورخین این موضوع را تأیید کرده‌اند .

پس از ازدواج الغ بیك وابراهیم « همچنین سایر شاهزادگان » بازهم زیر نظر مربیان باقی ماندند وتا موقعیکه تیمور زنده بود تعلیم و تربیت آنان ادامه داشت ـ شش روز بعداز عزیمت سفرای اسپانیا تیمور دستور آمادگی برای آخرین لشکرکشی صادر کرد ودر بیست وهفتم خرداد ۱۴۰۴ میلادی تیمور ازسمرقند بیرون رفت . لیکن کلاویجو درسفرنامهٔ خود باین لشکرکشی بهیچوجه اشاره نکرده است . بنابعقیدهٔ کلاویجو « تیمور پس از مراجعت از لشکرکشی هفتساله اش تا آخر عمر درسمرقند ماند ودر همانجا وفات یافت » . اسپانیولیها قبل از حرکت از سمرقند از موضوع ناخوشی وکسالت شدید تیمور اطلاع حاصل کرده بودند وبطور ناگهانی نیز به آنان دستور خروج ازشهر صادرشده بود ـ بعقیدهٔ نمایندگان اسپانیا گویا بازماندگان تیمور نمیخواسته اند نمایندگان خارجی از مرك تیمور اطلاع حاصل کنند وتوسط آنان بایالات دیگر خبر مرك امپراطور منتشر شود . حقیقت امر این بوده که تیمور چون خود را آمادهٔ حمله بچین میکرده نمیخواسته است اجانب ازاین موضوع باخبر شوند .

۱ ـ ظفر نامه جلد دوم صفحه ٦۱۷ ـ ضمن تصویر مجلس جشن و سرور بلغات غیرمانوسی برخورد میکنیم مثلا : مراسم قوش وقار بتقدیم پیوست

دوسال قبل از آنکه تیمور مصدر کار شود « ۱۳۶۸ میلادی » در کشور چین سلسلهٔ مغولی که در آن سرزمین حکومت داشتند جای خود را بسلاطین ملی « مین » داده بودند . پایتخت از « پکن » بشهر «نانکن» یا « بقول مورخین اسلامی خانبالغ یا شهر خان » انتقال یافته بود . بین آسیای مرکزی وچین کاروانهای تجارتی در رفت وآمد بودند . راههای تجارتی چین درتاریخ شرف‌الدین (۱) باوضوح وروشنی تمام‌معین‌شده‌است.

در خصوص روابط سیاسی تیمور بانخستین امپراطوران سلسلهٔ جدید « مین » همانطور که مورخین معاصر تیمور مطالبی نوشته اند تاریخ نویسان چینی نیز بتفصیل شرح داده اند باید دانست اطلاعاتی که منابع چینی در دسترس ما گذاشته بسیار مفصل است (۲) درتاریخ‌ازسفیراعزامی بچین بحث میشود ـ نام سفیر مولاناحافظ بوده ودر موقع‌تقدیم‌استوارنامهٔ خود ۱۵ رأس اسب ودو رأس شتر نیز از طرف تیمور بحضور امپراطور چین تقدیم داشته بود . پس از آن هرسال چند رأس اسب وشتر بحضور امپراطور ارسال میشده است . درسال ۱۳۹۲ میلادی علاوه برچند رأس اسب و شتر توپهای قماش والبسهٔ زربفت بچین فرستاده شد . در همان سال که نمایندگان اعزامی تیمور بسمرقند مراجعت میکردند مسلمین ایالت « قان سیو » که از زمان مغولان درآن‌سرزمین رحل‌اقامت‌افکنده بودند مقدار زیادی تحفه وهدیه بدربار تیمور فرستادند . درسال ۱۳۹۴

۱ ـ جلد دوم ظفرنامه۲۱۹

۲ ـ E . Bretschmeider . Mediaeval researches II - 258

تیمور تعداد دویست رأس اسب بچین‌ارسال داشت وبهمین مناسبت نامه‌ای که تیمور بامپراطور چین نوشته بود با هدایا تقدیم گردید . نامهٔ ارسالی مورد پسند امپراطور چین واقع شد . در دفعات‌بعدی تعداداسبان‌پیشکشی بهزار رأس نیز بالغ شد .

چینیان درعوض هدایا سنگهای قیمتی‌وپولهای کاغذی‌میفرستادند « باید دانست که آن اسکناسها درداخل خود چین‌معتبربود» .

آنچه معلوم است سفرای چین درسال ۱۳۹۵ میلادی بدربار تیمور اعزام گردیدند . نام نمایندگان چین در تواریخ «آن چزی دائو» و « گوتزی » ضبط شده است .

سفراء از راه کاشغر وفرغانه بپایتخت واردنشدند بلکه راه «یدی شو» را انتخاب نمودند .

تیمور در زمستان سال ۱۳۹۷ که در کنار سیحون‌مشغول‌استراحت بود نمایندگان چین را بحضور پذیرفت وسفرا درآنجا هدایائی که با خودآورده بودند تقدیم نمودند لیکن درتواریخ بطرز رفتار تیمور با سفیران چین اشاره نشده است اما همینقدر ازتاریخ مستفاد میشود که نمایندگان‌کشور چین بزودی از دربار تیمور فرا خوانده شده بودند هرگاه در منابع چین باین موضوع اشاراتی شده بود ما میتوانستیم‌بآسانی به علت فراخوانده شدن نمایندگان چین‌پی ببریم .

در تواریخ تیموری استخفافاً بامپراطور چین لقب « تونقوزخان » یعنی « خوك خان » داده شده است . این بچه علت وچگونه بامپراطور

چین داده شده است برای ما معلوم نیست . مشروحات کـلاویجو دراین خصوص مورد تصدیق منابع دیگر نیست . در زمان حکمرانی شاهرخ و فرزندش الغ بیك که روابطشان با امپراطور چین دوستانه بود باینگونه القاب تحقیر آمیز مصادف نمیشویم . طبیعی است که علت مراجعت فرستادگان چینی درنتیجهٔ رفتار غیردوستانهٔ تیمور بود . درحکایاتی که بوقایع سال ۱۳۹۸ مربوط است ازنیت نهانی تیمور که میخواسته باحملـه بچین بت پرستان را نابود کند بحث شده است . وضع مسلمین چین بعداز رانده شدن سلالهٔ مغولی وروی کار آمدن حکومت ملی « مین » برای تیمور معلـوم بود . رفتار خصمانه مؤسس سلسلهٔ جدید ملی بامسلمین آن سرزمین ساعت بساعت با مبالغهٔ زیاد بسمع تیمور میرسید . درزمستان سال ۱۳۹۹ (۱) میلادی که تیمور در قره بـاغ قفقاز بود خبر وفات سر سلسلهٔ امپراطوری « مین » به اطلاع رسید درضمن گزارش گردید که امپراطور چین بایك بهانه کودکانه صدهزار مسلمان را وحشیانه از بین برده ودر نظر دارد بطورکلی ریشهٔ مسلمین را ازسرزمین چین براندازد (۲) .

بنا بنوشتهٔ کلاویجو (۳) ومورخین چین : بین تیمور وامپراطور

۱ - این واقعه درسال ۱۳۹۸ اتفاق افتاده بود :

C . Arent , Mit , Des semin ars Bür Oreint . Spr Iv . Ostas . Stud , Page 164 .

۲ ـ نظام الدین صفحه ۱۵٦ :

نوبتی بعرض سهل صدهزار مسلمان را بقتل آورده واسلام را در آن مملکت مدروس گردانیده . . .

۳ - کلاویجو صفحات ۲۵۳ و ۲۳۱

چین برسر موضوع پرداخت باج وخراج کشمکش ادامه داشت وامپراطور چین از وی باج وخراج طالبه میکرد .

برای مورخین معلوم نشده که آیا تیمور درنظر داشته بار دیگـر بازماندگان مغول را درچین برسر کار آورد و یا مقاصد دیگـری داشته است . با اینکه تاریخ نشان میدهد روابط تیمور با مغولان بسیار نیك و حسنه بوده لیکن اخبار ضد و نقیض مورخین موضـوع را بسیار مبهم و تاریك کرده است .

موقعیکه اخبار مغولان وروایات گوناگون مورخین اسلام را با هم جمع وجور می کنیم مسائل بغرنجی پیش می آید مثلاقتل «**اولجاتیو تیمورخان** » که از مغولستان متواری شده پس از مدتی توقف در دربار تیمور وبرگشت بسرزمین اصلی بقتل رسیده تعصب شدید مغولان وبدبینی ونفرت وانزجار آنان را ازتیمور نشان میدهد (۱) بنا براین فکر ازبین بردن سلسلهٔ محلی « مین » درچین وبروی کار آوردن خانان مغول چندان معقول بنظر نمیرسد . در موقع لشکرکشی تیمور بچین حضور یـا عدم حضور خان مغول معلوم نیست . (۲)

۱ - « Mir Yslama - a - 1 - 67 » دراین کتاب منابع زیادی ذکر شده است .

۲ - بنا بنوشتهٔ خوندمیر درحبیب السیر « دربخشی که بشرح حـال الغ بیك مربوط است » اولجای تیمور خان بعداز مرگ تیمور لنگ به بالغ یورت رفت « . . . بعد از فوت آنحضرت بالغ یورت رفته بر مسند قاآنی نشست . . . »

در تاریخ شرف الدین - بجانشین **الجای تیمورخان** یعنی « **تایزی اوغلان** » که قبلا بحضور تیمور بار یافته سپس بمغولستان رفته بود اشارت رفته است . بنا بنوشتهٔ شرف الدین « تایزی اوغلان » در کابل باتیمور ملاقات کرد « تایزی اوغلان » پیش از این ملاقات برعلیه قاآن مغول قیام کرده در نتیجه شکست خورده به « **کالموك** » متواری گردیده بود (١)

بعضی منابع تاریخی که دراین باره مورد استنادشرف الدین واقع شده مفصلتر از وی شرح داده اند اما در این منابع « تایزی اوغلان » با صفت نمایندهٔ چین نمایان شده است (٢)

بنا بنوشتهٔ شرف الدین « تایزی اوغلان » بهمراه‌تیمور بسال ١٤٠٤ میلادی وارد سمرقند شد (٣) ودر آغاز سال ١٤٠٥ بشهر اترار رفت . شرف الدین در خصوص موقعیت وی در لشکر کشی چین هیچگونه اطلاعاتی نداده است واینکه تحت تأثیر چه عواملی از اردوی چغتائی جدا گردیده کاملا مبهم است . شرف الدین در فصل مخصوصی که به امپراطوران‌چین‌مختص‌نموده‌است درباره روابط ومناسبت‌طرفین‌متخاصمین بتفصیل بحث میکند . **وی** درتاریخ خود از مسلمان شدن «تایزی‌اوغلان» ورفتن وی بعد از مرك تیمور بمیان مغولان « مغولان کالموك » و رسیدن بمقام خانی ومقتول شدن او بدست پیروانش سخن رانده است .

١ - جلد وم ظفرنامه صفحه ٣٤
٢ - « متون مربوط بتاریخ آسیای مرکزی » جلد اول صفحه ٥٦
٣ - ظفرنامه جلد دوم صفحه ٦٠١

آنچه از نقشه جنگی تیمور ولشکرکشی وی‌بچین برمیآیدتیمور در میان ماوراء النهر و سرحدات چین دوایل بزرك را جای داد . تا آن زمان فتوحات تیمور درآسیای نزدیك انجام‌گرفته بود . همسایگان‌شرقی ماوراء النهررا - کشتزارها - وچراگاههای مغولان تشکیل میداد این سرزمینهای وسیع در اول کار بمرکزیت **فرغانه** زیر نظر عمر شیخ و بعد اسکندر اداره میشد . لشکرکشی های تیمور بمغولستان از راه فرغانه و ترکستان چین‌انجام نمیگرفت بلکه در اینگونه مواردازطریق «یدی‌سو» اقدام میکرد . تیمور موقعی هم که نقشهٔ حمله بچین را طرح کرده بود همین راه را انتخاب نمود . تیمور میخواست مرزهای امپراطوری خود را بسوی شرق وسعت بخشد ودر سرزمینهای حاصلخیز آن نقاط امر کشاورزی وفلاحت را که قحط سالی قرن پانزدهم نیز ایجاب میکرد احیا کند .

تیمور در سال ١٣٩٨ - ١٣٩٧ به محمد - **سلطان** ولیعهد خود دستور داد که در سرزمین وسیعی که میان سیحون و شهرستان «یدی سو» واقع گردیده است گندم بکارد . برای انجام این‌دستور چهل‌هزار کشاورز در اختیار ولیعهد گذارده شد (١) بعدها برمسافت زمینهای کشاورزی

١ - ظفرنامه جلد دوم صفحه ١٢ - نظام الدین شامی «شنب‌غازانی» صفحه ١٢٣ ولی تفصیلات دراین خیلی کم است لیکن موضوع وظیفهٔ محوله بشاهزاده ومسافرت خود بچین کاملا واضح‌است « متون‌تاریخ‌آسیای مرکزی » صفحه ٤٥

بسوی « ایسیق قول » افزوده شد(۱) درسال ۱۳۹۹ میلادی محمد- سلطان که بسرزمین مغولان نزدیك میشد بفکر افتاد از مراتع و مزارع آنان نیز استفاده نماید گویا در این امر جانشین وی بعداً موفق‌شد وهمین بود که زمینهای زراعتی را از فرغانه بطرف مشرق ترکستان وسعت داد .

بعد از آنکه محمد سلطان واسکندر بسوی غرب مراجعت کردند دیگر ازشاهزادگان تیموری کسی در شمالشرق ماوراء النهر و اطراف فرغانه پیدا نمیشد . این وضع ادامه داشت تاآنیکه درسال ۱٤۰٤ **خلیل سلطان** بسمرقند وحدود ترکستان اعزام گردید (۲)

درسال ۱٤۰٤ تیمور قبل ازحرکت‌ازسمرقند - حدود سرزمینهائی که مابین فرزندان کوچك شاهرخ تقسیم نموده بود معین کرد : **تاشکند-**

۱ - قلعه‌ایکه در آن مکان بدستور تیمور ساخته شده بود در سال ۱٤۲۵ میلادی مورد بازدید الغ بیك « موقع لشکر کشی بمغولستان » واقعشده بود

۲ - جلد دوم ظفرنامه صفحه ٤۸۸ - بنابنوشتهٔ اسکندر انونیمی یا عنونیمی ؟ « موزهٔ آسیا نسخهٔ خطی- صفحات ۵۵٦و۲۹۷ » زمانیکه‌دستور حرکت ازسمرقند صادر گردید فجیل سلطان که درپایتخت بود (سال۱٤۰۱) فرمان حرکت بسوی مغولان داده شد : « . . . خلیل که درآنجا بود باحافظه سرحد مغولستان رود . . . » لیکن بنا بنوشتهٔ ظفرنامه درجلددوم صفحات : ۳۲۰ - ۳٤٦ - ۳۸۵ - ۳۸۷ » خلیل درسال ۱٤۰۱ میلادی درسوریه‌وعراق عرب بود ودر سال ۱٤۰۲ درجنگهای گرجستان وآسیای صغیر شرکت کردو ازمیدان جنك آنکارا بسمرقند اعزام گردید - غیر از اسکندر انونیمی یا عنونیمی ؟ ! موسوی‌هم‌در صفحه۱۲٦۹ کتاب خود «Tekst Ian 1915.» از اعزام شدن عمر بسمرقند بحث کرده است بنا بنوشتهٔ ظفرنامه عمر درسال ۱٤۱۰ میلادی درشهرسمرقند دیده میشد .

سیرام « اولیاء آتای فعلی » - اشپارا - مغولستان « تا حدود مرزهای چین » به الغ بیك - فرغانه - کاشغر - ختن (۱) باابراهیم واگذار گردید . شاهزادگان بسرزمینهای تقسیم شده نرفتند ودر اردوگاه تیمورماندند .

بدون تردید تیمور میدانست که مغولان با طیب خاطر حکومت فرزندان ونوه های اورا قبول نخواهندکرد ، لذا لازم میدانست قبل از حمله بچین از نیروی عظیمی که با شرکت ۲۰۰۰۰۰ نفر سرباز بوجود آمده بود در آسیای مرکزی دست بعملیات جنگی بزنند (۲) - تیمور قبل ازحمله ، نقشهٔ مرتبی تنظیم کرده بود : نیروهائیکه زمستان را در شاهرخیه - تاشکند - سیرام میگذراندندجناح راست « اردو » راتشکیل میدادند فرماندهی این قسمت به خلیل سلطان فرزند ایرانشاه واگذار شده بود - ضمناً احمد فرزند عمرشیخ نیز عهده دار فرماندهی یك‌قسمت از جناح راست بود .

جناح چپ بفرماندهی سلطان حسین دخترزاده‌اش شهرهای « یسی » و « ساوران » را اشغال کرده بود . خود تیمور در قلب اردو قرار گرفته بود . تیمور با نیروی مرکزی از « آکسلات » حرکت کرد ودررجب‌سال

۱ - جلد دوم ظفرنامه صفحه ٦۳۳ - درمیان کلمات : اخسی کنت و کاشغر باسم « طراز » هم برمیخوریم‌غالباً این‌کلمه « ختن » خوانده‌میشده است زیرا شهر طراز همانطور که معلوم است بجای شهر « اولیاء آتا » استعمال شده ونزدیك « ینگی » واقعشده است

۲ - ظفرنامه جلد دوم صفحه ٦۳۵

۱۴۰۵ بشهر اترار وارد گردید(۱) . درخصوص شهر فرغانه که آیا قسمتی از نیروهای تیمور در آن شهر نیز تمرکز یافته بود یانه ؟ خبری در دست نیست . همچنین در بارهٔ تعداد سربازانیکه در بلاد « آشپارا » و « ایسیق گول » تمرکز یافته بودند اطلاعاتی موجود نیست .

۱ - تاریخ فصیحی صفحه ۲۹۳ : روز پنجشنبه ۲۱ جمادی الثانی : فصیحی خوافی مؤلف مجمل التواریخ است از این کتاب سه نسخهٔ خطی موجود است که یکی متعلق بمؤسسه السنهٔ شرقیه وزارت امورخارجه لنینگراد که بارون روزن بعد از « Dorm » وصف نموده است ، دیگری متعلق به کلنل Col - Raverty و نسخهٔ سوم Gul le strange که به برفسور ادوارد براون هدیه کرده بود . مجمل التواریخ مشتمل است بریك مقدمه ، دو مقاله ویك خاتمه درمقدمه تاریخ عالم را ازبدو خلقت تا ولادت پیغمبر اسلام (ص) خلاصه کرده است درمقالهٔ اول از آن تاریخ تازمان هجرت پیغمبر اسلام بمدینه را بیان میکند - مقالت دوم که مفصلتر ومهمتر ازهمه است شامل وقایع ازسال اول هجرت تا ۸۴۵ هجری برابر با ۱۴۴۲ میلادی میباشد . خاتمه که متاسفانه درهیچیك ازنسخ خطی وجود ندارد شامل تاریخ شهر هرات است که مولد وموطن مصنف بوده است آنچه ازشرح حال فصیحی خوافی میدانیم مقتبس از کتاب خوداو است . «رزن» میگوید که وی درسال ۷۷۷ هجری ر ۱۳۷۵ میلادی متولد شده ولی درآن تاریخ این معنی مستفاد نمیشود . درسال ۸۰۷ هجری وی باسه نفر دیگر که خود نام میبرد درامورمربوط بوجوه دیوانی شغلی داشته است درسال ۸۱۸ ه ر ۱۴۱۵ م که شاهرخ برای سرکوبی برادر زاده اش بایقرا بشیراز میرفت وی در رکاب او بود . در سال ۸۲۵ ه ر ۱۴۲۲ اورا برای انجام امور مالیاتی بکرمان فرستاده‌اند . در سال ۸۲۷ ه ر ۱۴۲۴ وی مورد نظر ولطف امیرزاده بایسنغر قرار گرفته . . . درسال ۸۴۳ ه ر ۱۴۳۹ بفرمان گوهرشادآغا بزندان میافتد مجدداً درسال ۸۴۵ که سال اختتام وقایع کتاب اوست محبوس میشود ظاهراً در ۱۵ ذی الحجه همان سال کتاب خود را بشاهرخ تقدیم مینماید . اطلاعات تاریخی فصیحی جالب توجه است .

زمستان سال ۱۴۰۵ ـ ۱۴۰۴ از سختترین وسردترین زمستانهای ترکستان بود تا فروردین سال بعد معابر و طرق سوق الجیشی سیحون و جیحون را برف و یخ فرا گرفته بود . تیمور زحمت سفر وسختی زمستان را بامید فتح وظفر تحمل میکرد و بهیچوجه فکر نمیکرد که آخرین زمستان عمرخود را داردمیگذراند .

تیمور همینکه نمایندهٔ « **توختامیش خان** » مغول راکه از «**اردوی طلائی**» یا « آلتین اردو » رانده شده بود بحضورپذیرفت (در اترار) باو قول داد که پس از یکسره کردن کارکشور چین به « آلتین اردو » حمله برده بار دیگر «توختامیش خان» رابرمسند خانی بنشاند (۱)

علت اصلی مرك تیمور آن بود که ازفرط سرما درخوردن شراب افراط میکرد (۲) واقعه‌ایکه در ۱۸ فوریه سال ۱۴۰۵ میلادی روی داد درمقدرات امپراطوری عظیم تیمور اثرات زیادی بجا گذاشت . درحکایاتی که مربوط بخواجه احرار است مینویسند دراراضی کوهستانی داغستان بمناسبت روزتولد خواجهٔ مزبور مجلس جشن وسرور برگزارشده بود . موقعیکه مجلس جشن داشت گرم میشد خبرمرك تیمور باطلاع حضار رسیدو چنان هیجان عجیبی در مجلس ومجلسیان بوجود آورد که دیکهای خوراك را ول کرده بکوهساران متواری شدند (۳) - دربارهٔ کذب وصدق این خبر

۱ - جلد دوم ظفرنامه صفحه ۶۴۸

۲ - کتاب « L . Azimin » فصل مربوط بمرك تیمور - همچنین « Zvo . Xv III »

۱ - رشحات نسخهٔ « Darülf » - موزهٔ آسیا - کتاب خطی ۱۶۳ طبع « لیتوگراف تاشکند » صفحه ۲۳۴ - مقالهٔ مورخ ۱۹۰۹ - ویانکین بترکی

احتمالاتی وجود دارد لیکن از این موضوع ـ ترس وواهمه مردم از آیندهٔ تاریك ومبهم خود و کشور فهمیده میشود . زیرا مردم میدانستند که بمحض وفات تیمور برای تصاحب تاج وتخت میان فرزندانش جنك درخواهد گرفت . ماههای فوریه ومارس سال ۱۴۰۵ میلادی برای مردم ماوراءالنهر از مشئومترین وخطرناکترین ایام بشمار میرفت .

بعد از مرك چنگیز خان (۱) جانشینانش مقاصد و آرزوهای او را برآوردند ولی جانشینان تیمور بوصایا وسفارشهای او توجه نکردند. برای همه معلوم بود که تیمور ـ پیر محمدرا بجانشینی خود انتخاب کرده است لیکن پس از مرك تیمور ـ پیر محمد را بولیعهدی قبول ننمودند و بنام وی سکه نزدند . رؤسای قبایل در سکهٔ ها وخطبه ها بجای نام تیمور اسم خودرا گذاشتند .

در اول ماه مارس بمحض اینکه خبر مرك تیمور باطلاع شاهرخ رسید بلادرنك بسوی سمرقند حرکت کرد . حتی دو نفر از سرکردگان بزرك تیمور باسامی امیر شیخ نورالدین و شاه ملك نسبت بتیمور وفادار نماندند واز پیر محمد ولیعهد قانونی پشتیبانی نکردند . این دو امیرزنان وشاهزادگان خردسال را از اترار بسمرقند فرستادند .

مردم پایتخت برای اینکه از وقایع بعدی وحوادث آتی سمرقندرا محفوظ نگاهدارند میخواستند ، پایتخت را بشاهرخ تحویل دهند زیرا در آن موقع پیر محمد ولیعهد تیمور در قندهار بود (۲) . امراء لشکر مرك

۱ ـ جلد دوم کتاب ترکستان فصل مربوط باستیلای مغول

۲ ـ ظفرنامه جلددوم صفحه ۶۷۵ ـ

تیمور را مخفی نگاه میداشتند وبدان عنوان سفر میدادند . جسد تیمور مخفیانه بسمرقند فرستاده شد . جناحین چپ وراست اردو بهم پیوست و به پنج فرسنگی اترار حرکت نمود . (۱) بعقیدهٔ شرف الدین ـ امراء لشکر باز هم در فکر تخریب ولایات چین وبرگشت بسوی سمرقند بودند (۲).

بنا بنوشتهٔ شاهرخ انونیم که مورد استناد شرف الدین نیز واقع شده است : امراء لشکر نزدیکترین هدف را سرکوبی مغولان قرارداده در نظر داشتند فرزندان شاهرخ را پس از رهائی بلاد شمالشرقی روی کار آوردند (۳) مخصوصاً باانجام این مقصود نقاطی که ادارهٔ آنها بعهدهٔ الغ بیك واگذار شده بود صحنهٔ مبارزات وتاخت و تاز ها میشد . برای مورخین علت اینکه الغ بیك بهمراه زنان حرمسرا بسمرقند فرستاده شد وبرادرش ابراهیم سلطان در اردوگاه باز ماند معلـوم نشده است . اردو بهمراه ابراهیم سلطان بسوی شرق حرکت کرد وپس از آنکه سرزمین هـای شرقی آرام شد سران لشکر صلاح دیدند که خلیل سلطان را بفرماندهی کل اردو انتخاب نمایند . علیرغم تلاشها و کوششهای فرماندهان که میخواستند خبر مرك تیمور باطلاع افراد نظامی نرسد بالاخره این خبر توسط

۱ ـ نام آن محل در ظفرنامهٔ جلد دوم صفحه ۲۷۹ « چوکلك » و در تاریخ شاهرخ انونیمی «جکلك» ذکر شده است . اما باید دانست که این محل خیلی دورتر از اترار واقعشده بود و خود داری قلاع محکـم و حصنهای حصین بود .

۲ ـ ظفرنامهٔ جلد دوم صفحه ۶۷۴

۳ ـ شاهرخ انونیم صفحه ۲۰

مأمورین اعزامی از اترار بگوش افراد جناح راست اردو رسید و ازهم پاشیدگی شروع شد. شاهزادگانیکه بفرماندهی قسمتهای مختلف اردو تعیین شده بودند بفکر استفاده از مقام خود افتادند و خواستند که افراد زیر فرماندهی را نسبت بخود وفادار نمایند سلطان حسین بآرزوی خود نائل نشد فقط پس از تلاش زیاد توانست صد مرد جنگی را با خود همراه نماید و فوراً بسوی سمرقند حرکت کند (۱)

پس از حرکت سلطان حسین وضع اردو بسیار وخیم شد و فرماندهانی که ازماجرای حرکت ناگهانی شاهزاده اطلاع حاصل کرده بودند ازحرکت بسوی شرق صرفنظر نمودند ودستور پیشروی بسوی سمرقند صادر گردید. قبل از حرکت بسمرقند مأمورینی پیش زنان حرمسرا وشاهزادگان خرد-سال اعزام گردید که از رفتن بسمرقند خودداری کنند ودر هرکجا که هستند توقف نموده منتظر رسیدن اردو باشند. ضمناً جناح راست در محلی که قبلا تعیین شده بود بامرکز اردو بهم پیوست (۲)

مرکز اردو قبلا موفق شده بود از یخبندان سیحون عبور کرده « زیراکمی بعد از گذشتن آنان یخها ذوب شده بود » واز پشت سرخود را بشاهزادگان وزنان حرمسرا برساند. اردو درحال پیشروی بود که خبر رسید تمام افسران و سربازان قسمت جناح راست بخلیل سلطان بیعت کرده اند.

۱ ـ ظفرنامهٔ جلد دوم صفحه ۶۸۰

۲ ـ درمحل « اقرا » این دو قسمت بهم پیوستند ـ ظفرنامه صفحه ۶۸۲

خلیل سلطان فرزند میرانشاه « نوهٔ تیمور » درسال ۱۳۷۴میلادی متولد شده ومانند محمد سلطان از «خان قیزی» بدنیا آمده بود. او هم زیر نظر ومراقبت « سرای ملك خانم » « همچنانکه الغ بیك تربیت شده بود » پرورش یافته بود. (۱) در لشکرکشی تیمور بهندوستان «سال ۱۳۸۹م » مراتب ذکاوت وفطانت وی آشکار شد و از همان تاریخ مورد توجه وعنایت خاص تیمور قرار گرفت ـ از دورهٔ صباوت وخردسالی نشانهٔ اقبال وسعادت درجبین او آشکار بود (۲)

قبلا درحق مأموریت وی بترکستان وشرکتش درلشکرکشی هفتساله تیمور سخن گفته ایم (۳) همو بود که در سال ۱۴۰۴ میلادی پیشنهاد تیمور را نپذیرفت وبا دختری که مورد علاقه اش بود ازدواج کرد در نتیجه جدش را نسبت بخود رنجیده خاطر ساخت با این تفصیل تیمور با در نظر گرفتن استعداد ذاتی و لیاقت فوق العاده اش فرماندهی قسمت مهمی از اردوی خود را بعهدهٔ وی واگذار کرد.

خلیل سلطان در میان احفاد تیمور از لحاظ کثرت فتوحات و پیروزیها بی نظیر است بیعت بدون فکر افسران جناح راست بخلیل سلطان باعث مجادلات وکشمکشهای بزرگی بین مرکز وآنجناح گردید. افسران مرکز اردو آنان را متهم ساختند که بر خلاف وصایای تیمور کاری انجام داده اند لیکن افسران جناح راست ادعا میکردند که این عمل از روی

۱ ـ ظفرنامه جلد اول صفحه ۳۸۱

۲ ـ متون مربوط بتاریخ آسیای مرکزی ـ جلد اول صفحه ۴۷

۳ ـ ظفرنامهٔ دوم صفحات ۳۲۰ و ۳۴۶

دقت واندیشه انجام گرفته آنان برای آماده ساختن محیط مجبور بوده‌اند موقتاً بخلیل سلطان بیعت کنند . خلیل سلطان برای رسیدن بهدف نهائی دراول کار عهد نامه ای بخط و مهر خودش بتاشکند خدمت پیر محمد فرستاده و رونوشت آنرا بشیخ نورالدین وامیر شاه ملك ارسال نمود . قسمت مرکزی اردو طبق وصیت نامهٔ تیمور به پیر محمد بیعت نمودند لیکن امیر شاه ملك وشیخ نور الدین روی نظریاتی بیعت نامه را مدتی بدون اطلاع دیگران پیش خود نگاهداشتند .

شیخ نورالدین وشاه ملك در نظر داشتند متفقاً سمرقند رااشغال ودر عین حال از ورود خلیل سلطان بپایتخت ممانعت کنند .

خلیل سلطان همینکه بساحل رود سیحون رسید ـ بفکر استفاده از قایقهائی که در کنار شاهرخیه موجود بود افتاد . نیروی خود را سه قسمت کرد ـ قسمت اول باصفوف دهگانه بفرماندهی «امیر بوروندوق» ـ قسمت دوم بفرماندهی «خدایداد حسین» ـ آتابیك سابق خلیل سلطان نیز که باطناً با وی دشمنی داشت در این قسمت بود ـ قسمت سوم به فرماندهی خود خلیل سلطان از رودخانه عبور کرد . (۱)

آنچه از نوشتهٔ تواریخ بر میآید پس از عبور « امیر بوروندوق » امیر شاه ملك وشیخ نورالدین فرا رسیدند ودستور انهدام پل و نابودی قایقها را صادر کردند « خدایداد حسین » با افراد تحت فرماندهی خود به « آچیق فرکنت » (۲) رفت واز طرف دیگر قسمت مرکزی

۱ ـ بصفحهٔ ۱۸۷ تاریخ ابن عربشاه مراجعه شود
۲ ـ ظفرنامه جلد ثانی صفحه ٦۹۰

اردوی تیمور بفرماندهی امیر نور الدین وشاه ملك بدون کوچکترین برخورد بسمرقند نزدیك میشد . از آکسولات تا گردنه «قرچق» (۱) جناح راست نیروی مرکزی زیر فرمان شاه ملك « الغ بیك هم در آن قسمت بود » وجناح چپ که ابراهیم سلطان در آن شرکت داشت به فرماندهی امیر شیخ نورالدین با نظم وترتیب قابل توجهی بسوی پایتخت دریورش بود . از این تاریخ تا سال ۱۴۱۱ امیرشاه ملك وصی الغ بیك بود . شاه ملك و شیخ نورالدین پیش از آشنا شدن با افسران ابوابجمعی پادگان سمرقند جرأت نکردند بپایتخت نزدیك شوند .

شاه ملك شخصاً پیش « امیر آرغون » « افسری که تیمور قبل از حرکت بسوی چین وی را بفرماندهی پادگان سمرقند تعیین کرده بود» و خواجه یوسف « شخصی که جسد تیمور را ازاترار بسمرقند آورده بود » رفت واجازه ورود بپایتخت را خواست . ریش سفیدان شهر از تسلیم شهر بامیر شاه ملك امتناع ورزیدند و ورود آنان را موکول بآمدن ولیعهد قانونی وجلوس وی بتخت سلطنت موروثی نمودند .

شاه ملك پس از دریافت این جواب پیش افراد خود که درحصار علی آباد زرافشان موضع گرفته بودند مراجعت کرد و باقدامات دیگری قیام نمود . در اول رمضان برابر با سوم مارس (۲) شیخ نور الدین بار دیگر باهمان مقاصد شاه ملك بسمرقند رفت و از پاسداران حصار شهر

۱ ـ صفحه ۱۹۵ ظفرنامه ـ در مقالهٔ ترکی « ویاتکین » نیز « قرچق » قید شده است ـ در جلد دوم ظفرنامه صفحه ٦۹۰ «عقبهٔ قرچق» نوشته شده است .
۲ ـ ظفرنامه جلد دوم صفحه ٦۹۱

تقاضا نمود که باو اجازه داده شود شخصاً بشهر وارد گردد لیکن با این تقاضا هم مخالفت بعمل آمد . پس ازآنکه شیخ نورالدین و شاه ملك مأیوس شدند قرار شد شاهزادگان واهل حرم بشهر بروند . شاه ملك وشیخ نورالدین با الغ بیك وابراهیم سلطان قرار گذاشتند با استفاده از جواهر آلاتی که پیش آنان بود ببخارا رفته و آنجا را اشغال نمایند ؛ زیرا حکومت بخارا در اختیار یکی از مخالفین سرسخت خلیل سلطان بود که برادرش رستم نیز قبلا در علی آباد زرافشان باردوی آنان پیوسته بود (۱)

باید دانست که در آن عهد شهر بخارا ازلحاظ موقعیت جغرافیائی و وسعت کمتر از سمرقند نبود (۲)

بنا بنوشتهٔ شرف الدین : امراء در نظر داشتند از بخارا بخدمت پیر محمد بروند (۳) لیکن آنچه بعد ها معلوم گردید منظور آنان این بود که منتظر رسیدن شاهرخ باشند و تا آمدن وی طریق مواصلت منقطع نگردد (٤) .

اردوی مهاجم در سوم رمضان برابر با ماه مارس همان سال

---

۱ ـ جلد دوم ظفرنامه ۷۱۱

۲ ـ شاهرخ‌انونیم صفحه ۳۹ : . . . چون بخارا از سمرقند کمتر نیست . . .

۳ ـ ظفرنامه جلد دوم صفحه ۷۰۰

٤ ـ بنا بنوشتهٔ شاهرخ انونیم : شاه ملك قرار گذاشته بود به‌اولین شاهزاده ایکه از جیحون عبور کرد ملحق شود «خواه شاهرخ باشد وخواه پیرمحمد» .

از علی آباد زرافشان بسوی بخارا حرکت کرد والغ بیك بمعیت سایر « کراچی ها » برای تودیع از سرای ملك خانم « مربی » خود از آنان موقتاً جدا شد . طلیعه داران اردو ، فردای همان روز به « دابوسیه » رسید . در این موقع رونوشت نامه ای که بعنوان خلیل سلطان از طرف مدافعین سمرقند صادر شده بود بشاه ملك وشیخ‌نورالدین واصل گردید در این نامه گوشزد شده بود که پایتخت تا جلوس ولیعهد قانونی بکسی تسلیم نخواهد شد .

افسران قشون مجبور بودند که عقیدهٔ ریش سفیدان و مدافعین سمرقند را محترم شمارند. شاه‌ملك وشیخ نورالدین بحرکت خود به سوی بخارا ادامه دادند وقبلا رستم برادر حکمران آن شهررافرستادند. دوسه روز قبل از ورود آنان بشهر بخارا خبر رسید که خلیل سلطان بدون اینکه با مانعی برخورد نماید به سمرقند نزدیك میشود . امراء لشکر وریش سفیدان پادگان سمرقند خلیل سلطان را با احترام تمام در قریهٔ شیراز پایتخت استقبال کردند وکلید شهر سمرقند وخزانهٔ تیمور وحصار ها وقلاع شهر را بوی تسلیم نمودند . (۱)

حکمران جدید سمرقند در هیجدهم مارس آن سال همانطور که بدرالدین منجم قبلا تعیین کرده بود وارد شهر گردید . (۲)

---

۱ ـ ظفرنامهٔ دوم صفحه ۷۱۰

۲ ـ بنا بقول شاهرخ انونیم : خلیل‌سلطان‌اواسط رمضان‌ازتاشکند حرکت کرد و در اواخر ماه مبارك پایتخت را اشغال نمود .

بنا بنوشتهٔ شرف الدین امراء یادگان سمرقند با صلاحدید خلیل سلطان باطراف روانه شدند تا شهرهای دیگر را وادار باطاعت از حکمران جدید کنند. با اینحال تحریکات شاه ملك و امیر نورالدین بشدت شروع شده بود ودر نتیجهٔ «انتریکهای» آنان بود که دراردوی تاشکندبی نظمیهاوانقلابات رخ میداد.

باید دانست که مدافعین پایتخت وریش سفیدان قوم از مقاصد نهائی وهدف غائی شیخ نورالدین و شاه ملك با خبر بودند لذا از ترس جان و برای جلوگیری از پیش آمدهای ناگوار آینده با طیب خاطر سمرقند را بخلیل سلطان تسلیم نمودند خلیل سلطان با تعمیر کردن پل مخروبهٔ سیحون از آن عبور کرده بود. در اینموقع «امیر بوروندوق» که از نزدیك ناظر تلاشها وتحریکات شاه ملك وشیخ نورالدین بودبدون توجه بخصومت قبلی پیش خلیل سلطان آمد و پوزش طلبید. خلیل سلطان او را مورد عفو قرار داد.

سربازان‌امیر بوروندوق‌با تبعیت ازفرمانده خود بخلیل سلطان بیعت نمودند. گویا این خبر قبل از حرکت اردوی مهاجم از علی آباد به بخارا، باطلاع‌شاه ملك وشیخ نورالدین رسیده بود. (۱)

خلیل سلطان پس از اشغال سمرقند، برای نشان دادن مراتب احترام خود نسبت بوصایای تیمور، محمد جهانگیر فرزند محمدسلطان ولیعهد متوفای تیمور را «خان» اعلان کرد.

۱ - ظفرنامه صفحه ٦٩٦

موضوع ولیعهد بودن محمد - سلطان (۱) برای همه معلوم بود لیکن موضوع ولیعهدی پیر محمد را غیراز عدهٔ معدودی نمیدانستند.

عمل بی‌باکانه خلیل سلطان، حتی خود تیمور نیز جسارت‌انجام آن کاررا نداشت، در منتقل‌ساختن عنوان «خانی» ازمغولان‌به‌تیموریان بسیار جالب توجه میباشد. خلیل سلطان پس از اشغال پایتخت بیش از آنچه «امیر ارغون» در موقع استقبال تقدیم داشته بود در خزانهٔ تیمور پیدا کرد.

خلیل سلطان بخوبی آگاه بود که هرگاه بتواند مانند تیمور جغتائیان را با خود همراه سازد کار را از پیش خواهد بردودرجنگهای قریب الوقوع شاهد پیروزی را بآغوش خواهد کشید (۲) پس از تصرف پایتخت ثروت سلطان خلیل بی اندازه زیاد شده بود.

تیمور پیش از مرك قرار گذاشته بودکه پس‌ازفتح کامل‌مغولستان آن منطقه را بین شاهزاده الغ بیك وابراهیم سلطان تقسیم نماید. خزانه ایکه در اردوی‌شیخ‌نورالدین‌وشاه ملك‌موجودبودبرای‌خرج دراین راه‌درنظر گرفته‌شده بود. ولی این مبلغ هنگفت بعد از حرکت شیخ نورالدین و شاه ملك از اترار به بخارا بدست خلیل سلطان افتاد.

۱ - نام خلیل سلطان درخطبه ها بااوصاف یك پادشاه مستقل ذکر میشده لیکن کلاویجو «صفحات ۲۸۸ و ۲۵۰» که شخصاً پیرمحمدرادیده بود موضوع ولیعهدی اورا تصدیق کرده است.

۲ - بسخنان کلاویجو تحت عنوان «زندگی تامرلان» مراجعه شود صفحه ۳٦۲

درحقیقت همانطور که امراء لشکر پیش بینی میکردند بخارا بدون کوچکترین مقاومت بتصرف آنان در آمد. بنابنوشتهٔ شرف الدین(۱) تسلیم بلا شرط این شهر بزرك مهمتر از خزانهٔ برباد رفته شاهزادگان بود.

قلعهٔ بخارا در آن موقع « همچنانچه در قرن دهم بود » (۲) دو دروازه داشت « اکنون بنابا طلاعاتی که دردست است فقط دروازهٔ مغربی موجود است»

نصف قلعه شهر «قسمت شرقی» را الغ بیك وشاه ملك اشغال کرده بودند وبقیهٔ شهر در دست سلطان ابراهیم وشیخ نورالدین بود. حمزه برادر رستم وسایر افسران مأمور دفاع از آب شهر - دیوارها وحصارهای شهر بودند برای تحکیم قلعه شهر نیز تدابیر مخصوصی اتخاذ شده بود.

از نوشته های عبدالرزاق وحافظ ابرو « قسمتهائی که مربوط به عقد معاهدهٔ ترك مخاصمه میان شاهرخ و خلیل سلطان میباشد » چنین مستفاد میگردد که خزانهٔ الغ بیك و ابراهیم سلطان در سمرقند بدست خلیل سلطان افتاده بود - اما چگونه از بخارا بسمرقند حمل شده برای مورخین معلوم نیست لیکن **شاهرخ انونیم** این موضوع را شرح میدهد. رستم از عمل بوروندوق عبرت گرفت وبسوی خلیل سلطان رفت. وی قبل از حرکت بسوی سمرقند مردم شهر بلخ را برعلیه اشغال کنندگان تحریك کرد وبا متعصبین بقلعه شهر حمله برد « البته بقسمتی حمله کرد

۱ - ظفرنامهٔ اول صفحه ۷۱۲

۲ - ترکستان درزمان تسلط مغول جلد دوم صفحه ۱۰۲

که در دست دو شاهزاده و امیر شیخ نورالدین بود » متأسفانه صبح همانروز شاه ملك برای آوردن شاهرخ ببخارا از شهر خارج شده به سوی خراسان حرکت نموده بود.

شیخ نورالدین همراه الغ بیك وابراهیم بدون اینکه توجه کسی را بخود جلب کند از شهر فرار کرد وخزانه و قلاع شهر را بدون محافظ رها نمود. پس از فرار آنان خزانهٔ مورد بحث توسط دزدان «چرشی» غارت گردید (۱)

شیخ نورالدین از راه جیحون خود را بشاه ملك رسانید.

شیخ نورالدین پس از عبور از جیحون بهمراه شاهزادگان بسوی شاهرخ شتافتند ودر شهر « آنده » (۲) مورد استقبال قرار گرفتند - شاه ملك نیز پس از عبور از رودخانه برای حفظ و حراست راه سوق الجیشی در همانجا باقی ماند. تمام وقایعی که مذکور افتاد همه در ماه مارس اتفاق افتاده بود. ماه بعد در کنار رود جیحون حرکات جنگی شروع گردید. بنا بنوشتهٔ **شاهرخ انونیم** خلیل سلطان در ماه رمضان بدهکدهٔ « **قوجا مالك** » رفت وبعد از عید فطر در اولین روز ماه شوال از آن مکان به یکی از استحکامات شهر سبز «کش» حرکت کرد واز استحکامات کش - **ده هزار نفر را بفرماندهی شمس الدین - خواجه یوسف - مبشر وارغون شاه**

۱ - سرادق اطواق - همانطور که قبلا خواندیم خزانه بسمرقند حمل شده بود - حافظ ابرو « V . 10 b - خطی Oksf » وعبدالرزاق از مخالفت رستم بطور مختصر بحث کرده اند.

۲ - شاهرخ انونیم خطی ۴۹

باطراف جیحون اعزام داشت . این نیروی بزرك مأموریت داشتند شاه ملك را از آن موضع حساس سوق الجیشی برانند وقایقهای جنگی راکه که از آنها بعنوان پل استفاده میکردند بدست آوردند .

زیر فرمان شاه ملك فقط پانصد سوار جنگی موجود بود . با این حال چون معبر را اشغال کرده بود موقعیتش بسیار خوب بود . بعد از برخورد نیروهای متخاصم جنك سختی درگرفت ولی نیروی اعزامی خلیل سلطان کاری ازپیش نبرد لذا خلیل سلطان حاضر گردید که بارزمندگان معبر جیحون صلح کند (۱) وعلت اساسی این صلح فوری آن بودکه درآن طرف رود جیحون نیروی بزرگی بفرماندهی شاهرخ بمیدان کارزار نزدیك میشد . خلیل سلطان میدانست که از آن نیروی عظیم شکست خواهد خورد واو نمیخواست که در اولین لشکرکشی با شکست مواجه شود برای عقد معاهدهٔ صلح شیخ نورالدین از طرف شاهرخ وارغون شاه وشمس الدین از طرف خلیل سلطان مأمور شدند . شاهرخ پیشنهاد کرد که خلیل سلطان فوراً خزانهٔ تیمور واموال فرزندان خود و امراء لشکر را تحویل دهد و حاکمیت او را رسماً بشناسد . خلیل سلطان با این شرایط موافقت کرد لیکن در سکه هائی که از سال ۱٤۰٥ میلادی بنام خلیل زده شد هیچگونه علامتی راجع بشناسائی حاکمیت شاهرخ درآن

۱ - بنا بنوشتهٔ حافظ ابرو «a 9 - V - خطی - Oksf» و عبدالرزاق معاهدهٔ صلح بین شاهرخ وخلیل سلطان قبل از مراجعت الغ بیك وابراهیم بخراسان صورت گرفته بود .

موجود نبود . در هر حال شاهرخ از جنك صرف نظر کرد و ماوراءالنهر را بخلیل سلطان واگذار نمود البته خلیل غیر از این منظوری نداشت . در موقع اجرای مفاد عهد نامهٔ صلح، مادهایکه مربوط باعادهٔ خزانهٔ تیمور و اموال شاه ملك وشیخ نورالدین وشاهزادگان بود بلااجرا ماند. شاهرخ انونیم ومورخین دیگری که نوشتهٔ ویرا مورد توجه قرارداده‌اند در این مورد سکوت نموده اند . لیکن فصیح که جزو اعضای اعزامی بسمرقند بود دراین باره مطلبی نوشته‌است . گویا این هیئت را حتی بسمرقند راه ندادند و آنانرا تیرباران کردند اعضاء هیئت از ترس جان باسبان خود سوار گردیده بسرعت از جیحون گذشتند (۱)

بقول شاهرخ انونیم علت عدم رعایت مواد عهد نامهٔ صلح از طرف خلیل سلطان، این بود که شاهرخ بعد از انعقاد پیمان صلح بازهم در سواحل جیحون مشغول تدارکات جنگی بود وخودرا آماده میکرد .

شاهرخ مشغول تدارك وآمادگی بودکه محرمانه خبر رسید خلیل ومیرانشاه و ابوبکر باهم متحد شده اند ودر نظر دارند از مغرب ایران بخراسان حمله نمایند واین خبر نقشهٔ شاهرخ را بهم زد . (۲)

شاهرخ فقط از راه لشکرکشی وجنك بسیاست عنودانه ولجوجانه

۱ - فصیح صفحه ۳۹٤

۲ - انونیم دربارهٔ چگونگی افکار شاهرخ مینویسد : . . . محکم غیرت تمام وفتوی ناموس ونام بدان نیت جزم شدند که تاملکت رااز تصرف مخالفان مستخلص نگردانند عنان از صوب مخاصمت نپیچانند وتا آبروی شوریده بختان نریزند از کنار جیحون برنخیزند .

خود ادامه نمیداد بلکه از راه دیپلماسی نیز مشغول توطئه چینی بر علیه خلیل سلطان بود . موفقیتهای شاهرخ از لحاظ دیپلماسی بیشتراز جنك و ستیز بود . حکمران جوان و بی تجربه سمرقند در مقابل این مهلکه سیاسی بسیار عاجز بود و تمام جریانات وپیش آمد های سیاسی را با خوش بینی خود امور عادی تلقی میکرد . او دشمنان سابق خودرا بمحض ابراز کوچکترین عمل دوستانه عفو میکردوامور حساس نظامی رابعهدهٔ آنان واگذار مینمود . در بهار سال ۱۴۰۵ میلادی شیخ نور الدین پیش خلیل رفت و از گذشتهٔ خود اظهار ندامت و پشیمانی کرد . او از طرف شاهرخ مأموریت داشت که با ترصد کامل امور اداری وتشکیلات نظامی خلیل را تضعیف کند . شیخ نورالدین در موقعیکه بسمرقند رفته بودخبر تعرض وگردنکشی « خدایداد » بپایتخت رسید وی مأمور فرو نشاندن آتش انقلاب گردید شیخ نورالدین بجای اینکه برعلیه دشمن اقداماتی بکند شهر اترار را از تصرف «بردی بیك» (۱) خارج ساخت وبکلی اشغال نمود . شیخ نورالدین از اترار با شاهرخ و خدایداد روابط خود را برقرار نمود . درآنسوی سیحون « الله داد » رئیس محافظین قلعهٔ « آشپارا » بعلت روابطی که با خدایداد داشت علم طغیان بر افراشته بود . این شخص پس از مرك تیمور وقبل از عقیم ماندن حمله بچین با جلب رضایت سربازان قلعه راترك نموده(نوزده مارس برابر با ۱۷ رمضان) (۲)

۱ ـ دربارهٔ « بردی بیك » بجلد دوم ظفرنامه صفحات ٦٤٦-٦٦٦-٦٨٥ مراجعه فرمائید .

۲ ـ ابن عربشاه صفحه ۱۸٤

ودر محال «قلانجوق » (۱) موضع گرفت .

خلیل سلطان پس از جلوس بتخت سلطنت ماوراء النهر؛ نامه ای به خدایداد نوشت ودستور داد که تا رسیدن افسر جدید در آشپارا توقف نماید . درهمین موقع بودکه خدایداد یاغی نیز به الله داد تکلیف کرد که بوی ملحق شود الله داد این پیشنهاد را پذیرفت .

باید دانست که تخلیهٔ آشپارا در آن موقع درحکم چشم پوشی از فتح مغولستان بود خدایداد بنا بمقتضیات سیاسی ومصلحت کار قبل ازهر چیز نقاطی راکه قبلا بدستور تیموراز مغولان گرفته بود پس داد وبا آنان روابط دوستانه برقرار ساخت (۲) . ابتداء قلعه ایکه در کنار «ایسیق گول» واقع شده بود تخلیه گردید . الله داد روی مقاصد سیاسی قبل از خروج از آشپارا اختلاف نظرهائی بین ریش سفیدان محل ایجادنمودوبعدشهر را تخلیه کرد . خدایداد والله داد باهم از شنزار «قولو آنیا» گذشته استحکامات سابق تیمور را تصرف نمودند .

الله داد عقیده داشت که مستقیماً ازآن نقطه بسمرقند حمله کنند. اما خدایداد او را از این کار برحذر داشت .

خلیل سلطان ازالله داد محرمانه تقاضا کرده بود که بین او و

۱ ـ ابن عربشاه مینویسد : « از سردترین نقاط ماوراء النهرهمانا قولانجوق بود » شاید همان « عقبهٔ قولان » باشد که محمد سلطان درموقع عزیمت بآشپارا ازآن محل عبور کرده بود « ظفرنامه جلد دوم صفحه ۱۲ »

۲ ـ درباره مفاد پیمان نامهٔ صلح بصفحهٔ ۱۹۰ تاریخ عربشاه مراجعه شود .

خدایداد واسطه شود تا باهم صلح کنند. اللّه‌داد در وحلهٔ اول با تقاضای خلیل سلطان موافقت نکرد وعین نامهٔ اورا به خدایداد نشان داد لیکن بعداً دوست قدیم را ترك گفته پیش خلیل سلطان رفت. در آن موقع شهر خجند وایالت بزرك فرغانه با همهٔ استحکامات در دست خدایداد بود. درماه‌مه، اللّه‌داد در لشکر کشی برعلیه پیرمحمد شرکت نمود. این جنك نیز نظیر نبردقبلی «جنك باشاهرخ» از طرف خلیل سلطان‌آغاز شد. خلیل سلطان بیشتر میکوشید اراضی ساحل شمالی جیحون رابهر ترتیبی که باشد از دست مخالفین بیرون کند.

پیرمحمد ضمن تقاضای تاج وتخت موروثی که قانوناً بدومیرسید از خلیل سلطان استفسار کرده بود که بچه دلیل وباستناد کدام مدرك بر اورنك پادشاهی تیمور تکیه زده است - خلیل سلطان جواب‌داده‌بود: همان‌خدائی که‌به‌تیمور دولت‌وثروت‌داده‌بودبمن هم تاج و تخت پادشاهی را مرحمت کرده است. (۱) شیخ الاسلام عبد الاول میخواسته‌پیرمحمد را بمقدرات خداوندی راضی کند ولی دراین کار موفقیت‌حاصل نکرده بود. بعد ها شاهزاده از اینکه بنصایح شیخ توجه نکرده بود اظهار ندامت میکرده است. (۲)

سلطان حسین که سومین مدعی تاج وتخت بود چون‌در کارخود

---

۱ - « Mir Islama 1 - 361 » این خبررا بتفصیل‌درحافظابرو مطالعه بفرمائید « P . 53 خطی- Ind - Off . P . 60 a , oksf»

۲ - ابن عربشاه صفحه ۱۹۲ و ۲۰۰

توفیقی حاصل نکرده بود بسلطان خلیل ملحق شد (۱).

خلیل سلطان او را بفرماندهی نیروی سی هزار نفری که عازم مقابله با پیر محمد بود منصوب کرد. در میان افسران ارشدی که باهمان نیرو حرکت کردند: اللّه‌داد - ارغون شاه نیز بچشم میخوردند. اردوی اعزامی در ماه مه سال ۱٤٤٥ میلادی (۲) ازسمرقندحرکت کردو بسرعت شهر بلخ را بتصرف خود در آورد. درهمان شهر بود که سلطان حسین همهٔ افسران ارشد را بحضور خواست وپیش چشم آنان دستور اعدام الله داد وارغون شاه را صادر نمود. امراء لشکر ودو فرمانده مغضوب به پای سلطان حسین افتادند ومراتب وفاداری خود را از ترس جان ابراز داشتند. سلطان‌حسین‌پس‌از سان دیدن‌اردوی‌خود خط سیر حرکت‌را عوض کرد وسمرقند را هدف قرار داد.

خلیل سلطان چون از نیت سلطان‌حسین اطلاع‌حاصل کردبسرعت از سمرقند خارج شد ودرششم تیرماه «تموز» (۳) درمحل«جك دالق» واقع در جنوب شهر سبز در مقابل سلطان حسین اردو زد بمحض اینکه

---

۱ - او درپایان ماه رمضان درشهر «انده» بخدمت شاهرخ رفت و ودر اول شوال بحضور خلیل سلطان بار یافت حافظ ابرو:
« Hafiz - Ebrû - Oksf نسخه خطی . P . 43 . B . V . S »

۲ - تاریخ ابن عربشاه صفحه ۱۹۳ - اواسط ماه ذیقعده

۳ - در تاریخ عبدالرزاق - صفحه ۱٦۹: هشتم محرم، ودر نسخهٔ خطی Oksf صفحه ٤٥ فقط کلمهٔ محرم نوشته شده وبالای آن با حروف ۸۱۰ هجری قید کرده اند.

جنك شروع شد الله‌داد وارغون شاه بطرف اردوی خلیل سلطان فرار کردند ـ لشکر سلطان حسین شکست خورد وسلطان خلیل اردوی منهزم را تا بلخ تعقیب کرد وبا اشغال شهر تمام اموال وحتی زنان حرمسرای سلطان حسین را بدست آورد (۱)

سلطان حسین به علی آباد واقع در حومه بلخ رفت وبسلیمان شاه عموزادهٔ تیمور که حاکم «انده» بود ملحق شد .

سلطان خلیل پناهندگی سلطان حسین را بهانه قرار داده با سی هزار نفر به طرف سلیمان شاه حرکت کرد . سلیمان شاه چون یارای مقاومت نداشت بهمراه سلطان حسین بهرات رفت وبخدمت شاهرخ رسید پس از مدتی بنا بتقاضای پیر محمد، سلطان‌حسین بزندان انداخته شد و بامر شاهرخ کاسهٔ سرش را با آتش پر کرده بخدمت پیر محمد فرستادند وجسدش را بدروازهٔ شهر آویختند . (۲)

سلیمان شاه مأمور شدکه برای آوردن میرانشاه و ابوبکر بغرب ایران برود و با خود هدایای زیادی نیز ببرد . لیکن وی بجای اینکه مأموریت خود را انجام دهد بر علیه شاهرخ قیام کرد وکلات را اشغال نمود . سلیمان شاه رسماً اعلام کرد که بامرك فجیع سلطان‌حسین که باو پناهنده شده بود حیثیت وشرافتش لکه دار گردیده است و عدم

۱ ـ این واقعه ووقایع بعدی را شاهرخ انونیم در تاریخ خود نقل کرده‌است .

۳ ـ شاهرخ انونیم صفحه ۹۲ ـ درمطلع السعدین عبدالرزاق بسیار مختصر آورده شده است ـ نسخه خطی Osksf صفحه ۴۷ ـ ۴۵ .

اطاعت وی از شاهرخ هم ازهمان ماجرای ننگین سرچشمه گرفته‌است(۱) برای سرکوبی سلیمان شاه خود شاهرخ حرکت کرد . سلیمان شاه پس از مدافعات رشیدانه مجبور بعقب نشینی شد وبسمرقند متواری گردید (۲)

خلیل سلطان از سلیمان شاه با اینکه روزی دشمنش بودحمایت کرد وفرماندهی صفوف اول اردوی خودرا بوی‌محول نمود . درجنگهائی که بعداً با شاهرخ و پیرمحمد بعمل آمد درآرایش نظامی فرماندهی همان قسمت بعهدهٔ او واگذار شده بود .

پیر محمد قبل از آنکه باسلیمان شاه مواجه گردد بلخ را اشغال وبا شاهرخ ارتباط برقرار نمود . طبق تصمیمات متخذه، شاهرخ لازم‌بود بمحض اشغال شدن بلخ حمله را شروع کند :

شاهرخ روی علل نامعلومی به پیرمحمد اطلاع دادکه فقط در بهار سال ۱۴۰۶ میتواند بوعدهٔ خود وفاکند لیکن قسمتی از نیروی خود را برای‌اطمینان‌پیرمحمدبفرماندهی‌شاه ملك‌حاکم«انده» و«شاپورگان» بماوراء النهر گسیل داشت . شاه ملك موفق شد که با استفاده از قایقها از رود جیحون عبور کند ومرزبانان خلیل سلطان را که در بین آنان افسران سرشناسی نظیر خواجهٔ عیسی و خواجه خضر بودنداسیر نمایند.

الغ بیك که باشاه ملك حرکت کرده‌بود خواجه عیسی‌را بخدمت

۱ حافظ ابرو ـ علت این سرپیچی را بخوبی بیان کرده است :
< Ind . Off . 46 - Oksf خطی P 59

۲ ـ شاهرخ انونیم صفحه ۱۰۰ « در بارهٔ متواری شدن سلیمان به سمرقند »

پیرمحمد وخواجه خضررا بحضور پدرش شاهرخ فرستاد (۱)

نیروی زیر فرماندهی شاه ملك تا «قارشی» و «خزر» پیش‌رفت ومردم آن نقاط راکه غالباً تاجیك بودند جبراً بساحل جنوبی رودخانهٔ جیحون فرستاد .

مردم سمرقند که از موضوع آمادگی شاهرخ و پیرمحمد باخبر بودند بسیار نگران اوضاع بودند در همین موقع بپایتخت خبر رسید که خدایداد هم با مغولان پیمانی بسته ودرشهر تاشکند خود را آماده حمله بسمرقند میکند . سلطان خلیل بدون‌توجه‌بخطرات شمال بسرعت‌بسوی شاه ملك که در حال پیشرفت بود شتافت . خلیل در حال نزدیك شدن‌به رود جیحون بودکه از شمال خبر رسید روابط خدایداد بـا مغولان قطع وآنان بکشور خود مراجعت کرده اند وبدین ترتیب فعـلا خطر شمـال رفع شده است .

خلیل سلطان قویترین قسمت اردو را درکنار خزر نگاهـداشت وسلیمان شاه را باده هزار مرد جنگی‌برامتداد ساحل‌رودخانه فرستاد(۲) سلیمان بمحض وصول بمحل مأموریت شدیدترین حملات را بمحـافظین پلها شروع کرد وقسمت زیادی ازکشتی های دشمن را نابود نمود لیکن تا رسیدن نیروی امیر شاه ملك مدافعین معبر بدفاع پرداختند ودشمن را

---

۱ ـ برای کسب اطلاعات بیشتر بتاریخ حافظ ابرو و عبدالرزاق مراجعه شود .

۲ ـ شاهرخ انونیم صفحهٔ ۱۰۶

مجال تصرف نگذاشتند . چون سلیمـان از نزدیك‌شدن نیروی تازه‌نفس اطلاع حـاصل کرد خلیل سلطان را بیاری خود خواست . پس از آمدن خلیل جنك مختصری بین نیروی وی والغ بیك در گرفت وخلیل سلطان با فرستادن هدایای ذیقیمتی که شامل خرقه ها ـ کمر هـای در نشان ـ سپرهای مرصع ـ خوانچه‌های‌رنگین‌بود از الغ بیك‌تقاضـای صلح کـرد . الغ بیك وشاه ملك با این تقاضا موافقت‌کردند و قـرارداد صلح بین دو نیروی متخاصم منعقد گردید . یکی‌ازمواد قرارداداین‌بودکه خلیل‌سلطان متعهد میشوداموال توقیف شده‌فرزندان شاهرخ‌وسرداران بزرك را بضمیمهٔ خزانهٔ تیمور تحویل دهد . سلطان خلیل پس از امضای قرارداد بسمرقند مراجعت کرد لیکن الغ بیك وشاه ملك برخلاف روح معاهدهٔ صلح بـا نیروی خود پیش پیرمحمد رفتند وبا او در منطقهٔ «گوی تن» (۱)ملاقات کردند. بااین‌عمل مخالف مواد مقـرره صلح باز هم بدست خلیل سلطان بهانه افتاد و از پس دادن امـوال و خزانهٔ تیمور استنکاف ورزید . خلیل سلطان فقط با فرستادن زوجهٔ الغ بیك‌که‌تا آنوقت‌درسمرقند تحت‌الحفظ بسر میبرد موافقت‌کرد. شاه‌ملك در اردوگاه پیر محمد بود که از طرف شاهرخ مأموریت یافت از پیرمحمد تقاضا کند که روز حمله را چهل روز بتأخیر اندازد و منتظر وصول کمك نظامی باشد لیکن این تقـاضـا موقعی بعمل آمد که کار از کار گذشته بود وپیرمحمد دستور حملـه

---

۱ ـ شاهرخ انونیم صفحه ۱۱٤ ـ درحز موقعیت جغرافیائی این‌محل بجلد اول ظفرنامه صفحه ٤٤٣ مراجعه شود .

صادر کرده بود .

نیروهای نظامی پیر محمد بسرعت بخارا را اشغال کرده بسوی سمرقند حرکت نمودند . شاه ملك قلباً با عمل پیر محمد موافق بود و میکوشید با اشغال کردن پایتخت اموال خود و جان مادر پیرش را که در دست خلیل سلطان اسیر بود آزاد سازد . نظریات شاه ملك همیشه مورد توجه پیر محمد قرار میگرفت و از راهنمائیهای وی استفاده میکرد . نیروی مهاجم بسرعت « قارشی » را هم اشغال کرد و قرار بود نیروی شاهرخ هم در بخارا به نیروی پیر محمد بپیوندد . باید دانست که در این عمل عجولانه تنها پیر محمد مقصر نبود بلکه عمل سریع واقدامات اغفال کننده خلیل سلطان که میخواست او را غافلگیر نماید محرك این کار بود . میدان جنك در بیستم شعبان سال ۱۴۰۶ میلادی در نزدیکی « قارشی » واقع شد . بنا بنوشتهٔ شاهرخ اونیم دربادی امروضع پیر محمد در سایه فداکاریهای افراد زیرفرماندهی شاه ملك بسیار رضایت بخش بود لیکن در اثر خیانتکاری شش تن از افسران زبدهٔ وی ، وضع دگرگون شد و جنك بنفع خلیل سلطان تمام گردید - پیر محمد بلخ و الغ بیك وشاه ملك بخراسان هزیمت کردند در همین موقع بود که شاهرخ خود را برای حمله بسمرقند آماده مینمود . الغ بیك و شاه ملك که از مهلکهٔ جان سالم بدر برده بودند در مرغاب خراسان بحضور شاهرخ رسیدند . تصرف سریع قرارگاه پیر محمد و هزیمت وی سرعت عمل و ابتکار عجیب خلیل سلطان را نشان میدهد. همهٔ زنانیکه اسیر شده بودند

مورد لطف و عنایت خلیل سلطان قرار گرفتند . (۱)

خلیل سلطان پس از پایان جنك بخدمت شاهرخ «ایلچی» فرستاد و باو خبر داد که حاضر است بار دیگر راه مسالمت پیش گیرند و سرزمینهای ساحل جنوبی جیحون کلا بوی واگذار گردد ، و منبعد حاکم ماوراء النهر نیروی خود را صرف تعقیب معاندین ومخالفین نماید شاهرخ پیشنهاد خلیل را قبول کرد وقول داد که بمفاد قرارداد صلح صادق و وفادار بماند . شاهرخ علت مزاحمت متواتر خود را تعرضات پیدر پی ارغون شاه و سلیمان شاه باراضی متصرفی خود قلمداد نمود . بالاخره هر دو طرف امراء سرشناس خود را برای انعقاد پیمان صلح بساحل رود جیحون فرستادند . شاهرخ پس از انعقاد پیمان صلح از مرغاب بهرات مراجعت کرد و به الغ بیك وشاه ملك دستور داد یکماه در باد قیس توقف نمایند و بعد بهرات واردشوند . در ماه مه سال بعد دسته جمعی درسرکوبی سید خواجه نامی که یاغی شده بود شرکت کردند . پس از سرکوبی سید نامبرده الغ بیك مأموریت یافت که زیر نظر شاه ملك در مناطقی که بنام « علی بیك خراسانی و علی مؤید خراسانی » (۲) در شمال و مرکز

---

۱ - حافظ ابرو مینویسد : « خلیل سلطان بهادر ازآنجا که لطف اوبود جمله را در حریم عدل ونعیم انصاف مأوی قرار داد» . این نوع توصیف وتمجید از مورخ دربار شاهرخ شایان دقت وتوجه است .

۲ - بنا بنوشتهٔ فصیحی (صفحه۳۹۶) - علی مؤید آخرین امام سربداران بوده است (صفحه۲۱۱- سلاله های اسلام . Lamse Pool) برای شناختن علی بیك بجلد اول ظفرنامه صفحه ۶۶ مراجعه شود ودر صفحه ۱۵ در بارهٔ اعدام وی بسال ۱۳۸۳ میلادی مطالبی مندرج ست .

خراسان واقع گردیده بود حکومت کند . به الغ بیك و شاه ملك دستور صادر شد که زمستان را دراستراباد بگذرانند . (۱)

در این موقع میرزا عمر « فرزند میرانشاه » از مازندران به ایالت خراسان تعرض کرد و شاهرخ در بهار سال ۱٤۰۷ او را مغلوب نمود . از آن ببعد حکمرانی کل خراسان بالغ بیك واگذار گردید . الغ بیك از جام بطوس رفت ودر اواخر سال ۱٤۰۷ میلادی از پدر خواست که برای سرکوبی پیر پادشاه « فرمانروای سابق مازندران » که باردیگر مزاحم خراسان گردیده بود اقدام کند . شاه ملك لشکریان شاهرخ را که برای مقابله با پیر پادشاه حرکت کرده بود در مشهد استقبال نمود و الغ بیك در قوچان بحضور پدر رسید . (۲)

بعد از هزیمت پیر محمد ـ خلیل سلطان اورا تعقیب نکرد (۳) ودرعوض خود را آمادهٔ مبارزه با دشمن شمالی نمود . بغیر از دشمنان اصلی که درحوزهٔ رود سیحون آمادهٔ جنك میشدند تاتارهای آلتین اردو « اردوی طلائی » هم که از سال ۱٤۰٥ پس از تصرف خوارزم تا بخارا رانده بودند برای خلیل سلطان خطراتی ایجاد کرده بودند .

۱ ـ حافظ ابرو (B 74 . V ـ خطی Oksf)

۲ ـ عبدالرزاق صفحه ۱۷٦

۳ ـ بنا بنوشتهٔ ابن عربشاه خلیل سلطان بس از جنك با پیر محمد به « چردالیغ » رفت وتا پایان رمضان درآنجا ماند (صفحه ۱۹۸) باردیگر ازجیحون گذشت وحصار را محاصره کرد . درآنجا نیز مجبورشد با خلیل سلطان صلح کند قرارداد صلح را بتاریخ ۸۰۹ هجری برابر با ۱٤۰٦ میلادی امضاء نمود .

اردوی خلیل سلطان موقعی که بحوزهٔ رود سیحون رسید (۱) شهرهای خجند وشاهرخیه بدون ابراز مقاومت تسلیم شدو مردم تاشکند نیز پس از محاصرهٔ طولانی از فرط گرسنگی وبی آبی تسلیم گردیدند . خلیل سلطان متوجه شمال ماوراء النهر شد وبسرعت پیش راند . در همان حال پیشروی نیروی خلیل سلطان در نقطهٔ « شرابخان » مورد حملهٔ شدید خدایداد و شیخ نورالدین قرار گرفت وتلفات زیادی باردوی سلطان وارد گردید .

شیخ نورالدین برای اینکه با خدایداد روبرو نگردد به « ساعانك » رفت ومستقیماً با خلیل سلطان وارد مذاکره شد . بنا بدرخواست شیخ نورالدین خلیل سلطان « تومان آغا » را که از زنان تیمور بود پیش او فرستاد . حرکت ناگهانی شاهرخ در سال ۱٤۰۷ میلادی موجب شد که خلیل سلطان از لشکرکشی شمال صرف نظر کند . پیر محمد پس ازجنك قارشی « مطابق تاریخ عبدالرزاق ـ چهاردهم رمضان ۸۰۹ هجری » درست یکسال بعد بدست مردی موسوم به « پیر علی تازی » بقتل رسید (۲) ـ

۱ ـ راجع بوقایع بعدی بصفحه ۲۰۳ ابن عربشاه مراجعه شود . تاریخ قطعی این یورش تعیین نشده فقط بالفظ « بعداز شکست پیرمحمد » موضوع را شروع کرده اند .

۲ ـ بنابنوشتهٔ عبدالرزاق ، پیرمحمد ـ قاتل خودرا که ازیك طبقهٔ پست وگمنام بود بالا برد و لقب امیر بدوداد . ـ بنابعقیدهٔ شاهرخ انونیم (صفحه ۷۸) پیر علی تازی درسال ۱٤۰٥ جزو افسران سلطان حسین بود وهمو بوده که سلطان حسین را برعلیه سلطان خلیل تحریك نموده بود . بنابنوشتهٔ حافظ ابرو (B 10 - V - خطی Oksf) وعبدالرزاق صفحهٔ ۱٦۳ کذا ـ پیرعلی تازی پس ازمرك تیمور فوراً خلیل سلطان واترك گفته بیلخ رفته بود

شاهرخ این موضوع را بهانه قرار داده بلخ‌را اشغال کرد (۱) ـ خلیل سلطان باتردید مواظب ومراقب اوضاع بود وبا شك ودودلی به ترمذ آمد ودر امتداد رود جیحون موضع گرفت وتعمیر یك قلعهٔ مخروبه را بهانه قرار داد (۲) . شاهرخ نیز تعمیر قلعه ایکه تیمور بسال ۱۳۷۰ خراب کرده بود پرداخت . بازهم با تمایل طرفین مذاکرات صلح شروع شد . از طرف خلیل سلطان ـ الله داد و از طرف شاهرخ امیر مضراب مأمور مذاکره گردیدند پس از رد وبدل شدن هدایا گفتگو با موفقیت پایان یافت و هردوامیر با لشکریان خود عازم پایتخت خویش گردیدند . شاهرخ این بار نیز از ته دل با صلح موافقت نداشت وبامخالفین ودشمنان خلیل سلطان روابط محرمانه بر قرار کرد ودر خفا برای بدست آوردن ماوراء النهر زمینه سازی میکرد . شاهرخ محرمانه بنارضایتی مردم سمرقند وافسران وافراد اردوی خلیل سلطان دامن میزد وآنان را برضد شاه جوان تحریك مینمود . نارضایتی مردم سمرقند نیز از عدم توجه خلیل بوضع پریشان آنان وقحط وغلای شدید سرچشمه میگرفت . عین همان فلاکت وبدبختی بسال ۱۴۰۷ میلادی در خراسان هم رخداد لیکن شاهرخ مسلط براوضاع بود وبااقدامات مجدانهٔ خودازمرك ومیر اهالی جلوگیری

۱ ـ درحق این واقعه‌وحوادث بعدی بتاریخ حافظ ابرو:
« Ind - Off خطی V - 74 B » وعبدالرزاق صفحهٔ ۱۷۵ ودرخصوص تعمیر قلعهٔ بلخ بنوشتهٔ فصیح صفحه ۳۹۷ و ابن عربشاه صفحه ۲۰۶ مراجعه فرمائید .

۲ ـ ابن عربشاه صفحه ۲۰۵

کرد ومردم را بیش ازپیش بسوی خود جلب نمود (۱) .

خلیل سلطان بدون توجه بحال پریش مردم مشغول آمادگی و بسیج بود وخود را برای فتوحات خارجی آماده میکرد . خزانه تیمور ته کشیده بود ـ مخصوصاً مخارجات مداوم وبیحد و حساب شاه جوان آنرا تهدید مینمود . از طرف دیگر « شادملك » معشوقهٔ‌دربارخلیل‌سلطان بی محابا ازخزانهٔ بادآورده برداشت میکرد و درامور لشکری‌وکشوری مستقیماً دخالت مینمود (۲)

درسایهٔ حمایت و توجه آن زن اشخاص گمنام وخامل الذکری به مقامات حساس رسیده بودند ـ غیر از شاد ملك، زنان‌دیگر حرمسرا نیز در رتق و فتق امور دخالت داشتند مثلا در نتیجهٔ پشتیبانی یکی از « کراچی ها » یعنی زنان مربی شخصی موسوم به « بابا تورموش » به مقام « دستور الممالکی» دربار ارتقاء یافته بود (۳) این شخص باندازه‌ای فریفته وشیفتهٔ منصب خودگردیده بود که از امراء مشهور خلیل سلطان نظیر الله داد واغون شاه‌رانتظار احترام وتعظیم داشت . خلیل سلطان در اثر تحریکات وتلقینات « شادملك آغا » حاضر شدکه زنان بیوهٔ‌حرمسرای

۱ ـ حافظ ابرو : « Ind . Off ـ خطی ـ V . 29 B » و عبدالرزاق صفحه ۱۷۳

۲ ـ شرف الدین یك فصل تمام منحصر باتهامات وارد برزوجه خلیل سلطان نموده است ظفرنامه دوم صفحه ۷۲۰

۳ ـ عنوان « دستورالممالك » درتاریخ‌ابن عربشاه صفحهٔ ۲۰۸ ذکر شده است لیکن درمنابع ایرانی دربارهٔ این شخص اطلاعاتی داده‌نشده‌است

تیمور را بعقد ازدواج سرکردگان وبهادران خود در آورد .

موضوع اعزام « تومان آغا » به پیش شیخ نورالدین حائزاهمیت فوق العاده‌ای بود . خلیل سلطان درمجالس عمومی ودر حضور عموم مردم زنان حرمسرا را بـاصرار تمام باشخاص پست واگـذارمیکـرد . اتهامات زیادی را که ابن عربشاه (۱)در اینمورد بخصوص بخلیل سلطان وارد ساخته کم وبیش درمنابع ایرانی قید شده است .

بنا بنوشته ابن‌عربشاه ـ شاد ملك آغا ـ سوگلی دربارخلیل سلطان با دست خود زنان مشهور تیمور راکه مشاهیر آنان « سرای‌ملك‌خانم » و « توکل‌خانم » بودند‌مسموم کرده بود .

روی همین جریانات بودکه مردم از دستگـاه خلیل سلطان کـه مقدرات مردم بدست زنان دربار و اشخاص متملق پست واگذار شده بود ناراضی شده بودند شاهرخ چنانچه مذکـور افتاد مترصد فرصت بود بـا شیوخ ومتعصبین بخ را مناسباتی برگذارکرده بود واز دور آتش فتنه را دامن میزد .

مورخ دراویش بخارا (۲) در حق روابط محمد پارسا باشاهـرخ روایتی نوشته است ـ خلیل سلطان برای پایان دادن بایـنگونـه روابـط خطرناك ـ بمحمد پارسا تکلیف کرد که برای ترویج دیـن مبین اسلام در

۱ ـ ابن عربشاه صفحه ۲۲۸

۲ ـ رشحات: « Darülf » خطی‌ـصفحه ۲۵۳ : رشحات عین‌الحیات درسال ۹ ۹ هجری ر ۱۵۰۳ میلادی تالیف شده وماده تاریخ آن کلمه ☆

میان صحرا نشینان و خانه بدوشان به « استپ » هـا برود ـ شیخ ایـن پیشنهاد را پذیرفت لیکن اجازه خواست که قبل از رفتن‌بمحل‌مأموریت بزیارت قبور عزیزانش که در بخارا واقع شده بود بدانشهر بـرود . در این موقع شـاهرخ بخلیل سلطان اعلان جنك داد و از او استمزاج کرد که محل میدان را تعیین نمـاید .

شیخ محمد پارسا دستور دادکه این نـامه راقبلا درمسجدجامع بخارا قرائت کردند وبعد بسمرقند ارسال داشتند . ایـن موضوع علاقـهٔ شدید شیوخ بخارارانسبت‌بشاهـرخ نشان میدهد. در بهار سال ۱۴۰۹ـم اردوی خراسان و اردوی سمرقند آمادهٔ نبرد بودند . لیکن طرفین‌جرئت اقـدام بجنك را نـداشتند . برای مطلعین معلوم بود که نیروی‌شاهرخ از طرف بخارا عبور نخواهد کرد زیرا در آن موقع اردوی شاهـرخ در بادقیس وخلیل سلطـان در شهر سبز « کش » توقف‌کرده بود .

دراین زمان خبر رسید که « خدایداد » با استفاده ازموقعیت‌خود ومقتضیـات‌وممـکنات‌موجود‌بتعرض‌شروع کردوشهر «اوراتوپ » را اشغال

☆ « رشحات » است قاعدهٔ منسوب بقرن بعد میباشد لیکن ازآنجا کـه مؤلف‌آن فخرالدین علی پسر حسین واعظ کاشفی است ازیادداشتهائی که‌در ذی‌القعده سـال ۸۸۹ هجری وربیع الثانی ۸۹۳ هجری که مؤلف را توفیق دیدار خواجه عبیداله معروف‌بخواجه احرار شیخ اعظم سلسلهٔ نقشبندیه‌دست داده است جمع‌آوری شده وذکر اسلاف شیخ وتعالیم و کرامات شاگردان اوست مستحق بحث دراین کتات میباشد . یك نسخه ازاین‌کتاب در موزهٔ بریتانیا موجود است که ریو Rieu آنرا شرح مفصل داده است . ترجمه ترکی آن درسال ۱۲۳٦ هجری برابر با ۱۷۲۰ میلادی بچاپ رسیده است .

نموده‌است. خلیل‌فوراً قسمتی‌از نیروی‌خود را برای پیشگیری خدایداد به شمال فرستاد وخود از شهر سبز مراقب اوضاع شد. نیروی اعزامی که از سه هزار مرد جنگی تشکیل شده بود بفرماندهی ارغون شاه والله داد حرکت نمود (۱)

قبل از آنکه نیروی اعزامی دست بعملیات نظامی بزنند باخبر شدند که خدایداد پیش از رسیدن آنان نقاط‌حساس‌ومناطق‌سوق‌الجیشی را اشغال نموده است وبرای سه هزار نفر امید موفقیت خیلی ضعیف ودر حقیقت از محالات است، لذافرماندهان شور کردند و از خلیل سلطان استمداد نمودند. این بار خود خلیل سلطان با چهار هزار نفر بیاری آنان شتافت .

درقریهٔ‌سلطانیه«بنا بنوشته‌ابن‌عربشاه صفحه۳٦۰» یا دهکدهٔ‌شیراز سمرقند «بنا بنوشتهٔ عبدالرزاق» نیروی خلیل مورد حملهٔ‌شدید خدایداد قرارگرفت وخلیل سلطان پس از ابراز شهامت وجلادت‌زیاداسیر گردید.

بعقیدهٔ ابن عربشاه این نقشهٔ خطرناك قبلا میان خدایداد والله‌داد کشیده شده بود. این واقعه بتاریخ سی‌ام مارس ۱۴۰۹ میلادی برابر با سیزدهم‌ذی‌القعده۸۱۱ هجری «عبد الرزاق» اتفاق افتاد. خدایداد بسرعت سمرقند را اشغال و از امراء اردوی خلیل سلطان بیعت خواست. اردوئی که در شهر سبز منتظر مراجعت خلیل سلطان بود همینکه از

۱ - برای کسب اطلاعات بیشتر بنوشتهٔ ابن عربشاه صفحه ۲۰۹ مراجعه شود.

جریانات ناگوار اطلاع حاصل‌کرد بیسر وصدا پراکنده شد. بهمین علت بود که شاهرخ در موقع گذشتن از جیحون وحمله‌بماوراء النهر بامانعی برخورد نکرد وبسرعت پیشرفت نمود .

نیروی شاهرخ با اینکه در بیست ویکم ذی القعده حرکت کرده بود در هفتم ذی الحجه بازحمت زیاد از جیحون عبور کرد. دراین موقع که اردوی شاهرخ از جیحون عبور میکرد قاصدی از طرف خدایداد رسید. امیر فاتح ازشاهرخ‌استمزاج کرده‌بود که آیا موافق‌است‌ماوراءالنهر بمحمد جهانگیر واگذار شود. ضمناً اسارت خلیل سلطان و شاد ملك خانم گزارش شده بود. (۱) - ما از کیفیت پاسخ شاهرخ‌اطلاعی‌دردست نداریم. اما عملیات جنگی بعدی نشان داد که جواب شاهرخ موافق میل خدایداد نبوده است. شاهرخ قسمتی از نیروی نظامی خود را بموازات «هزار» فرستاد وخود وی با بقیهٔ اردو بسوی خوزر یورش برد. وی موقعی که در قرارگاه «گوی - تان» بود شاد ملك آغارا آوردند. در خوزر خبر رسید که خدایداد بهمراه خلیل سلطان سمرقند را ترك گفته است. پس‌ازرفتن خدایدادوخلیل‌سلطان-حفظ‌وحراست حصارودژهای‌پایتخت به الله داد و ارغون شاه وبابا تورموش واگذار گردید. همهٔ آنان زیر نظر شیخ الاسلام عبدالاول کار می‌کردند. بنا بدستور شیخ الاسلام،الله داد و سایر امراء ازجنگ وستیز باشاهرخ صرف نظر نمودند (۲)شاهرخ قبل‌از

۱ - تاریخ فصیحی صفحه ۳۹۸

۲ - بنا بعقیدهٔ عربشاه - صفحه۲۱۱ - شاد ملك خانم هم در سمرقند مانده بود وپس ازعزیمت خدایدادو خلیل سلطان بحضور شاهرخ فرستاده شده بود.

ورود بسمرقند قسمتی از سربازان خود را بفرماندهی امراء مشهور بویژه مربی دوران کودکی خود « علاءالدین علقه کوکل تاش » بپایتخت فرستاد. خود شاهرخ بجام رفت و از طرف همهٔ شاهزادگان که در رأس آنان محمد جهانگیر قرار گرفته بود مراسم استقبال بعمل آمد .

او در بیست وهفتم ذی الحجه بسمرقند وارد گردید ـ الغ بیك فرزند بزرك شاهرخ نیز بهمراه پدر بپایتخت وارد شد . زیرا مقرر گردیده بود که الغ بیك زیر نظر شاه‌ملك سمرقندرا اداره نماید . شاهرخ تا پایان همان سال مشغول رسیدگی بامور اداری ولشکری پایتخت بود و در اواخر سال حکمران جدید بمردم معرفی شد . شاهرخ هنوز در سمرقند بود که شیخ نورالدین بحضور پادشاه شرفیاب شد .

شیخ نورالدین بنا بدستور شاهرخ از اترار بخارا حمله برده ، مغلوب لشکریان خدایداد گردیده بود لذا موقعی هم که بسمرقند وارد شد تك و تنها بود . پایتخت همانطور که بدون خونریزی چهار سال قبل بتصرف خلیل سلطان در آمده بود بدون کوچکترین پیش آمدی بدست شاهرخ افتاد . حکمران جدید با فرمانروای سابق این تفاوت‌را داشت که شاهرخ بر خلاف سلف خود بسیار سختگیر بود (۱) . او امیر ارغون شاه و امیر الله داد را تحت شکنجه قرار داد وخزانه تیمور را مطالبه کرد . چون پاسخ مثبت ندادند بدستور شاه اعدام شدند . یکی ازمامورین

۱ ـ غیراز ابن عربشاه « صفحه ۲۱۳ » فصیح نیزدراین باره مطالبی نوشته است (صفحه ۴۰۱)

کشوری موسوم بخواجه یوسف سمنانی نیز باعدام محکوم گردید . بـه فرمان شاهرخ شدیدترین مجازاتها به باباتورموش داده‌شد ، او رامدتی در هرا معلق نگاهداشتند ولی شخص مزبـور با استفاده از غفلت محافظین خود خویشتن را در آب خفه کرد .

پس ازاشغال پایتخت موضوع زمینهائیکه هنوز درسواحل سیحون در دست محافظین بود فکر شاهرخ را مشغول میداشت . خدایداد پس‌از خروج از سمرقند خلیل سلطان‌را با خود بفرغانه‌برد ودر شهر « اندیجان » که مرکز فرغانه بود بنام وی سکـه زد . خدایداد خود برای یاری از مغولان راه تاشکند را پیش گرفت وبشمال حرکت نمود .

خلیل‌سلطان وعبدالخالق فرزند خدایداد دراندیجان بازماندند ـ فرزند دیگر خدایداد بنام الله داد مأمور حکمرانـی شاهرخیه شد . شاهـرخ میکوشید که خدایداد با رضایت خود بیعت کند لیکن خدایداد نپذیرفت و این امر را منوط بفرستادن شیخ نورالدین بفرغـانه وتسلیم وی بدژخیمان اندیجان کرد . (۱)

آنچه ازوقایع بعدی برمیآید شاهرخ بااینکه می‌توانست باموافقت کردن با این امر آتش فتنه را خاموش کند لیکن از روی جوانمردی بدین عمل ننگین دست نیازید . چون مذاکرات صلح منتج بنتیجه نگردید شاهرخ فرمـان حمله بسوی سیحون صادر کرد . نیروهای شاهرخ دوقسمت گردیدند قسمتی بشاهرخیه وقسمت دیگر بخجند متوجه شدند .

۱ ـ عبدالرزاق صفحه ۱۸۱

خود شاهرخ تابستان را در « اوراتوبد » ییلاق کرد .

ابن عربشاه (۱) در بارهٔ احترامات زیادی که مغولان نسبت بخلیل سلطان ابراز میداشتند مینویسد : در میان تحفی که بخدمت خلیل سلطان تقدیم داشته بودند حتی تخت زرین نیز موجود بود لیکن خلیل سلطان از اینهمه محبت و ارادت نتوانست استفاده کند وبرای جبران شکستهای قبلی از کمك نظامی رزمندگان مغول بهره برداری نماید .

چنانچه مذکور افتاد نیروی نظامی شاهرخ دو قسمت شد ستون اعزامی بشاهرخیه فوری بتعرض پرداخت ومقاومت نیروی خدایداد را که بفرماندهی عبدالخالق از آن شهر دفاع میکرد درهم شکست . خلیل سلطان وعبد الخالق مجبور گردیدند بقلعهٔ « الله‌کوه » عقب نشینی نمایند اما شاه ملك که فرماندهی آن قسمت را عهده دار بود بدون درنك قلعهٔ مزبور را محاصره کرد . چون خلیل سلطان مقاومت رابی نتیجه می دید تقاضای صلح کرد ـ قرار شد شاه ملك از محاصره قلعه دست بردارد ودر عوض خلیل سلطان بامیل خود بخدمت شاهرخ برود . باموافقت شاهرخ مقرر گردید خلیل سلطان خودرا به شیخ نورالدین که از اترار مراجعت میکرد معرفی نماید . خلیل از فرغانه تا اترار امیدوار بود که خدایداد بیاری او بشتابد لیکن خدایداد در دست مغولان که نیازمند کمك آنان بود بقتل رسیده بود .

بنا بنوشتهٔ ابن عربشاه سربریدهٔ خدایداد مستقیماً پیش خلیل سلطان

۲ ـ ابن عربشاه صفحه ۲۱۵

فرستاده شده بود اما بعقیدهٔ عبدالرزاق(۱) بخدمت شاه ملك فرستاده بودند شاه ملك سر خدایداد و الله داد « فرزند خدایداد » را بخدمت شاهرخ فرستاد از این واقعه بخوبی معلوم میگردد که شاهرخیه نیز به تصرف قوای شاه ملك در آمده بود و از حوادث بعدی مستفاد میشود که عبدالخالق تاپایان عمر حکمران سرزمینهای آنطرف سیحون بوده است .

شاهرخ چون از فتوحات سردار خودمستحضر گردید بسوی خجند رفت . وشیخ نورالدین نیزبنا بدستور شاهرخ قبلاازخجند به « آکسلات » و از آنجا بقصد اقامت دائمی باترار حرکت نمود .

درمیان آکسلات واترار در منطقهٔ مشهور « اوزون آقا » شاهرخ وخلیل سلطان با هم ملاقات نمودند . در همین موقع شیخ نورالدین و « آلیك توکل تاش » نیز برای انعقاد پیمان صلح با خلیل سلطان چند فرسنك از اترار خارج گردید بالاخره میان شیخ نور الدین وخلیل معاهده ترك مخاصمه بامضاء رسیدومقرر گردید خلیل سلطان بحکمرانی ری منصوب شد. خلیل تقاضاکرد معشوقهٔ وی « شاد ملك آغا » را که در فراقش اشعار فارسی میسرود (۲) پیش او بفرستند . خلیل سلطان تاآخر عمر حاکم ری بود ووفات وی بتاریخ روز چهار شنبه ۱۶رجب سال ۸۱۴ هجری برابر با ۱۴۱۱ میلادی اتفاق افتاد .پس از مرك خلیل شاد ملك خانم نیز از فرط غم وغصه انتحار کرد . خلیل سلطانی

۱ ـ عبدالرزاق صفحهٔ ۱۸۲

۱ ـ بنا بنوشتهٔ ابن عربشاه صفحهٔ ۲۱۶ ـ خلیل سلطان درفراق یار اشعار فارسی میگفت.

که از سنین اول جوانی قهرمانیها وفدا کاریها ازخودنشان داده بود بقول یکی از مستشرقین اروپائی (۱) بصورت یك چوپان حساس زوود رنج جلوه گر ساختن از عدالت دور است.

راستی جهات «رمانتیك» زندگی خلیل سلطان با «کاراکتر» عمومی آن عهد کمی متباین است.

بنا بمعاهدهٔ دوجانبه از سال ۱٤۰۹ بحرکات جنگی خاتمه داده شد. شاهرخ درموقع عزیمت بهرات حکمرانی ماوراءالنهر را بترتیب ذیر تقسیم کرد: الغ بیك حاکم سمرقند - ابراهیم سلطان فرماندار بلخ - محمد جهانگیر فرمانروای هزار وسالی سرای «واقع درساحل جیحون» احمد فرزند عمرشیخ حکمران فرغانه.

غیر از احمد حاکم فرغانه، همهٔ شاهزادگان زیر نظر افسران ارشد اردوی شاهرخ حکمرانی میکردند. در حقیقت مناطق سابق الذکر با دست امراء ارتش شاهرخ اداره میشدند - ادارهٔ سمرقند بدست افسر با کفایت و مقتدر، یعنی شاه ملك واگذار گردیده بود - الغ بیك نه تنها مجبور بود احترام وصی خود را مراعات نماید موظف بود شیخ الاسلام سمرقند را نیز محترم شمارد. شاهرخ بتاریخ شانزدهم شعبان ۱٤۰۹ میلادی بهرات مراجعت نمود، لیکن با مراجعت وی بازهم آتش فتنه و آشوب در ماوراء النهر شعله‌ور گردید - شیخ نورالدین رقیب سرسخت شاه ملك

۱ - A. Müller. Der. Islam im Morgen Und. Abendlend. II - 313 - Sentimenaler schafer. دراین کتاب خلیل سلطان فرزند عمرشیخ معرفی شده است.

که منصب جدیداورا شنیده بود نتوانست این حقارت راتحمل کند لذا محمد جهانگیر، شاهزاده خردسال راکه حاکم **هزار** تعیین گردیده بود باخود همدست ساخت ودر سال ۱٤۱۰ بسمرقند حمله برد. در پانزده‌ذی‌الحجه همان سال قوای شاه ملك و الغ بیك را در منطقه «**قیزیل رباط**» در هم شکست وآنان را مجبور بعقب نشینی کرد.

اردوی منهزم بکوهستانهای واقع در میان سمرقند وشهرسبز پناه برد و در «**قارا توبه**» موضع گرفت (۱) شیخ نورالدین روز جمعه همان ماه خودرا بدروازهٔ شهرسمرقند «**دروازهٔ شیخزاده**» رسانید لیکن بوی اجازه ورود داده نشد. شیخ الاسلام پایتخت ببهانه اینکه اجازهٔ کتبی از شاهرخ ندارند ازتسلیم شهر خودداری نمودند.

شیخ نورالدین شهر را درمحاصره گرفت وخوددر «**سرای دلگشا**» که در زمان تیمور ساخته شده بود باستراحت پرداخت، بااینحال شهر تسلیم نشد وبدستور شیخ نور الدین محمد جهانگیر از هزار بقرارگاه وی دعوت شد. (۲) لیکن باآمدن خان سابق نیز مردم سمرقند زیر بار

۱- دربارهٔ این واقعه ووقایع بعدی بحافظ ابرو: «Oksf - خطی - 126 B» «Ind. Off - خطی - V 133 B» وتاریخ عبدالرزاق صفحه ۱۸٦ مراجعه فرمائید.

۲ - جملاتی که **حافظ ابرو** از زبان شیخ نورالدین درموقع دعوت محمد جهانگیر اداکرده بسیار جالب است (Oksf - خطی - 126 B):
من این مملکت را از بهر تو گرفته‌ام... وامیرصاحبقران انارالله برهانه بتو وصیت کرده است.

رفتند وپافشاری نمودند، بغیراز پایتخت که هنوز بدست شیخ نور الدین نیفتاده بود برای تمام نقاط واقع بین بخارا وشهر سبز - و سمرقند و اطراف جیحون فرماندهان جدیدی منصوب گردید .

الغ بیك از موقعیت استفاده کرد وبشهر « **کلیف** » رفت . این شهر تا قرن هفدهم مثل امروز در طرف راست رودخانه واقع نشده بود(۱) بلکه در طرف چپ قرار داشت .

امیر مضراب فرمانده شهر **ترمذ** که در اول خدماتی نسبت به خلیل سلطان انجام داده بود بعداً از امرای سرشناس شاهرخ محسوب میشد . شیخ نورالدین شهرهای ترمذ و کلیف را تا آمدن قوای شاهرخ نتوانست اشغال کند .

شاهرخ با نیروی عظیمی در چهارم محرم از هرات حرکت کردو در هفدهم صفر خود را بشهر « کلیف » رسانید . نیروهای اوازسواحل آن شهر و کنار ترمذ بدون مانع از رود جیحون عبور کرد . الغ بیك هم که در شهر کلیف بود بستونهای اعزامی ملحق شد و بسوی **شهرسبز** روانه گشت .

شاهرخ از پشت سر فرزندش، باادوات سنگین جنگی آرام آرام پیش میرفت . همینکه خبر نزدیك شدن قوای تازه نفس شاهرخ باطلاع شیخ نورالدین رسید از محاصره پایتخت دست برداشت وبسرعت مراجعت کرد . شاه ملك از موقعیت شیخ نورالدین استفاده نمود وباردیگر حمله

۱-. V. Barthold Historyi orosenya TurkistanaP. 75

کرد لیکن باز هم شکست خورد و مجبور بعقیب نشینی شد . در اثر این حملهٔ بیموقع تمام اسلحه و ادوات جنگی شاه ملك بدست شیخ نورالدین افتاد شاه ملك بسمرقند رفت اما باندازه ای مورد شماتت و مؤاخذهٔ سران قوم قرار گرفت که از آن شهر بیرون شد . درمیان شماتت کنندگان شیخ الاسلام شهر نیز وجود داشت . شاهرخ پس از اشغال شهر سبز بسمرقند نزدیك گردید. در میان راه **سلطان احمد** با اینکه بیش از پانصد سوار با خود نداشت بنیروی شاهرخ ملحق شد .

در منطقهٔ «**قزیل رباط**» بین الغ بیك وشیخ نور الدین جنك در گرفت (۱) در این جنك محمد جهانگیر هم که همدست شیخ نور الدین بود حضور داشت شاهرخ خود رابمیدان جنك رسانید و بشخصه در کارزار شرکت نمود - با ورود نیرو های شاهرخ، شیخ نورالدین مجبور بعقب نشینی گردید . دو روز بعد از این واقعه سمرقند با نیرو های هرات اشغال شد ویازده روز بعد از آن واقعه، نیز شاهرخ سمرقند راترك گفته وتعقیب شیخ نورالدین را بعهدهٔ شاه ملك واگذاشت .

در موقع رجعت از شهر سبز یك ستون بفرماندهی «**میرزا بیك**» **بهزار** فرستاده شد . در اوایل ربیع الثانی « بنا بنوشتهٔ عبدالرزاق صفحه ۱۸۷ » شاهرخ بهرات رسید .

انقلاب منطقهٔ هزار در عرض مدت بسیار کمی فرو نشانده شد -

۱ - دراین مورد بخصوص، حافظ ابرو مطالب زیادی نوشته است . گویا این واقعه در روز نهم ربیع الاول اتفاق افتاده است

محمد جهانگیر تا پایان عمر « یعنی تا هفتم ذی القعده ۸۳۶ هجری برابر با ۱۴۳۳ میلادی » در آنجا حکمرانی کرد . وی در سال ۱۴۱۴ میلادی با دختر شاهرخ ازدواج کرد (۱) شاه ملك بسال ۱۴۱۱ میلادی بتعقیب شیخ نورالدین پرداخت (۲) الغ بیك نه در این لشکرکشی و نه در لشکرکشیهای بعدی بشخصه شرکت نداشت . شیخ نور الدین در موقع حرکت شاه ملك در «ساوران» اقامت کرده بود . همینکه خبر عزیمت شاه ملك باطلاع وی رسید بدون درنك بمغولان پناه برد . شاه ملك چون از دستگیری رقیب خطرناك خود مأیوس گردید مراجعت نمود لیکن قبل از مراجعت به عبدالخالق حکمران اراضی مجاور مغولستان دستور داد که مراقب شیخ نورالدین باشد . عبدالخالق وظیفهٔ خود را بخوبی انجام داد لیکن روی نظریاتی با اینکه میتوانست شیخ نورالدین را دستگیر نماید فرصت داد تا دوباره بمغولستان متواری شود . او میترسید با اینکار بیش از پیش بر قدرت شاه ملك اضافه شود و در آینده مزاحم خود او هم باشد . همین یك واقعه ضعف و زبونی سلاله تیمور را نشان میدهد . عبدالخالق در همان سال وفات یافت و بجای وی از طرف ملك شاه

۱ - مجلس عقد کنان در تاریخ چهاردهم جمادی الثانی ۸۱۶ هجری برابر ۱۴۱۳ میلادی برگزار گردید . (عبدالرزاق صفحه ۱۹۶) - در نوشتهٔ حافظ ابرو «Oksf - خطی - V - 203 B» تاریخ برگزاری جشن عقد کنان موجود نیست - نسخهٔ خطی Oksff هند با نقل این واقعه تمام شده است.

۲ - بنا بنوشته حافظ ابرو «Oksf - خطی - 153 B» تاریخ لشکرکشی، مصادف با سیزدهم رمضان المبارك بود .

فرماندار دیگری تعیین شد (۱) حاکم جدید با مشکلات زیادی مواجه گردید زیرا خان مغول موسوم به «محمد» از مقتضیات زمان استفاده کرد و به مناطق مجاور مغولستان حمله برد، قوای مغول بفرماندهی شاه جهان برادر «خان» پس از محاصرهٔ «سایرام» تا «قره‌سامان» واقع در نزدیکی اترار پیشرفت نمود . (۲)

شاه ملك یکی از بهادران مشهور خود بنام « شایستم » را برای عملیات غافلگیری با دو هزار مرد جنگی به پشت سر نیرو های مهاجم مغول فرستاد . این عده از « پسکند » حرکت نمود و به «تالاس» یا «ینکی» رفت . نقشهٔ جنك باندازه ای با مهارت طرح شده بود که دو هزار مرد جنگی توانست پانزده هزار مغول را در یك حملهٔ ناگهانی متواری سازد از دشمن دوازده هزار رأس اسب بغنیمت گرفته شد - نصف این غنایم به خدمت شاه ملك ارسال گردید . (۳)

مغولان در نتیجه این ضرب شست از محاصرهٔ « سایرام » دست کشیدند و خود را برای لشکرکشی بعدی آماده ساختند. این بار فرماندهی اردوی مغول با خود «خان» بود. نیروهای مهاجم مغول از یانی «نزدیکیهای اولیاء آتا- مقابل تالاس » و ساوران « شمال سلسله جبال اسکندر » تا

۱ - حاکم جدید موسوم به تیمور ملك فرزند «دولدای» بود (عبدالرزاق)

۲ - ظفرنامه - جلد اول صفحات ۲۳۰ و ۴۹۹ .

۳ - غیر از حافظ ابرو و عبدالرزاق عین همان مطلب در تاریخ فصیحی نیز مضبوط است .

محال « قولان باشی » گسترده شده بود .

شاه ملك چون از عواقب این لشکر کشی بیمناك بود، ازخان مغول تقاضای صلح کرد وقرار داد صلح بین طرفین منعقد گردید . خـان مغول متعهد شد که منبعد از شیخ نور الدین پشتیبانی نکند وباراضی ماوراء النهر دست درازی ننماید . پس از آنکه در سرزمین ماوراء النهر آرامش برقرار گردید ـ شیخ نور الدین از طرف مغولان مأیوس شد و با پانصد سوار تا « ساوران » پیش تاخت (۱)

در شهر « ساوران » شیخ نور الدین باندازه ای طرفدار پیدانمود که شاه ملك موفق نشد آن شهر را اشغال نماید . شهر در محاصره بود ولی شاه‌ملك اسلحه بکار نمیبرد زیرا یکی از زنان تیموردر آن شهر بود .

(گویا « تومان ـ آغا » زوجهٔ سابق تیموردرحصارشهر بوده‌است) .

قرار شد شیخ نور الدین وشاه ملك در نقطه معینی از خارج شهر بـا هم ملاقات نمایند . همینکه شیخ نور الدین تك و تنها بمحل مـوعود رفت و با شاه ملك روبرو گردید ناگاه مردیکه قبلا مأمور شده بود ازکمینگاه بیرون آمد وشیخ نورالدین را بضرب خنجر بقتل رسانید .(۲)

بدین ترتیب آخرین مخالف الغ بیك وشاهرخ در سرزمین ماوراء النهر از بین رفت . ـ شاه ملك بار دیگر بامور جـاری کشور پرداخت و از جنك وجدال فراغت حاصل کـرد . الغ بیك از شاه ملـك

۱ ـ ابن عربشاه درصفحه ۲۰۴ کتاب خود بجای لفظ : ساوران ، ساغناق قید کرده است .

۲ ـ نام قاتل شیخ نورالدین درمنابع ایرانی «هرقدان» ودرتاریخ ابن عربشاه «ارغو داق» قید شده است

سیر شده بود و سیاست روز اقتضـاء میکرد که این امیر قادر وتوانا که تمام امور را قبضه کرده بود از صحنهٔ سیاست مـاوراء النهر طرد شود ـ لذا الغ بیك دائم پی بهانه میگشت ومخصوصاً میخواست از حادثه ننگین « ساوران » که نـامردانه شیخ نور الدین را مقتول ساخته بودند استفاده نماید ـ کشمکش بین دو نیرو شروع شد الغ بیك از طرز رفتار شاه‌ملك بشـاهرخ شکایت کرد و علناً وجود او را در ماوراء النهر غیر لازم اعلام نمود . شاهرخ در اثر شکایات پیدر پی الغ بیك یکی ازامراء مورداطمینان خود موسوم به سیدعلی ترخان را مأمور بازرسی کار های شـاه ملـك درسمرقند کرد .

سید علی ترخان « طرخان » درگزارشی که بحضورشاهرخ تقدیم نمود ـ از شاه ملك بسیار تمجید کرد وشکایات فـرزندش را ناشی از تحریکات مداوم بدخواهان ودشمنان شاه ملك قلمداد نمود . گـزارش مزبور از نظر شاهرخ قانع کننده نبود . خود وی در آخر ربیع الاول آن سال از هرات حرکت کرد و در بیست و یکم جمادی الاول از پل تـازهٔ جیحون گـذشت وبسوی سمرقند روانه گـردید . الغ بیگ با بزرگان سمرقند باستقبال پدر شتافت . شـاهرخ بنیروهای خود دستور داد کـه وارد پایتخت نشوند و در کنار تپه هـای « چوپانیا » در اراضی همـوار «قانی قیل» خیمه‌زنند . شش روزازتاریخ ورود شاهرخ بپایتخت میگذشت که سر بریدهٔ شیخ نورالدین بسمرقند رسید ـ بدستور شاهرخ ـ امیر شاه ملك بخدمت شرفیاب شد وبشدت مورد توبیخ و مواخذه قرار گرفت .

قاتل شیخ نورالدین که الت بی ارادهای بیش نبود بزندان رفت وکیفر دید . شاهرخ تامدتی حاضر نبود روی شاه ملک را ببیند . مجازات این امیر تنها از نظر رفتار خیانتکارانه‌اش نبود بلکه شاهرخ با این سیاست میخواست خویشان و نزدیکان شیخ نورالدین را که از شاه‌ملک نفرت داشتند آماده بمذاکرات صلح بکند . پس از آنکه شاه ملک مورد غضب واقع گردید شیخ حسن برادر نورالدین مراتب وفاداری خودرا نسبت بشاهرخ اعلام کرد بفرمان شاهرخ « تومان آغا » که درساوران ساکن بود بمرکز دعوت شد . بعد از آنکه درمحیط ماوراء النهر آرامش وامنیت برقرار گردید شاهرخ عازم حرکت شد، ضمناً تومان آغا وشاه ملک را هم باخود برد . درراه خبر مرگ خلیل سلطان حکمران ری باستحضار وی رسید. الغ بیگ قبل از عزیمت پدرش باسمت فرمانروای خود مختارسمرقند، مجلس جشنی برگزار کرد وهدایای زیاد بخدمت پدر تاجدارش تقدیم نمود . در این موقع الغ بیگ بیش ازهفده سال نداشت واز اینکه شاه ملک از ماوراءالنهر طرد شده بود بسیار راضی و خرسند بود .

بدین ترتیب بارفتن شاه ملک ـ حکمران جوان ـ فرمانروای سرزمین وسیعی که از شمالغرب بجیحون وساغانک وازشمالشرق بآشپارا محدود میشد محسوب میگشت .

بخش چهارم
حکمرانی الغ بیك ـ وقایع خارجی

....

مطالبی که دراین بخش میخوانید : روابط الغ بیك با شاهرخ ـ شاه‌ملك درخوارزم ـ تصرف فرغانه توسط نیروهای الغ بیك ـ تسلیم شدن کاشغر ـ روابط الغ بیك بامغولان وازبکان ولشکر کشی وی بمغولستان ـ غلبهٔ ازبکان ومتواری شدن الغ بیك ـ آمدن شاهرخ بسمرقند ـ لشکر کشی ساتوق خان و از دست رفتن کاشغر ـ کشتار دسته جمعی مغولان درسمرقند واسیر شدن شاهزاده یونس مغول . حرکات نظامی ازبکان از ۱۴۲۷ میلادی ببعد. مناسبات وروابط تیموریان باامپراطوران چین ـ هیئت اعزامی تبت »

الغ بیك مدت ۳۶ سال « **۱۴۴۷ ـ ۱۴۱۱ میلادی** » درسرزمین ماوراء النهر حکمرانی کرد لیکن در خطبه ها وسکه‌ها نام پدرش شاهرخ ذکر میشد ـ وی چندبار برای ابرازمحبت واحترام نسبت بپدرتاجدارش بهرات رفت (۱)

بنا بر این معاصرین الغ بیگ او را بانظر یکنفر والی واستاندار وامیر مینگریستند . از « **وادی جلانوتو** » سنگنبشته ایکه مربوط به سال ۱۴۲۵ بوده بدست آمده است در این سنگ نبشته الغ بیك با

---

۱ ـ عبدالرزاق ازسیاحتهای الغ بیك درسنوات : ۱۴۱۴ و۱۴۱۷و ۱۴۲۲ و۱۴۲۵ و۱۳۳۴ـم بحث میکند ـ گویامؤلف چهاردفعهٔ اول را ازحافظ ابرو اقتباس کرده است « .. ۴۲۷ ـ ۳۷۹. .. ۲۹۶ ـ ۲۴۷: نسخهٔ خطی ـ Oksf »

القاب : « سلطان زمان - فاتح ملوك الاقوام - ظل الله » یاد شده است (۱)

غیاث‌الدین جمشید کاشی یکی از دانشمندان معاصر الغ بیك در مقدمهٔ کتاب ریاضی که بالغ بیک اتحاف کرده است ممدوح را با اوصاف: « بزرگترین وعادلترین پادشاهان روی زمین - باذلترین و دانشمند ترین سلاطین - صاحب الامم وملل - شاهنشاه عرب و عجم - سلطان مغرب و مشرق . . . الخ » توصیف کرده است (۲)

در ابتداء امر ظاهر کارها نشان میداد که بعد از وفات مؤسس سلسلهٔ تیموریان وحدت وهمآهنگی درمیان ممالك متصرفی ازبین خواهد رفت وشیرازهٔ امور بکلی ازهم پاشیده خواهد شد لیکن برغم این حقایق آشکار شاهرخ پس از چند کرت جنگ داخلی تقریباً حاکمیت خود را درتمام متصرفات تیمور برقرار کرد .

از یک اثر منظوم موجود که در مدح وثنای شاهرخ سروده شده بخوبی بر میآید که جانشینان ونوادگان تیمور بعد ها به گرفتاریها و وتضییقات مادی نیز مبتلا شده بودند - این اثر منظوم را یکی از نوادگان تیمور ساخته است(۳) شاهرخ برخلاف تیمور پادشاهی خود رأی ومقتدر

---

۱ - P . Lerh . Arh Poyezd . Pages : 15 et 26

۲ - کتابخانهٔ عمومی «Dorn» نسخهٔ خطی ۱۳۱ برای شناختن این شخص رجوع شود بفهرست موزهٔ بریتانیا تالیف ربو Rieu و **تذکرهٔ هفت اقلیم** در ذیل کاشان و **حاجی خلیفه** جلد دوم ، و**الشقائق النعمانیه** و **حبیب السیر** جلد دوم جزء سوم .

۳ - **تعشق نامه** : «نسخهٔ خطی موزه بریتانیا. شمارهٔ فیش ۷۹۱۴»
* «Brit .Muz - Add ,'7914 , Rieu,Turk . Man P.289»

نبود ودرحقیقت کشور اورا « گوهرشادآغا » مادر الغ بیک وفرزندان وی وسرداران بزرك اداره میکردند . مردم در زمان شاهرخ تقریباً در رفاه وآسایش بودند علت اینکار را نیز در انتصاب بجای مأمورین فعال و درستکار وطولانی بودن مدت مأموریت آنان باید جستجو کرد . شاهرخ دراوایل کار از لحاظ داشتن « فرمانده کاردان ومقتدر » در مضیقه بود - متأسفانه دونفری هم که درابتداء باین مقام بزرك منصوب گردیدند بزودی عاصی شدند و بعداز دستگیری اعدامشان کردند اما برخلاف آن دو، جلال الدین

---

* همچنین آکادمی علوم ازمیر ۱۹۱٤ - صفحه ۸۰ «P.289» ازمضامین اشعار و تخلص شاعر معلوم میگردد که وی فرزند میرانشاه بوده است «**دنیاده اونون کیمی حکمدار اولدوقجا - میرانشاه اوغلونون ایچین دعاسیدور** » این موضوع را A . N . Samoylovic بمن یادآور شد . اما در جلد دوم ظفرنامه صفحه ۷۳٤ سید احمد ازفرزندان عمرشیخ معرفی شده ودربین اسامی فرزندان میرانشاه چنین نامی بنظر نمیرسد . بااینحال درعبدالرزاق : «موزهٔ آسیا - نسخهٔ خطی شمارهٔ ٥۷٤ - صفحات ٦٥٥ و ٥۷٤ « Darülf » در میان وقایع سال ۸٥۹ هجری جملهٔ زیر بنظر میرسد : **سلطان احمدبن سید احمدبن میرزا میرانشاه . . .**

شاعر شاهرخ را مخاطب قرار داده ضمن گله و شکایت از بیمهری وستمگری معشوقه نتیجه میگیرد :

شهادورونکداجوروظلم و بیداد   بولوب تورسیدی احمد قامهزر

مخصوصاً ابیات زیر بسیار شایان توجه ودقت است :

«ایشتیکیل» ای اولوس نونك پادشاهی   یتیم لارنینك بو گون پشت و پناهی
ریاضت تین‌تن ایچرا قالمادی قان   توکانسه قان تیریك قالغای موانسان
بسی آشفته و حیران بولوب مین   فلك تیك بی سر و سامان بولوب بین
بیدورسین بارچه نینك حالینی ای شاه   عنایت چاغسی دور والله بالله

فیروزشاه از سال ۱۴۰۷ تا ۱۴۴۲ توانست این مأموریت حساس را بخوبی اداره کند. شاهرخ همان اندازه که پابند شرایع وقوانین اسلامی بود به امور نظامی نمیپرداخت وبهمین مناسبت فرمانده کل قوا در امور نظامی استقلال کامل داشت. (۱) در سمرقند نیز کارهای نظامی از طرف الغ بیک بامراء صلاحیتدار واگذار گردیده بود (۲) الغ بیك برخلاف پدر درامور نظامی روش مغولان را مورد توجه قرار داده بود (۳)

امور کشوری هرات از سال ۱۴۱۷ تا پایان عمر شاهرخ بـا دست غیاث‌الدین پیراحمد خوافی (۴) اداره میشد. ناظر مالی و کشوری الغ بیك موسوم به ناصر الدین نصراله خوافی در بیستم تیرماه ۱۴۴۱ وفات یافت. (۵) غیاث الدین خوافی دارای خویشاوندان و اقربای بسیار بود مورخ آن زمان «فصیح» درحق نجابت واصالت آن شخص و رفتار

۱ - درخصوص اختیارات وسیع جلال الدین فیروزشاه بکتاب عبدالرزاق مراجعه شود.

۲ - حبیب السیر خوندمیر

۳ - Tarikh - i Rashidi , engl - Trasl - P. 70

۴ - بنا بنوشتهٔ فصیحی وی درسال ۸۲۸ هجری برابر با ۱۴۲۵ میلادی ازخدمات دولتی معزول ودر سال ۸۲۹ بار دیگر مأموریت سابق را یافت. درسال ۸۴۵ برابر با ۱۴۴۲ میلادی مورد غضب سلطان واقع گردید لیکن از مقام خود معزول نگردید (عبدالرزاق صفحه ۲۵۵ - فصیحی صفحه ۴۳۰)

۵ - درتواریخ فصیحی وعبدالرزاق همان تاریخ مذکور افتاده است درتاریخ حبیب السیر خوندمیر نیز وی ناظر مالی الغ بیك معرفی گردیده است «چاپ سوم صفحه ۲۱۴»

مؤدبانهٔ وی بامردم سخن گفته است (۱) موضوع تبعیت ناظر سمرقند از ناظر هرات معلوم نیست. ازحشمت وشکوه دربارسمرقند وانشاآت عدیدهٔ الغ بیك بخوبی برمیآید که عایدات ماوراالنهر بدربار هرات فرستاده نمیشده است و همه در اختیار وی بوده است. در قلمرو الغ بیك بنام شاهرخ سکه میزدند و بمنسوبین چنگیزخان از هر لحاظ توجه مبذول میگشت.

در زمان خود تیمور اینگونه خانان درظاهر رئیس کل امپراطوری محسوب میشدند ودر ممالك متصرفی در سکه ها و خطبه‌ها بهمراه اسم تیمور نام خان مغول نیز ذکر میگردید. (۲)

خلیل سلطان بر خلاف رسم قدیم « در آن موقع که حکمران سمرقند بود » خان خانان را از میان سلالهٔ تیمور انتخاب کرد لیکن بمحض

۱ - عبدالرزاق مینویسد: «... اومردی اصیل و بزرگزاده بود و با مردم معاش نیکو داشت - بغایت ضابط و کافی و امین بود...».

۲ - درنوشته های فصیح پیوسته بعبارت: «شاهرخ بهادرخان» مصادف میشویم «مثلا بصفحات ۳۸۸ و ۳۹۳ مراجعه شود» همچنین «بایسنقر بهادرخان» به «صفحات ۳۹۰ و ۴۵۱ رجوع شود» حافظ ابرو «نسخهٔ خطی Oksf صفحه ۴۳۰» در حق سیورغتمش خان عین همان عبارت راذکر میکند. درتعشق نامه «Brit - Muz - Add - 7914» ... الغ بیك خان - شاهرخ خان نوشته است.

در دیوان شاعر چغتائی موسوم به لطفی «A . Z . Walidi» سال ۱۹۱۴ - صفحه ۲۳: الغ بیك خان ذکرشده است

رقاقی: «Brit - Muz - Or . 2049» ... بر خلاف منابع مذکور شاهرخ بیك ...

خاتم دورهٔ حکمروائی وی خود بخود مقام «خانی» محمد جهانگیر نیز منتفی گردید .

در زمـان شاهرخ ـ از مغولان در هرات کسی «خان» انتخـاب نشد . در بعضی موارد شعراء ومورخین خود شاهرخ وفرزندانش را «خان» تسمیه میکردند (۱) . لیکن برای پذیرش این لقب مهم بـرای فرزندان تیمور هیچ نوع دستاویز ومبنائی موجود نبود . هرگاه تیموریان رسماً این لقب را قبول میکردند برای خانان مغول ساکن سمرقند وبـلاد دیگـر امکان خود نمائی باقی نمیمـاند .

برخلاف زمان تیمور، خانان مغول درلشکر کشیها شرکت نمیکردند وبر عکس در محوطه‌ایکه مشهور به « حیاط خان » بود آنان را تحت نظر میگرفتند .

این محوطه در بهترین وزیباترین نقطـهٔ شهر واقـع شده بود .
تاریخ نویسانی که در بارهٔ تیموریان مطالبی نوشته اند از این خانان ذکری ننموده اند . حتی از آوردن اسامی آنـان خود داری کرده اند بنـوشتهٔ انونیم اسکندر «معین الدین نطنزی» بعدازوفات سلطان محمود خان فرزند ابو سعید بجای وی نشست .

در فاصلهٔ مدت زمانی که این مورخ مشغول تدوین کتابش بـوده (۱۴۱۴ ـ ۱۴۰۹) زنده بودن ابوسعید کاملا معلوم است (۱) لیکن انونیم

۱ ـ به« Sprav . Kn . Semarkand obl V I , 255» و «Tarikhi - Rashidi . engl - Transl k . 73» مراجعه شود .
۲ ـ «موزهٔ آسیا ـ 263 - Brit - Muz . V » .... اکنون ابوسعید نام پسری دارد وتاغایت درقید حیات است . ..

اسکندر در حق خان مغول بودن ابوسعید یانبودنش هیچگونه اطلاعاتی در دسترس ما نگذاشته است .

بنا بنوشتهٔ محمد حیدری « صاحب تاریخ رشیدی » در سـال ۱۴۲۸ میلادی خانی که در سمرقندمیزیسته «ساتوق خان یاصادق خان» نـام داشته است . در حق این شخص نیز اطـلاعـات مـا جامع نیست . الغ بیك د همـانسال این خان را بمغولستان فرستاد ومغول دیگری را بجای وی تعیین کرد . (۱)

درلوحهٔ شاه زین الدین که وقایع سال ۱۴۲۴ میلادی برابر بـا ۸۳۸ هجری در آن ضبط شده است عبد العزیز فرزند خردسال الغ بیك(۲) با عنوان خانی توصیف گردیده است . کیفیت انتخاب « خان » در میـان مغولان بسال ۱۴۴۹ ببعد مربوط است ونام خان انتخاب شده بهیچ‌وجه ذکر نمیشود .

الغ بیك مانند تیمور بمناسبت قوم وخویش بودن بـا مغولان لقب « کورکان » داشت . این عنوان را نه خود شاهرخ ونه فرزندان دیگرش نداشتند . همسر اول الغ بیك از طرف مادر منسوب به « ازبك خان » ودختر محمد سلطان بود . الغ بیك خود رامستحق داشتن لقب« کورکان» میدانست .

۱ ـ Tarikh - i - Rashidi , engl, Transl - P . 72
۲ ـ Sprav - Kn . Samarkand obl . IV. otd IV P : 178 et page 550

دختری که از همسر اول الغ بیك بسال ١٤١٢متولد گردید مانند مادرش « خانزاده » نامیده میشد (١)

دختر محمد سلطان (٢) بیش ازخود الغ بیك به لقب « گور کان» اهمیت میداد . تاریخ ازدواج الغ بیك بااین زن مغولی معلوم نیست . در تاریخ حافظ ابرو هم که پیش از سال ١٤١٧نوشته‌شده‌است(٣)الغ‌بیك با لقب « کور کان » یاد شده است .

الغ بیك غیر از هرات که هرچند سال یکبار بملاقات شاهرخ میرفت سایر ممالك امپراطوری را از نزدیك ندیده بود .

در موقع لشکر کشی شاهرخ، فرزند کمك نظامی میکرد لیکن در جریانات لشکرکشی بممالك همجوار بشخصه شرکت نداشت . پس از استقرار نظم و آرامش در خطهٔ ماوراءالنهر اولین هدف الغ بیك‌راندن ازبکان بود که بعد از مرك تیمور خوارزم را اشغال‌نموده بودند. درآغاز سال ١٤١٣ میلادی این موضوع بطور موقت بالشکرکشی شاه ملك و اعزام نیرو از ماوراء النهر حل شد (٤) شاه ملك درآن‌موقع بمناسبت انقلابات و کشمکشهای داخلی در خوارزم با هیچ نوع مقاومتی روبرو

١- عبدالرزاق (صفحه١٢٥١) : خانزاده بیگم - کذا فصیحی «صفحات: ٤٠٤ - ٤١١ - ٤١٧ »

٢ - درحق همسران الغ بیك به حبیب السیر خوندمیر صفحه ٢١٩ مراجعه شود.

٣ - حافظ ابرو : «نسخهٔ Ind- Off - V - 48 a» : **امیرزاده الغ بیك گورکان**

٤ - حافظابرو : (نسخهٔ خطی Oksf - Page 219) عبدالرزاق صفحه ١٩١

نگردید وپس از استقرار نظم بهرات مراجعت کرد . بعد خود شاه ملك باستانداری خوارزم منصوب‌شد وتاسال ١٤٢٦-م (سال وفات) درآن‌سمت انجام وظیفه می کرد . پس از مرك شاه ملك بادر نظر گرفتن سوابق درخشان وی فرزندش بهمان مقام رسید .

شاه ملك بر خلاف الغ بیك در مواقع لشکر کشی شاهرخ محل مأموریت خود را ترك میگفت ودوشادوش سربازان حکمران هرات در جبهات جنك تلاش می کرد . الغ بیك ، با شاه ملك نیز روابط دوستانه برقرار نموده بود . درسال ١٤١٨ میلادی در بارهٔ کمك نظامی شاهرخ بشاه‌ملك، واعزام نیروهای جنگنده بخوارزم مطالبی موجود است .

درسال ١٤١٩-م الغ‌بیك به بخارا رفت و در آن موقع شاه‌ملك‌برای عرض مراتب وفاداری وصمیمیت خود توسط مأمورین هدایای زیادی‌به حضور شاهزاده تقدیم نمود . (١)

در نبرد سال١٤١٣ میلادی که جنك‌سختی‌میان **شاهرخ‌واسکندر** درگرفته بود الغ بیك فیلان زیادی از سمرقند بعنوان کمك‌نظامی‌فرستاد.

در مرزهای خوارزم وماوراءالنهربرای حفظ انتظامات‌سرحدات از طرف الغ بیك وشاه ملك قسمتی از قوا متمرکز گردیده بود (٢)

الغ بیك ، **شاهزاده‌احمد** حکمران فرغانه را بیهانهٔ مشاوره به

١ - حافظ ابرو (صفحه ٣٢١) - عبدالرزاق (صفحه٢١٤) - الغ بیك درسال ١٤١٧ در هرات بوده وبمناسبت ورود محمد جهانگیر وشاه ملك به پایتخت مجلس جشنی برگزار کرده بود (عبدالرزاق صفحه ٢٠٩)

٢ - عبدالرزاق (صفحه ١٩٦)

سمرقند احضار نمود لیکن احمد از ترس سوء قصد جواب رد داد ـ الغ بیك برای حفظ شخصیت خود یکی از امراء خویش موسوم به «**بایزید پروانچی**» را برای مذاکره به **اندیجان** اعزام نمود ـ احمد قول داد فرزندش را برای ادامه مذاکرات بسمرقند بفرستد (شخصیکه خود بیش از سی سال نداشت چگونه میتوانست دارای فرزند بالغی باشد ؟) بهر صورت باین وعده هم وفا نشد بنا براین الغ بیك بفرغانه حمله کرد وسلطان احمد در حالیکه نیروهای مهاجم را زیر آتش قاروره وسنگهای آتشزای منجنیق گرفته بود به کوهستانهای صعب العبور عقب نشینی کرد ـ الغ بیك **اخسی** و **اندیجان** را اشغال نمود و بعد از تعیین دو نفر از امراء مورد اعتماد خود بحکمرانی آندو ولایت بسمرقند مراجعت کرد .

پس از مراجعت الغ بیك ، سلطان احمد بااستفاده از کمك نظامی مغولان، اراضی ازدست رفته را دوباره اشغال نمود . وی اردوی پراکنده الغ بیك را در منطقهٔ «**اوش**» تار ومار نمود اما از تصرف «اندیجان» خود داری کرد . مغولان بعد از غارت فرغانه بمغولستان مراجعت کردندو سلطان احمد نیز در کاشغر اقامت اختیار نمود (۱) معلوم نیست الغ بیك بسائقه حس جاه طلبی میخواسته فرغانه را از چنگ احمد خارج کند و یا بنا بتشویق پدرش شاهرخ که خود در آن زمان مشغول جنگ وجدال بایکی از فرزندان عمر شیخ بود باین عمل دست زده بود . در هرصورت

۱ ـ حافظ ابرو : « نسخه خطی Oksf - 219 » ـ عبدالرزاق صفحه ۱۹۸

شاهرخ در این باره اورا مورد سرزنش قرار نداد ومسئولیتی ازاین لحاظ متوجه او نکرد .

درسال ۱٤۱٤ـم الغ بیگ برای دیدار پدر بهرات رفت ودرکنار تخت پدر دوشادوش برادرش **بایسنقر** سرپا ایستاد ـ « بایسنقر در مواقعی که شاهرخ از هرات خارج میشد زمام امور پایتخت رابدست میگرفت» (۱)

بنا بنوشتهٔ مورخین شاهرخ بوجود این دو فرزند لایق وبرازنده مباهات می کرد. بهرحال این مطلب برائت ساحت الغ بیگ وعدم مسئولیت وی را در ماجرای فرغانه بخوبی نشان میدهد . درماه مه ۱٤۱٥ میلادی شاهرخ (۲) توسط یکی از افراد احمد سلطان که جزو اسرای جنگی دستگیر شده بود نامه ای بکاشغر فرستاد ـ دراین نامه شاهرخ ضمن اظهار بی اطلاعی از واقعه ۱٤۱٤ـم وامیدوار ساختن احمد بمراحم شاهانه اورا بهرات دعوت نمود (۳)

در بهار سال ۱٤۱٦ (٤) احمد بجای خود جانشینی انتخاب کرد واز کاشغر بهرات رفت . شاهرخ در خصوص تحویل پست حکمرانی فرغانه هیچگونه صحبتی با احمد نکرد ـ لیکن او را پس از مدتی توقف در هرات باتهام اغوا وتحریك شاهزادگان حاضر در پایتخت دستگیر و

۱ ـ حافظ ابرو : (صفحه ۲٤۸) ـ عبدالرزاق (صفحه ۲۰۱)

۲ ـ شانزده ربیع الاول ۸۱۸ هجری

۳ ـ حافظ ابرو (صفحه ۲٥۸) ـ عبدالرزاق (صفحه ۲۰۳) ـ فصیحی (صفحه ٤۰۷)

٤ ـ حافظ ابرو (صفحه ۲۸۱) ـ عبدالرزاق (صفحه ۲۰٦)

زندانی ساخت ـ شاهزاده بعدها موفق شد بخانهٔ خدا مشرف شود و بنا باطلاعات تاریخی بار دیگر بایران مراجعت ننمود .

سیزده یا چهارده سال بعد حافظ ابرو در نوشته های خود نام اورا جزو اسامی مردگان ذکر میکند (۱) جانشین **احمد در** کاشغر شخصی موسوم به **شیخ علی توغائی** بود وی از سال ۱٤۱٦ ـم باالغ بیگ وارد مذاکره گردید ـ الغ بیگ شیخ مزبور رااز مقام خود معزول کرد و دو نفر از امراء باکفایت خود موسوم به **صدیق** و **علی** را بجای وی بفرغانه اعزام نمود . **شیخ علی توغائی** نیز بعد از تسلیم شهر بسمرقند آمد (۲) الغ بیگ در همان سال (۱٤۱٦ـم) در رأس سربازان خود در سواحل سیحون دیده میشد . وی در هفدهم مارس (برابر باهیجدهم محرم) از عقب شاهرخیه رودخانه راگذشت وچند روزی درآنطرف ساحل سیحون توقف کرد .

در این موقع از وقایع واتفاقات خوارزم اخباری جسته وگریخته باو رسید (یکی از فرزندان توختامیش خان موسوم به **جبار بردی** به تخت سلطنت نشسته و **چنگیز اوغلان** از یاران قدیمی تیمور متواری گردیده است)

۱ ـ حافظ ابرو (صفحه ۲۸۱) : **احمد وپدرش عمر شیخ طاب ثراهما** . . . عنوان احمد در تاریخ حافظ ابرو وعبدالرزاق میرزا نیست، بلکه « **امیرك** » ذکر میشود . در بعضی موارد عناوین : میرزا وامیرك باهم آورده شده است .

۲ ـ حافظ ابرو (صفحه ۲۸۸) ـ عبدالرزاق (صفحه ۲۰۷) ـ فصیحی (صفحه ٤۰۹)

الغ بیگ فوراً بسمرقند مراجعت نمود (۱) وخود را برای حمله بازبکستان آماده کرد . در ماه مه سال ۱٤۱۹ـم (آخر ربیع الثانی) نوه **اوروس خان** « کسیکه با تیمور لنك جنگها کرده بود » موسوم بشاهزاده « **بوراق اوزبك** » به الغ بیك کمك کرد و در جنگهای وی شدیداً مظاهرت به خرج داد(۲) بمناسبت همین خدمت صادقانه از طرف الغ بیك بداروغگی سمرقند منسوب گردید. بعدها شخص دیگری بجای وی تعیین واز وجود او در میادین جنگ استفاده شد .

تعیین داروغهٔ جدید وشرکت « **بوراق اوزبك** » در لشکرکشیهای خارج، طولانی بودن مدت لشکرکشیها را نشان میدهد ـ قوای نظامی در اول شعبان از سمرقند حرکت کرد ودر چهاردهم شعبان از نزدیکی های « **چی ناز** » گذشت و در « **بور** » از حوالی تاشکند خبر پراکنده شدن نیروهای نظامی اوزبکان باطلاع الغ بیك رسید (۳) و عین خبر از طرف تجار وبازرگانان تأیید گردید. بنابرین الغ بیك از لشکرکشی صرف نظر کرد ودر دوم شوال بپایتخت مراجعت نمود ـ بایداعتراف کرد که دراین پیروزیها مساعدت ها ومعاضدتهای « بوراق » بی اندازه مؤثر بود . .

در سال ۱٤۲۳ میلادی زمانیکه شاهرخ در **بادقیس** بود خبر

۱ـ در نوشتهٔ انونیم اسکندر (صفحه ۲۰۷)وحافظ ابرو صفحه ۲۷۸ـ هیجدهم صفر

۲ ـ حافظ ابرو (صفحه ۳۱۹) ـ عبدالرزاق (صفحه ۲۱۳)

۳ ـ دراین مورد وبعضی موارد دیگر کشور ازبکان با عبارت « **تغماق** » یاد شده است

موفقیت « بوراق » (۱) در خوارزم، وبدست گرفتن زمام امور قسمتی از اردوی خان ازبکان موسوم به « محمد خان اوزبك » باطلاع وی رسید. خبر موفقیت کامل بوراق وجلوس بتخت سلطنت موروثی دراوایل سال ۱٤۲٥م.در سمرقند بهالغ بیك اطلاع داده شد.

الغ بیك بادر نظر گرفتن سوابق درخشان بوراق ومساعدتهائی که در حق وی مبذول داشته بود از طرف ازبکان موقتاً خاطر جمع شد وبسوی مغولان متوجه گردید. در این سالها همانطور که ازبکان از نظر داخلی مشغول خود بودند، در بین مغولان نیز ناراحتیهائی بوجود آمده بود.وضع داخلی مغولستان بوسیلهٔوالی کاشغر بسمرقنددائماً گزارش میشد.

درسال ۱٤۱٦ـم ازطرف خان جدید مغول«جانشین محمدخان» (۲) موسوم به « شمس جهان اوغلو » نمایندگانی بدربار سمرقند رسید. الغ بیك زمستان سالهای ۱٤۱۷ و ۱٤۱۸ را در منطقهٔ« چرچق» گذرانید ودر همانجا عده ای از اسرای جنگی ازبکان را آزاد کرده بسمرقند مراجعت نمود (۳) ـ در ماه مه آنسال خبر قتل خان مغول منتشر گردید ووالی کاشغر در بارهٔ این قتل وموفقیت ویس خان گزارش مفصلی بالغ بیك ارسال نمود.

خان جدید « ویس خان » نیز برای اظهاردوستی وابرازصمیمیت

۱ ـ حافظ ابرو «صفحه ٤۱٤» ـ عبد الرزاق (صفحه ۲۲۹)
۲ ـ حافظ ابرو (صفحه ۲۸۹) ـ عبدالرزاق (صفحه ۲۰۷)
۳ ـ حافظ ابرو (۲۹٦) ـ عبدالرزاق (صفحات ۲۰۹ و۲۱۲)قیشلاق الغ بیك بیست ویکم رمضان ۸۲۰ ﻫ ومراجعت بسمرقنداول محرم۸۲۱هجری

ومودت هیئت حسن نیت بدربار سمرقند فرستاد واین هیئت در اواخر سال بخدمت الغ بیك رسید. الغ بیك نیز برای ابراز صمیمیت متقابل، اسرای مغول راکه درقلعهٔ سمرقند زندانی بودند آزادکرد (۱)

در سال ۱٤۱۹ « جوکی » فرزند هفده سالهٔ شاهرخ با شاهزاده خانم ازدواج نمود (۲) ـ در همان سال باز هم خبر انقلابات داخلی مغولستان در خارج انتشار یافت (۳) جریان امر این بود که امیر دوغلات برعلیه ویس خان قیام کرده بود ـ محتمل است که آتش انقلاب از طرف الغ بیك یا والی کاشغر دامن زده میشد ـ درپایان آنسال خدایداد « امیر انقلابی دوغلات » نمایندگان خودرا بسمرقند اعزام نمود. آنان در اردوی جنگی الغ بیك که برای مقابله باآلتین اردو «اردوی طلائی» حرکت کرده بود شرکت نمودند (٤)

درسال ۱٤۲۰ میلادی برای اشغال مقام خانی بین شاهزاده شیر محمد و ویس خان مجادلات خونینی در صحاری مغولستان درگرفت.

۱ ـ عبدالرزاق (صفحه ۲۱۲) ـ حافظ ابرو (۳۱۳)ـ فصیحی(٤۱۱)
۲ ـ حافظ ابرو (۳۱٦) ـ عبد الرزاق (۲۱۳) = دراین دو ماخذ تاریخی مینویسد : شاهزاده خانم مغول باپدرش محمد خان آمده بود لیکن آنچه ازفحوای کلام مورخین برمیآید درآن زمان محمدخان زنده نبوده است . ـ الغ بیك عروس خانم رادرساحل سیحون درمحلی موسوم به«چپی ناز» استقبال کرد (حافظ ابرو : صفحه ۳۲۰ ـ عبدالرزاق : صفحه ۲۱۳)
۳ ـ بنا بنوشتهٔ حافظ ابرو (۳۱۹) دوازدهم رجب. کذا میرخوند اما درنسخهٔ خطی « Darülf » (L 1291 ـ شمارهٔ فیش۲۹۱ ـ صفحه۲۰۹) آخررجب .
٤ ـ حافظ ابرو (صفحه ۳۲۰) ـ عبدالرزاق (صفحه ۲۱۳)

در میان این گیرودا نمایندگان الغ بیك و تیموریان وارد مغولستان گردیدند (۱) . از طرف خدایداد بنمایندگان خارجی تأمین جانی داده شد (۲) . الغ بیك درجمادی الثانی سال ۱٤۲۰ میلادی درعین حال که خود را آمادهٔ حمله بمغولستان میکرد بمساعدتهای خدایداد نیزپشتگرم بود . لیکن الغ بیك در همانسال نیز از نقشهٔ حمله بمغولستان صرف نظر کرد عده‌ای ازامراء مغول « از جمله ملك اسلام که بعداً بیاید » با وی روابط نزدیك ودوستانه برقرار نمودنـد البته این تصمیم ناگهانی علـل دیگری نیز دربر داشته که فعلابرای‌ما معلوم نیست .

در اواخر سال ۱٤۲۰ میلادی الغ بیك از روی اجبار ده هزارنفر از لشکریان خود را برای شرکت در اردوی هرات بخدمت پدر اعـزام نمود ودرهمان‌موقع نیزاطلاع حاصل کردغائله‌مغولستان بنفع « ویس خان » پایان یافته است . بعد از مراجعت الغ بیك ـ شاهزاده مغلوب شیر محمد همراه امراء خود بسمرقند وارد گردید وچند روز بعـد صدر الاسلام نیز بخدمت رسید (۳)

۱ برای کسب اطلاعات بیشتر بمتن وترجمه :
Katrmer ; Not et extr ; XIV . P . 308 , 341 -837- 426

۲ ـ حافظ ابرو (۳۸٤) ـعبدالرزاق(صفحات ۲۲٤و۳۸۸) و ترجمهٔ :
Katrmer Tekst P 3 09

۳ ـ حافظ ابرو (صفحه ۳٤۳) در یکی از روزهای ماه رجب ـ مطلع السعدین عبدالرزاق (صفحه ۵۱۸) . در روز سوم شعبان پناهنده از طریق کاشغر بسمرقند وارد شد . قبل‌ازشرکت الغ بیك درلشکر کشی شاهرخ (در جمادی الثانی) گل محمد خدایداد و جهانشاه‌بن کرم الدین در سمرقند بودند (حافظ ابرو صفحه ۳٤۱ ـ عبدالرزاق صفحه ۲۱۸)

الغ بیك مدتی ازشاهزاده‌شیرمحمد بعنوان پناهندهٔ محترم‌پذیرائی گرم بعمل آورد لیکن بعد او را تحت فشار قرار داد کـه بمغولستان بر گردد (۱) در سیزدهم ذی الحجه در اثر اصرار شیر محمد، الغ بیك او را مخیر گردانید که بهر کجا میخواهد برود (۲) شیرمحمد این بار بـا مساعدت و کمك نظامی مأمورین مرزهای مغولستان و ماوراء النهر موفق گردید ویس خان را از مغولستـان طرد کند و بمقام خانی مغولان برسد این خبر در ششم جمادی الأول ۸۲٤ هجری برابر با ۱٤۳۱ میلادی بـه اطلاع الغ بیگ رسید . (۳)

در تاریخ تیموریان ـ موفقیتهای بسیار نظامی بسال ۱٤۲۱ منسوب است . گویا تیموریـان در مرزهای مغولستان پیشرفتهائی کرده بودند .

در اواخر سال ۸۲۳ هجری یا اوایل ۸۲٤ هجری برابر با ۲۱ ـ ۱٤۲۰ میلادی از کاشغر خبر فتح قلعهٔ محکم « روح » بسمرقند رسید. در هفتم شوال ۸۲٤ هجری والی اندیجان برای عرض گزارش حضوری نمایندگانی به سمرقند فرستاد بدین ترتیب الغ بیگ موفق گردیددررأس

۱ ـ الغ بیك فراریان را بآنسوی سیحون میفرستاد . درپیروحکایت مختصری که در تاریخ عبدالرزاق مضبوطاست . حافظ ابرو حکایت‌مفصلتری نقل کرده است .

۲ ـ الغ بیك درسیزدهم ذی الحجه برای رفتن صدرالاسلام و ملك اسلام به‌کاشغر ودر شانزدهم همان ماه برای مراجعت شیرمحمدمساعدت کرد. (حافظ ابرو صفحه ۳٤٤ ـ عبدالرزاق صفحه ۲۱۸)

۳ ـ بعقیدهٔ عبدالرزاق (صفحه ۲۲۳) ششم جمادی‌الاول ۸۲٤هجری وبنا بنوشتهٔ حافظ ابرو (صفحه ۳۷۵) شانزدهم جمادی الثانی‌آن سال .

دو دولت همسایه که از خانه بدوشان وصحرانشینان تشکیل یافته بودند دو نفر از اشخاص مـورد اطمینان خود « بوراق خان و شیر محمد » را قرار بدهد. اما امیدواری الـغ بیگ خطـا بود زیرا همانطـور که توختمامیش خان برخلاف میل تیمور از آب در آمد. خانانیکه بکمک وپشتیبانی وی در رأس حکومتهای مغولستان وخوارزم قرار گرفته بودند بروی ولینعمت خود شمشیر کشیدند. شیر محمد بااینکه متعرض اراضی مـاورا النهر نمیشد خود را متبوع الغ بیك هم نمیشناخت(۱). بالاخره الغ بیك این موضوع را بهانه قرار داده بمغولستان لشکـر کشید (۲) - یکی از افسران ارشد اردوی الغ بیك موسوم به علی از تبار «بکریت» در کاشغر مأموریت داشت درسال۱٤۲۳ـمفرزند آن افسر بمغولستان متواری گردید - الغ بیك جداً استرداد اورا ازمغولان خواست.

طرف مذاکره الغ بیك در آن موقع شیر محمد نبود بلکه وی از صدر الاسلام که یکی از بزرگان مغولستان بود این تقاضا را میکرد. از تاریخ تیموریان حکایاتی که در این باره نوشته شده است بخوبی برمیآید که صدر الاسلام ویکی دیگر از بزرگان مغول موسوم به «ملك اسلام» صاحبان «التون گول» بودند (۳) صدرالاسلام مغول درسال۱٤۳٤میلادی

۱ - حافظ ابرو (صفحه ٤۱۸) - عبدالرزاق(صفحه ۲۳۰)ازمضمون نامه های شیرمحمد - عدم اطاعت وانقیاد او مستفاد میشود

۲ - برای کسب اطلاع از وقایع بعدی بضمیمه تاریخ میرخوندمراجعه فرمائید.

۳ - ظفرنامه جلد اول (صفحه ٤۹۹) اتراك گول ذکر شده است - درمآخذ دیگر باسم «آلتون گول» تصادف نکرده‌ام (مؤلف)

برای جلب موافقت ورضایت الغ بیگ در مورد عفو فراری مزبور هیئتی بدربار سمرقند فرستاد وتوسط همان هیئت وعده داد که هرگاه الغ بیگ با این امر راضی نباشد فراری را فوراً بمأمورین مرزی تحویل دهد. هیئت اعزامی بعلل نامعلومی نتوانست در فصول بهار وتابستان خودرا بسمرقند برساند لذا الغ بیگ که پی بهانه میگشت، عدم اطاعت صدر الاسلام را بهانه قرار داده آمادهٔ حمله بمغولستان گردید. وی قبل از اقدام بحمله یکی از سرکردگان خود موسوم بمیرزا حمزه را بخدمت پدر فرستاد ومراتب را اطلاع داد. الغ بیگ پس از جلب رضایت و موافقت شاهرخ روز چهارشنبه یازدهم ذی الحجه (۱) بسوی شاهرخیه حرکت کرد.

الغ بیگ میخواست فصل زمستان را در شاهرخیه بگذراند و ضمناً بآرایش نظامی بپردازد. قسمتهای مختلف اردوی الغ بیگ درمراکز: سمرقند - شهر سبز (کش) - قارشی - وبخارا جمع شدند وبعد برای همهٔ دسته های پراکندهٔ نظامی ماوراء النهر دستور حرکت صادر گردید.

مرکز اردو باخود الغ بیگ درسواحل سیحون - جنـاح راست اردو در فرغانه - جناح چپ در اترار بودند. در زمستان آنسال هیئتی از طرف « بوراق » باتحف زیاد بخدمت الغ بیگ رسید وضمناً بطور رسمی جلوس بوراق خان را بتخت سلطنت ازبکستان اعلام نمود.

۱ - درتمام مآخذ تاریخی یازدهم ذی الحجه قید شده است. لیکن با احتساب روزهای هفته - چهارشنبه پانزدهم ذی الحجه میشود. بنا براین پانزدهم اصلی می باشد. حافظ ابرو (صفحه ٤۱۹)- عبدالرزاق (۲۳۰) : درپانزدهم ذی الحجه ۸۲۷ هجری سربازان الغ بیك درشاهرخیه اقامت کردند.

الغ بیگ متقابلا هیئتی با هدایا باز بکستان اعزام نمود ـ همینکه خبر تجهیزات و آمادگی الغ بیگ بهرات رسید شاهرخ ازموافقت عجولانه خود که قبلا اعلام داشته بود پشیمان گردید و برای منصرف ساختن فرزند دوبار از هرات نماینده فرستاد. الغ بیگ به نماینده پدر پاسخ داد که هر گاه نیروهای اعزامی بدون تعرض وجنگ باین زودیها برگردند دشمنان آنرا برترس وزبونی دستگاه حکمرانی ماوراء النهر حمل خواهند کرد. فرستادگان شاهرخ این جواب را بوی عرض کردند و اورا در چهار راه دودلی واضطراب باقی گذاشتند. شاهرخ بخاطر حفظ حیثیت فرزندش چیزی نگفت ودر ضمن اورا در طرح نقشه‌های جنگی کمک نکرد. لشکر کشی الغ بیگ از بیست وهفتم ربیع الاول هجری(۱) آغاز گردید. قوای جنگنده وی سیحون را از کنار « چی‌ناز » گذشت و بسرعت تاشکند را اشغال کرد. در این منطقه جناحین چپ و راست اردو هم بمرکز پیوست. در این موقع مغولان زمستان را در آشپارا میگذراندند (قلاع محکم این ناحیه قبلا از طرف آنان اشغال گردیده بود). از این منطقه پیشروان قوای مغولان بفرماندهی ابراهیم بن اترك تیمور بسوی (تالاس) (۲) بحرکت درآمدند. الغ بیگ برای مقابله با آنان سی هزار مرد جنگی اعزام نمود (۳) نیروی اعزامی الغ بیگ برای اغفال دشمن بیسر وصدا حرکت

۱ ـ بیست و هفتم ربیع الاول ۸۲۸ هجری برابر با ۱٤۲۵ میلادی (حافظ ابرو صفحه ٤۱۹ ـ عبدالرزاق صفحه ۲۵۰)

۲ ـ ابتداء درتاریخ میرخوند «ینگی طراز» یا همان تالاس جزو متصرفات الغ بیك ذکرمیگردد ودرجای دیگر ازمتصرفات مغولان یادشده است

۳ ـ حافظ ابرو (صفحه ٤۲۰)

کرد وحتی از روشن کردن آتش خود داری نمود. قسمت اعزامی دشمن را تار ومار کرد وغنایم زیادی بدست آورد. بعد بدستور الغ بیك مراجعت نمود. برای الغ بیك موقعیتی بدست نیامد که یك هجوم سریع ومتقابل بردشمن بکند. صفوف اول نیروهای وی قسمتی از خانه‌های مسکونی مغولان را که در سر راهشان قرار داشت غارت کردند. یکی از غارت شدگان بمغولستان متواری گردید وخبر نزدیك شدن چغتائیان رااطلاع داد. بنا بر بن ابراهیم باعجلهٔ تمام راه خود را بسوی «ایسیق گول» منحرف ساخت درکنار « قزیل سو» (۱) چغتائیان ازپشت سر بمغولان رسیدند وآنان را مورد حملهٔ شدید قرار دادند. بعد ازبدست آوردن غنایم زیاد بسوی آشپارا که الغ بیك منتظر آنان بود مراجعت کردند.

ابراهیم تا «وادی بغام» پیش آمد(۲) در میان عساکروی جهانشاه بن قمرالدین امیر دوغلات نیز دیده میشد. ابراهیم ویرا راضی کرد که مشترکاً برای پس گرفتن غنایم واموال از دست رفته بقوای الغ بیك حمله کنند.

روز سیزدهم ربیع الثانی (۳) چغتائیان در منطقهٔ « اق سو» مورد

۱ ـ «قزیل سو» بنا بنوشته میرخوند ازقزیل سوی کوگ تیپا منشعب گردیده است.

۲ ـ درمتن «بغوم» است ولی درحکایات بعدی که مربوط بالغ بیك میباشد «بغام» قید شده است.

۳ ـ بنوشتهٔ میرخوند: سیزدهم ربیع الثانی وعبدالرزاق(صفحه ۲۳۰) چهاردهم ربیع الثانی بنظر میرسد نوشتهٔ عبدالرزاق اصح میباشد.

حملهٔ شدید مغولان قرار گرفتند این جنك بنفع چغتائیان پایان یافت و درمیدان محاربه خود **ابراهیم** بادو فرزند وعموزاده اش بقتل رسیدند چغتائیان باکله‌های مقتولین مناره‌ها ساختند وسر بریدهٔ ابراهیم را بحضور الغ بیك فرستادند و بدنبال این پیروزی درخشان بآشپارامراجعت کردند.

جهانشاه بعد ازشکست « **آق‌سو** » به« **بویوك کبین**» عقب‌نشینی کردالغ بیك‌نیز بنیروهـای‌پیروز که از میدان جنك برگشته بودند ده روز استراحت داد و **خواجه ارسلان طرخان** را با پانصد سوار مأمورتعاقب جهانشاه کرد ـ جهانشاه‌از « بویوك کبین» به « **ایسیق گول** » متواری گردید بود لذا متعاقبین اورا در حوالی « بویوك کبین» پیدا نکردند وبرای حفظ ارتباط‌بانیروی‌مرکزی ازرفتن‌به « ایسیق گول » صرف‌نظر نمودند درهمین موقع بخواجه ارسلان خبر رسید که‌جهانشاه به « **قره‌ایش** » که‌درمیان **چلیغ‌وچارین**‌واقع شده بود رفته است .

خواجه ارسلان با استفاده از مناطق کوهستانی بدشمن حمله‌کرد وآنان را متواری ساخت وبعد با اسرای جنگی درامتداد «**بویوك کبین**» به چلیغ (۱) آمد وبنیروهای الغ‌بیك ملحق گردید(۲) . الغ بیك‌تاچلیغ

۱ ـ درمتن ـ موقعیت جغرافیائی «**آق چلیغ**» حوالی « **تکلیك** » نشان داده شده است ـ باغلب احتمال رودخانه ایکه درسر راه « **چارین** » جریان دارد همان **آق چلیغ** میباشد . درتواریخ عبدالرزاق وحافظ ابرواین رودخانه ذکر نشده است ـ فقط پس ازعبوراز«**چویو**» معبر «**ابرکهتو**» ذکر میشود (حافظ ابرو کذا ـ صفحه ٤۲۲)

۲ ـ درمیان اسراء جنگی یکی از جاریه های سابق **خضرخان** هم دیده میشد ـ بفرمان الغ بیك اورا باکمال احترام بسمرقند فرستادند.

باهیچ نوع مقاومتی روبرو نشده بود . چون راه کوهستانی و پراز برف بود راه امروزی « **پوستا** »راانتخاب کرد ـ الغ بیك بسوی اقـامتگـاه **صدراسلام**و**ملك‌اسلام** پیش میرفت نظر اصلی او این بودکه‌بشیر محمد مجـال فرار ندهد واورا کاملا اغفال کند . درووقایعی که‌بین‌**چلیغ وچارین** اتفاق افتاد متأسفانه در تاریخ بعضی موقعیتهای ناشناس جغرافیائی ذکـر شده است که ما امروز نمیتوانیم بطور حتم ویقین آنها را در روی نقشهٔ جغرافیـا نشان بدهیم . از منطقهٔ چلیغ « طلیعه داران » اردو که ازهزار مرد جنگی تشکیل یافته بود بجلو فرستاده شد . آنان مأمور بودند که شبها پیشروی کنند و از روشن کردن آتش وسر وصدای زیاد خودداری نمـایند . طلیعه داران تا « **ایش**» پیش رفتند وچون با موانعی برخورد نکردند اردوی الغ بیك نیز تامنطقهٔ « ایش » پیشروی کرد ودرنـاحیهٔ «**بورالقو**» بسربازان دستور جمـع آوری سنگهـای « **ئوبو**» صـادر گردید (۱) .

الغ بیك از « ایش» مستقیماً بمغولان حمله‌برد . قبل‌ازفرارسیدن نیروهای چغتائی ـ مغولان یکی از تپه های نزدیك آن منطقه را اشغـال کرده بودند . لیکن قبل از مواجه‌شدن باحملات‌دشمن متواری گردیدند وسربـازان الغ بیك موفق بدستگیری آنان نشدند . در نزدیکی های «**ایش**» منطقه ای موسوم به «**قوش‌بولاق**» واقع شده بود که مردم

۱ ـ «**ئوبو**» یك کلمهٔ مغولی است **بلغت‌نامهٔ** «Budagof» جلد اول صفحه ۱۰۷ مراجعه شود . در حق « **مغول ئوبوسی** » به : Pozdneyf - Moyoliya جلد دوم صفحه ۱۷۲ رجوع کنید

آن با راهنمائی ریش سفید خود «**خدایداد**» هیئتی بحضور الغ بیك فرستادندو مراتب وفاداری خودرا ابراز نمودند. الغ بیك متقابلا با دادن تحف وهدایای زیادی آن هیئت را مراجعت داد. در این موقع باز خبر رسید که جهانشاه در «**ایسیق گول**» دیده شده است واز طرفی **صدرالاسلام وملك اسلام** برای مقابله باقوای الغ بیك متحدشده اند. الغ بیك بمحض وصول این خبر یك قسمت از اردوی خود را مأمور اشغال «**سان تاش**» نمود (۱) سان تاش معبر مهمی بشمار میرفت - درحوالی معبر پیش قراولان نیروی جهانشاه با نیروی اعزامی الغ بیك مصادف شدند. در نتیجهٔ جنك خونینی که بین دوطرف متخاصم درگرفت - جنگجویان جهانشاه شکست خوردند، چغتائیان مردان راکشتند و زنان و کودکان را باسارت بردند. الغ بیك باقوای خود از «**آرپایازی**» چارین گذشت و بعد، از «**تاش بویناق**» و «**قزیل سو**» نیز عبور کرد. در همانجابود که خدایداد «شخصی که قبلا نماینده فرستاده بود» بحضور الغ بیك رسید. الغ بیك درابتداء امر از صمیمی بودن وی در شك وتردید بود وحتی قبل از اینکه اوباپای خود بحضور شرفیاب شود. یکهزار نفر را مأمور آوردن وی کرده بود. بعدها خود الغ بیك متوجه خطای خودشده بودزیرا خدایدادباپای خودبه حضور آمد ومورد تفقد هم قرار گرفت. (۲)

۱ - در «متن» **سنك تاش** نوشته شده است.

۲ - درتاریخ حافظ ابرو - پس از عبور از **چارین** - غربان نرکس نوشته شده است - عبدالرزاق: **عریان برکش - عریان ترکش . . .**

الغ بیك هنوز در حومهٔ «**قزیل سو**» در منطقهٔ موسوم به «**آق کویاش**» بود که خبر رسید **صدرالاسلام وشیرمحمد** بر علیه او متحد شده اند. الغ بیك نیروی عظیمی را که از بیست هزار مرد جنگی مرکب بودبسوی آنان فرستادوبه نیروی پادگان «**سان تاش**» نیز که در حدود سه هزار نفر بودند دستور الحاق بقوای اعزامی صادر کرد. این نیروی بزرك در سر فرصت نتوانست از «**تکس**» عبورکند لذا تعاقب مغولان بی اثر ماند.

بنا بصلاحدید امیر خدایداد قسمتی از اردوی الغ بیك برای استراحت زمستانی بسمرقند اعزام گردید والغ بیك عده‌ای از سلحشوران چغتائی را مأمور حفاظت آنان کرد. خود خدایداد پیش الغ بیك ماند. چون سربازان وافسران چغتائی بمناطق کوهستانی مغولستان آشنائی کامل نداشتند یکی از نزدیکان خدایداد موسوم به شیخ درویش کوکل تاش مأمور راهنمائی تعیین گردید. در آن موقع شیرمحمد درکوهستان های «**کتمن تپه**» بانیروی خود متمرکز گردیده بود. باراهنمائی شیخ درویش قسمتی از نیروهای الغ بیك در موازات «**ایلی**» درکوهها موضع گرفتند. همو بود که عائله وگله های گوسفندان وگاوان و «**اوروق**» دشمن را درآنسوی «**تکس**» کشف کرد. در جوار «**کتمن تپه**» جنك درگرفت. در تاریخ ضمن حکایاتی که در بارهٔ این جنك خونین مضبوط است به موقعیتهای مختلف نظامی مانند «**بقوتو دره سی**» (۱) وغیره برمیخوریم.

۱ - «**بقوتودره‌سی**» بعقیدهٔ عبدالرزاق (نسخهٔ خطی دارولف صفحه ۲۳۰) یك موقعیت حساس نظامی بود.

الغ بیك برای اغفال دشمن دستور داد که هر سربازی در پنج نقطه آتش روشن کند وبدینوسیله تعداد سرباز پنج برابر آنچه بود بنظر دشمن برسد درمیان جنگجویان صحرا،این عمل اصطلاح مخصوصی دارد در صحنهٔ میدان جنك هر دو طرف در مواضع مخصوص خود قرار گرفته منتظر دستور فرمانده خود بودند در این موقع (۱) با تعرض جناحین راست دو اردوی متخاصم، جنگ تن بتن شروع شد (۲) این جنگ باهزیمت مغولان پایان یافت وعدهٔ زیادی از آنان اسیر گردیدند بدستور الغ بیك همه اسرای مغولی عرضه شمشیر گشتند. برای تضعیف مغولان وتخویف آنان که برای مدت زیادی قادر بتعرض ومزاحمت نباشند گله های گوسفندان واموال آنان بسوی اردوگاه **قارشی سرای** (۳) حرکت داده شد.

ارابه های جنگی اردو، آرام آرام بحرکت در آمد. خود الغ بیك بهمراه قسمتهای جلو در ناحیه « **آق کویاش** » از رودخانهٔ «**ایلی**» (٤)

۱ - درتاریخ میرخوند تاریخ حمله قید نشده است لیکن بنا بنوشتهٔ عبدالرزاق وحافظ ابرو جنك تن بتن در پانزدهم جمادی الثانی روز جمعه شروع شد.

۲ - بنا بنوشتهٔ حافظ ابرو (صفحه ٤۲۲) اردوی الغ بیك شامل سه قسمت : مرکز، جناح راست وجناح چپ بود وهریك از قسمتها از بیست هزار سرباز چغتائی مرکب بود.

۳ - بنابنوشتهٔ حافظ ابرو وعبدالرزاق : الغ بیك تامنطقه « **باش ییلاق** » که درناحیهٔ «**یولدوز**» واقع شده بودپیش رفت وبعد از همانجا به قارشی مراجعت نمود.

٤ - بعقیدهٔ حافظ ابرو (صفحه ٤۲٥) از نیروهای اعزامی الغ بیك که مغولان را تعاقب میکردند بیش از ده هزارنفرسوار، کس دیگرنتوانست از رودخانه «**ایلی**» یا «**ایله**» عبور کند. «در عبدالرزاق نام رودخانه ذکر نشده است»

گذشت. بعداز عبور از رودخانه، الغ بیك قسمتی از نیروهای خود را به امتداد رودخانه فرستاد و خود بسوی « **تکس** »روانه شد « وی باردیگر از طرف چپ رود ایلی بیرون آمد واز همانجا از تکس عبور نمود » بالاخره منطقهٔ « **کونگس** » (۱) رسید. در اثناء این حرکت مارپیچی قسمتهای پراکندهٔ قوای مغول که در کوهها مخفی گردیده بودند نابودشدند. مراجعت نیروهای الغ بیك در وقایع بعدی که درپشت سر وی رخ داد تأثیر بسزائی بخشید.

ما گفتیم که بدستور الغ بیك محافظین معبر «**سان تاش**» نیز که در حدود سه هزار نفر بودند بنیروی عظیمی که بسوی مغولان حرکت کرده بود ملحق گردیدند پس از رفتن آنان جهانشاه که از دور ناظر معرکهٔ جنك بود از فرصت استفاده کرده از «**ایسیق گول** » گذشت و معبر را اشغال کرد. در این موقع سربازانی که برای استفاده از استراحتگاههای زمستانی عازم سمرقند بودند بمعبر رسیدندومورد حملهٔ شدید افراد جهانشاه واقع شدند. مهاجمین تمام اموال واحشام آنان را بردندوهمه راازدم شمشیر گذراندند. بمحض اینکه الغ بیك ازماجرای معبر «**سان تاش**» اطلاع حاصل کرد قسمتی از نیروهای خود رابغرب فرستاد لیکن جهانشاه پیشدستی کرده قبل از رسیدن نیرو های الغ بیگ به **ایسیق گول** مراجعت نمود. الغ بیگ برای جلوگیری ازبرگشت مجدد

۱ - حافظ ابرو (صفحه ٤۲٥) بعوض بحث در این باره - در خصوص تمرکز **قوا** صحبت میکند : درمیان **بای آب** و**تقوتو**... (عبدالرزاق نسخه خطی Darülf صفحه ۲۳۱) : درموضع **بای بات** و **تقوتو**...

جهانشاه دوقسمت دیگر از قوای خود را فرستاد . یکقسمت بفرماندهی خواجه‌ارسلان از راه «وادی بغام» قسمت دیگر از راه کوهستان به موازات مسیر قسمت نخستین (۱)

خواجه‌ارسلان همینکه‌ازموضوع‌حرکت جهانشاه اطلاع‌حاصل کرد بغرب متوجه شد واز راه جمقالاوقوشقر (۲) بتعقیب او پرداخت .

شاه ولی ومحمد واسکندر فرماندهـان یك قسمت ازنیروهای اعزامی بااینکه از حرکت دشمن اطلاع کامل داشتند . بدون توجه بـه آرایشهای نظامی وپیش بینی های لازم بیقیدانه پیشروی‌میکردندناگهان مورد حملهٔ بیرحمانهٔ مغولان واقع شدند . چغتائیـان چـون در موقعیت خطرناکی گیر کرده بودند روی بفرار نهادند اما فرماندهان ارشد باعدهٔ قلیلی بمقاومت مذبوحانه خود ادامه دادند . در این اثناء خواجه‌ارسلان که از ماوقع اطلاع حاصـل کـرده بود وارد میدان جنك شد ومدافعین سرسخت راكه بسختی بجنك ادامه میدادند از خطر مرك حتمی رهائی بخشیدند . خواجه ارسلان در«بومقال» از غافلگیر شدن یاران خود بـا خبر شده بـود . مغـولان همینکه از دور فرارسیدن نیروهای‌امدادی را ملاحظه‌کردند بکوههای مجاور متواری گردیدند . الغ بیك در آن موقع بقلعهٔ «ایسیق‌گول» که تیمور در حال حیات خود ساخته بودرسید

۱ ـ درمتن لفظ «کیرو» را نام همان معبر فرض کرده اند

۲ ـ میرخوند در همه جا «بومقال قچقار» را گذرگاه « معبر » نظامی میداند

ماجرای حزن انگیز تارومار شدن‌یك ستون ازنیروهای اعزامی‌درهمانجا اطلاع داده شد . الغ‌بیك فوراً دو هزار مردجنگی‌بکمك خواجه‌ارسلان فرستاد، اماسردار مزبور بکمك آن نیرو هم نتوانست بکلی مغولان را منکوب سازد. فرمـاندهان سهل‌انگاری که صحنهٔ رقت بار دامنهٔ کوهها نتیجهٔ غفلت آنـان‌بود بشدت مورد مواخذه‌الغ بیك قرار گرفتند. مـدتی همهٔ‌آنان مطرود دربار بودند لیکن بعدها در اثـر وساطت امیر خدایداد الغ بیك ازسر گنـاهان آنان درگذشت .

همانطورکه درسابق مذکـور افتاد الغ بیك از راه «یدی‌سو» در سـاحل شمالی «ایسیق‌گول» پیشروی میکرد. در قارشی‌سرای‌دو هزار نفر را مأمور بردن دو سنك پاره بزرك (۱) بسمرقند کرد . بـرای حمل سنگها ارابه های مخصوصی مورد استفاده مأمورین قرار گرفت از اسبان و گاوان‌قوی‌هیکل کار گرفتندو آنهارابارابه‌های‌عظیم‌بستند. مورخین پس از حمل سنگهـا دربارهٔ آنها چیزی ننوشته اند و در خصوص اینکه آن سنگها را بمقبرهٔ تیمور گذاشتند یانه (۲) اطلاعـاتی نداده اند غیر از مطالبی‌که در زمان الغ بیك روی سنگهای مورد بحث نقرشد، است . درسنگنبشته «وادی‌جیلانوتو» که اخیراً پیداشده است مطالب زیادی

۱ ـ حافظ ابرو و عبدالرزاق فقط از یك قطعه سنك بزرك بحث میکنند بنابنوشتهٔ میرخوندآن سنگها قبلا سه پارچه بودند یك پارچه آنها درحال حیات تیمور بسمرقندحمل‌شد. حافظ ابرو وعبدالرزاق‌دربارهٔ‌ماموریت دوهزار مرد هم چیزی نمینویسند .

مربوط بدورهٔ حکمرانی آن پادشاه بچشم میخورد . بنابنوشتهٔ «میرخوند» الغ بیك دردهم شعبان بسمرقند مراجعت کرد وبمیمنت پیروزیهای مکتسب چند روز جشن وچراغانی در آن شهر برگزار گردید .

الغ بیك قبل از مراجعت بسمرقند خبر موفقیت خودرا در لشکر کشی بمغولستان بدربار هرات گزارش داده بود (۱) . شاهرخ مخالفتی که از ابتداء امر بااین لشکرکشی داشت ابداً اظهار خشنودی و مسرت نکرد .

در پانزدهم ذی الحجه (عبدالرزاق صفحه ۲۳۱ ـ حافظ ابرو صفحه ۴۲۷) الغ بیك بهرات رفت وشاهرخ با شکوه وجلال شاهانه ای ازفرزند خود استقبال کرد ودر هرات نیز بمناسبت موفقیت الغ بیك مجالس جشن وسرور برگزار گردید . وی تا بیست وهشتم ذی الحجه مهمان پدر بودو بعد بسمرقند مراجعت نمود . افتخـارات نظامی الغ بیك چندان دوام و ثبات نداشت زیـرا (بوراق خان اوزبك) که درسال ۱۴۲۵ میـلادی با فرستادن تحف وهدایای زیاد با الغ بیك روابط دوستانه ای برقرار کرده بود ، وراثت برسرزمینهای اطراف سیحون راکه تیمور از جوجی وجانشینان وی گرفته وضمیمه دولت چغتائی کرده بود بهانه قرار داده باحکـومت ماوراء النهر مخالفت آغازید . مخالفت بوراق خان از سال ۱۴۲۶ شروع شد . اسکندرانونیم (معین الدین نطنزی) مورخ دولت چغتائی در یك فصل از کتـاب خود از پسر «ساسی بوقا» موسوم به «ارزند» (یکی

۱ . عبدالرزاق (صفحه ۲۳۱) : اوایل شعبان

از خانان ازبك که درعصرچهاردهم در ساغاناق مدفون گردیده است) بحث کرده مینویسد: این خان درشهرهای اترار وسربان وجند و برگچ کند (۱) مدارس وخانگاهها ومساجد زیادی انشاء نمود ـ شهرهای جند و بر کچ کند تاقرن چهاردهم موجود نبودند لیکن « ساغاناق » تاچندقرن اهمیت خود را حفظ کرده بود . توختمامیش خان درسـال ۱۳۷۷ میلادی بامظاهرت تیمور لنك با «اوروس خان » پدر بزرك «بوراق» جنگید ـ قرارگاه اوروس خان درآن موقع «ساغاناق» بود وبنای آن شهر به همان شخص منسوب است . بنا برین «بوراق خان» خودرا شرعاً وعرفاً مالك آن شهر میدانست ومیکـوشید بهر قیمتی باشد ساغاناق را بتصرف خود در آورد . از قضا والی آن شهر «خواجه ارسلان» بودکه شرح خدمات اورا در جنگهای سابق الذکر خواندید . خواجه بوسیله جاسوسان خوداز نیت باطنی بوراق خان اطلاع حاصل کرده بود لذا مراتب را مستقیماً بشاهرخ گزارش نمود . شاهرخ بااینکه این بار نیز با جنگ وجدال مخالف بود لیکن برای جلوگیری از حملهٔ ناگهانی ازبکان نیروئی زیرفرمان « جوکی » بیاری الغ بیگ فرستاد (۲)

این نیرو در راه (سمرقند ـ ساغاناق) بقوای الغ بیگ پیوست دو شاهزاده بقدری از بادهٔ غرور سرمست بودند کـه باعتماد عظمت نیرو و کثرت افراد بآرایش نظامی نپرداختند وماجرای غـم انگیز « جوه قالا »

۱ ـ اسکندرانونیم : (نسخهٔ خطی موزهٔ آسیا صفحه ۲۴۱ ـ نسخهٔ لندن صفحه ۲۵۴)

۲ ـ هفدهم ربیع الثانی ۸۳۰ هجری (عبدالرزاق صفحه ۲۳۳)

را فراموش کردند. از همه بالاتر ایلچی های براق خان را که تقاضای صلح کرده بود رد نمودند (۱) وبه پیشروی خود بسوی ازبکستان ادامه داده درنزدیکیهای «**ساغاناق**» باستراحت پرداختند. درهمین موقع بود که نیروی بسیار قلیلی زیر فرمان **شاهزاده ابراهیم** برسر آنان تاختند و چغتائیان را منهزم ساختند. دراثر این حملهٔ ناگهانی ازبکان، شاهزاده الغ بیگ و **جوکی** مجبور گردیدند عقب نشینی نمایند.

هزیمت شرم آور الغ بیگ باندازه‌ای درمردم ماوراءالنهر تأثیر سوئی بخشید که حتی فرقه ای نیز درسمرقند بوجود آمد وعقیده داشتند دروازه‌های شهررا بروی فراریان ببندند. سران قوم وریش سفیدان پایتخت موفق گردیدند دوباره انتظامات و آرامش را در سمرقند برقرار سازند. ازبکان تا سمرقند پیش رفتند لیکن بهر نقطه ای که در ماوراء النهر رسیدند آتش زدند وغارت کردند.

این خبر در جمادی الاول ۸۳۱ برابر با ۱۴۲۷ میلادی (حافظ ابرو صفحه ۴۴۱) بهرات رسید. فرستادهٔ خود الغ بیگ روز چهارشنبه چهارم جمادی الثانی همان سال بخدمت شاهرخ رسید (حافظ ابرو صفحه ۴۴۳) شاهرخ بااینکه در آن تاریخ دراثر سوء قصد مخالفین جراحتی برداشته بود برای فرزندش پول وسرباز فرستاد (۲). شاهزاده جوکی در سمرقند

۱ - بنابنوشتهٔ عبدالرزاق (صفحه ۴۴۲) جریان ماوقع همینطوراست لیکن این مورخ درحق تقاضای بوراق خان چیزی ننوشته است.

۲ - عبدالرزاق (صفحه ۲۳۴). سوء قصد مخالفین در بیست و سوم ربیع الثانی بعمل آمده بود. حافظ ابرو (نسخهٔ خطی Oksf - صفحه ۴۳۴) بیست وسوم ربیع الاول.

مریض ومدتی بستری گردید.

الغ بیك با قوای خود (بعد از ملحق ساختن نیروهای قندهار و هرات) از کنار شاهرخیه، سیحون را گذشت وبتاشکند رفت. خبررسید که ازبکان عقب نشینی نموده اند. بدین ترتیب مخاطره جنگ برطرف گردید. دراول شعبان آنسال (۱) شاهرخ با قوای عظیمی ازهرات بسوی ماوراءالنهر حرکت نمود. **شاهزاده بایسنقر** نیز از ملتزمین رکاب بود - حضور این شاهزاده؛ الغ بیك رابیمناك ساخت وبنا باصرار وی **بایسنقر** از بلخ بهرات فرستاده شد و در بیست ویکم رمضان (۲) بهرات رسید. الغ بیك بیم داشت بایسنقر جانشین وی شود. نیروهای شاهرخ برای عبور از جیحون از دویست قایق جنگی استفاده کردند و یکماه تمام عبور آنان طول کشید. الغ بیك سربازان خود را در تاشکند ترك گفت و در ترمذ بخدمت پدرش رسید. شاهرخ از وضع اردوی ماوراء النهر سؤالاتی کرد. بعلت ناقص بودن گروهان اسواران و نبودن اسب وسوار بانحلال سازمان اردو دستور داد. شاهرخ بسمرقند رفت و تا چهاردهم ذی‌الحجه در آن شهر ماند. مسؤلین شکست مفتضحانه؛ مورد مجازات شدید قرار گرفتند خود الغ بیك نیز مورد مؤاخذه و سرزنش واقع شده موقتاً حکومت سمرقند بلا متصدی اعلام شد. بعد بار دیگر الغ بیك بمقام حکمرانی ماوراءالنهر منصوب گردید ذلت وحقارت سال ۱۴۲۷ میلادی

۱- حافظ ابرو (صفحه ۴۴۵) - عبدالرزاق (صفحه ۲۳۵): اول شعبان

۲- تاریخ فصیحی (صفحه ۴۱۹) ومطلع السعدین عبدالرزاق: بیست ویکم رمضان المبارك

در سلطنت و حکمرانی بعدی الغ بیك تأثیر بسزائی بخشید. در عرض بیست سال حکمرانی بعدی؛ بشخصه درلشکرکشیها شرکت نکرد و بدانجهت نیز لشکرکشیها با عدم موفقیت مواجه میگردید - تا پایان سلطنت این پادشاه دانشمند مغولان و ازبکان گاهگاهی بماوراء النهر متعرض میشدند وچغتائیان بهیچوجه مانع تاخت وتاز آنان نمیگشتند.

لشکرکشی سال ۱٤۲٥ میلادی جز اشتهار موقتی وناپایدار؛ فایدهٔ دیگری برای الغ بیك نداشت. از حکایات مربوط به لشکرکشی وی بمغولستان بخوبی بر میآید که مراجعت عجولانه الغ بیك از آن منطقه شامل ضایعات زیادی بود البته عدم انقیاد خانه بدوشان و ویرانی قلاع محکم خارج از بحث ماست. خدایداد امیر سابق دو غلات که بهمراه الغ بیك بماوراءالنهر آمده بود از آنجا بمکه معظمه رفت و در مدینهٔ طیبه وفات یافت خلف وی: محمد حیدری (صاحب تاریخ رشیدی). سعی کرده است که تهمتهای وارد بر سلف خود واردکند. گویاویس خان برای رفتن خدایداد بمکه مساعدت نکرده بود (۱) بنا بر این امیر سابق دوغلات نیز مجبور شده بود بویس خان اهانت کند و بسوی الغ بیك متوجه گردد. لیکن خویشان ویاران خدایداد با الغ بیك روابط دوستانه بر قرار نکردند. برغم اهانتهای امیر دوغلات ویس خان فرزند او را

---

۱ - در تاریخ فصیحی (صفحه ۷۲): تاریخ قطعی قید نشده است فقط میزان سن فرزند ویس خان که سیزده سال داشت ذکر گردیده است یونس فرزند ویس خان در سال ۸۱۹ هجری برابر با ۱٤۱٦ میلادی متولد گردیده است

بجا نشینی وی انتخاب کرد و امیر «ایل مغول» لقب گرفت. شیر محمد بعد از مدتی مریض شد و مرد و زمام امور بدست رقیب سر سختش «ویس خان» افتاد. الغ بیك برای جنك باویس خان لشکری بفرماندهی «ساتوق خان» بمغولستان فرستاد. درجنگ سختی که بسال ۱٤۲۹ میلادی بین ساتوق خان وویس خان درساحل «ایسیق گول» روی داد ویس خان بقتل رسید. لیکن ساتوق خان نیز مجبور گردید بکاشغر متواری شود. فرمانده چغتائیان در آن شهر بدست «قره غول احمد میرزا» نوه خدایداد سابق الذکر مقتول شد. بعد قره غول نیز بدست سربازان الغ بیك اسیر گشته بخدمت حکمران سمرقند آورده شد. بدستور الغ بیك او او را دو شقه کرده آتش زدند.

یگانه مورخی که در بارهٔ جریانات فوق الذکر اطلاعات جامعی در دسترس ما گذاشته محمد حیدری «صاحب تاریخ رشیدی» میباشد. اما وی تاریخ وقوع حوادث را بطور قطعی و صریح ثبت نکرده است. حیلهٔ احمد میرزا قره غول و تأثیر آن درجریانات بعدی و اسیرشدن وی بدست چغتائیان ... و موقعیت آن شخص در میان مغولان برای ما نا معلوم است.

بنا بنوشته محمدحیدری (تاریخ رشیدی صفحه ۷٥) برای تصرف کاشغر میان فرمانروای «آقسو» - سید علی امیر دوغلات (نوهٔ خدایداد) و نمایندهٔ الغ بیك پیوسته جنگ وستیز ادامه داشت.

محمد شایسته با سی هزار مرد جنگی بسید علی دوغلاتی که

فقط هفتهزار سوار وسرباز در اختیار داشت حمله کرد و جنگ سختی در سه فرسخی کاشغر بین مدافعین و مهاجمین درگرفت . متاسفانه چغتائیان فرماندهان خود را ترك گفته متواری گردیدند . بهمین مناسبت این جنگ معروف به «سلای بیگوم» شد . یعنی من فرمانده خود را ترك میگویم .

مردم شهر دروازه هـای شهر را بروی فراریان باز کردند و از ورود مغولان مانع شدند درنتیجه آنان نیز اراضی مجاور شهررا ویران کردند و با غنـایم هنگفت مراجعت نمودند . الغ بیك ، والی کاشغررا بمرکز خواست و پیرمحمد را بجای وی تعیین کرد در اینموقع خواجه شریف که در سال ۱۴۱۶ میلادی کاشغر را به تیموریان تسلیم کـرده بود برای استمداد بسمرقند آمد (۱) مغولان بار دیگر بکاشغر حمله کردند لیکن پیرمحمد بهیچوجه مانع کار آنها نشد واین حمله مردم شهر را گرفتار قحط وغلاء کرد .

با جلب رضایت خاطر پیرمحمد ـ خود اهالی شهر با مغولان وارد مذاکره گردیدند بعد پیر محمـد را نیـز دستگیر ساخته بدست مغولان سپردند . سید علی دوغلاتی کاشغر را اشغال کرد و بنا بنوشتهٔ محمـد حیدری و سایر مورخین تا پایان عمر (۱۴۳۴ میلادی) روی سنگ مزار

۱ ـ **محمد حیدری** در بارهٔ مذاکرات فوق العادهٔ الغ بیك با خواجه شریف مینویسد :
الغ بیك از خواجه تعداد خران کاشغر را پرسید جواب داد : بعد از ورود چغتائیان بر تعداد خران افزوده شده است .

تاریخ وفاتش ۸۶۲ هجری قید شده بود (۱)

با در نظر گرفتن تاریخ مذکور تسخیر کاشغر با ۸۳۸ هجری برابر با ۳۵ـ ۱۴۳۴ میلادی مصادف میشود . بنظر میرسد این تاریخ اصح باشد.

بعقیده این تاریخ نویس بسیار مشکل است که چهل سال از تاریخ کاشغر را به تاریخ تیموریـان وصله داد . بنا بر این تضـاد Kranalogi محمدحیدری واقعیت پیدا میکند . در تـاریخ این شخص تفرعـات و تطویل زیاد موجود است و بعضی اوقـات موضوع را طوری می پروراند که عقل سلیم آنرا قبول نمیکند زیرا وی تـاریخ خود را باستناد روایـات شفاهی تنظیم نموده است . ما مجبوریم اشغال کاشغر را از طرف مغولان قبول بکنیم زیرا ما قبلا بضعف روحیهٔ خود الغ بیك و فرماندهان اردویش اشاره کردیم و فقـر و فاقهٔ عمومی راکه ناشی از جنگ وجدالهای مداوم و خرابکاریهـای پی درپی لشکریان اجانب بود بیان داشتیم ولی تفرعـات زایدی که در این تاریخ موجود است در راست یا دروغ بودن آنها عقایدی وجود دارد .

در اوایل قرن سیزدهم نیز مغولان از حیلهٔ خود که بوسیله آن کاشغریانرا مجبور باطاعت نمودند استفـاده کرده بودند بدون اینکه با مقـاومت شدید دشمن مواجـه شوند و یـا شهر را چنـد ماه یـا چند سال تحت محاصره قرار بدهند باطراف و مزارع خارج از شهر حمله

۱ـ **تاریخ رشیدی** (صفحه ۸۷) ـ در حق دوران جوانی سید علی دو غلاتی بصفحه ۷۵ همین تاریخ مراجعه شود .

میکردند اموال و احشام آنان را میبردند و بقیه را آتش میزدند وبدین ترتیب علائم قحطی در داخل شهر پدیدار میشد و مردم برای حفظ جان خود شهر را بمهاجمین واگذار مینمود (۲)

راههای کوهستانی که کاشغر را از فرغانه وسرزمینهای آباد مجاور جدا ساخته بود در قحطی آنان تأثیر داشت . از مورخینی که زمان آنان بدوران حکمروائی آل تیمور نزدیك است در خصوص کیفیت استیلای مغولان بکاشغر مطالبی نوشته اند .

عبدالرزاق از اعزام نیروهای الغ بیك بمغولستان که در سال ۱٤۳٤ میلادی صورت گرفته بحث میکند . (۲) لیکن تصریح نمیکند که نصرت و پیروزی الغ بیك که در آن بحث بر آن اشارت رفته است از چه ناشی گردیده است .

مطالبی که بابر « بابرنامه » مینویسد حائز اهمیت و شایان دقت است :

بابر مینویسد : یونس فرزند ویس خان در راس یکعده ازمغولان فراری بماوراءالنهر آمد و به الغ بیك ملتجی گشت . خلاصه ما وقع این بود که پس از وفات ویس خان و ساتوق خان در جنگ مغولستان ، بین طرفداران دو فرزند ویس خان « یونس - اسن بوغا » جنگ درگرفت

۱ ـ درحق استیلای مغول به صفحهٔ ۳۹٦ (تاریخ ترکستان)مراجعه شود .

۲ـ در نوشتهٔ عبدالرزاق « نسخهٔ خطی Darulf ـ صفحه۲٤٤» عبارت منصور و مظفر باز گشتند ..

این جنگ بنفع اسن بوغا و طرفدارانش پایان یافت . یونس و رؤسای طرفدارانش « ایرزن ـ میرك ترکمن » سه یا چهار هزار خانوادهٔ مغول (۱) بسمرقند رفتند .

الغ بیك از پناهندگان مغول پذیرائی کرد و حتی خواهر یونس خان رابعقد فرزند خرد سالش عبدالعزیزدر آورد . بعد وی نسبت باعمال

۱ ـ بنا بنوشتهٔ بابر « بابرنامه ـ نسخه خطی Beveridgi ـصفحه ۱۰ » و تاریخ رشیدی (صفحه ۷۳) : سی هزار نفر ...

بابرنامه : کتابی است که بزبان چغتائی نوشته شده است مؤلف کتاب بابر پادشاه هندوستان است این کتاب را « ارسکین انگلیسی » و « پاوه دکورتی فرانسوی » ترجمه کرده اند کسانی که این کتاب را خوانده اند میدانند که بابر نامه دارای وضع خاصی است و مؤلف آن دارای اوضاع و احوال مخصوصی میباشد که بدان اهمیت و مقام ممتازی عطا میکند . محال است که بتوان این کتاب را مانند دانشمند اروپائی « الفینستون Elphintone » انگلیسی توصیف کرد براستی بابرنامه کتابی فوق‌العاده ساده و بی تکلف میباشد و مثل آنست که نویسنده روزنامه احوال خود را برای تسلیت نفس خود نگاشته باشد نه برای مطالعه حتی نزدیکترین دوستان خود و شاید بتوان گفت که هیچ پادشاهی بهیچ وجه تا کنون نه چنین کتابی نوشته و نه اعترافات او باین پایه انتشار یافته است . ضمن بیان جریانات تاریخی بذکر جزئیات نفس خود میپردازد مثلا بیان کرده است که چگونه برای اولین بار در ۲۳سالگی در سال ۹۰۹ هجری (۱۵۰۳ میلادی) صورت خود را تراشیده است یا اولین دفعه ستاره سهیل را چگونه درآسمان مشاهده کرده است (مراجعه شود به بابرنامه چاپ ایلمینسکی صفحه ۱٤٦)

در میان منابع تاریخی یادداشتهای بابر از همه مفید تر ومطلوبتر است زیرا هم جنبهٔ انتقاد دارد و هم جنبه فکاهت

و افکار مغولان مقیم سمرقند سوء ظن پیدا کرد و دستور داد سرداران مغول را در قلعهٔ مخوف سمرقند بقتل رساندند (آنان را ببهانهٔ تحویل ارزاق و آذوقه بداخل قلعه بردند و نا بود کردند) بقیه مغولان یا اسیر و یا بنقاط دیگر ماوراءالنهر کوچ داده شدند . خود یونس بهرات اعزام و ازطرف شاهرخ مورد استقبال واقع گردید . بعدها بغرب ایران فرستاده شد . یونس بیش از یکسال در خدمت سلطان ترکمن « جها نشاه » در تبریز اقامت اختیار کرد و در چهارم شوال ۸۳۸ هجری برابر با ۱۴۳۵ (۱) میلادی بشیراز رفت . در آنموقع حکومت فارس زیر نظر ابراهیم‌سلطان برادرالغ بیك اداره میشد وی پنج ماه بعدازورود بشیرازوفات یافت . از نوشته‌های بابر بخوبی برمیآید که سرداران مغول درسال ۱۴۳۳ میلادی برابر با ۷۳۶ هجری درسمرقند بقتل رسیده اند (۲) این کشتار دسته جمعی بقدری در مغولستان اثر کرد که مغولان سال ۷۳۶ هجری را ماخذ تاریخ خودقرار دادند .

---

۱ - عبدالرزاق (صفحه ۲۴۵) - نصیحی (صفحهٔ ۴۲۳ : چهارشنبه چهارم شوال ۸۲۸ ... (بنا برین جهانشاه دیر بتخت سلطنت جلوس کرده است زیرا بنوشته دولتشاه سمرقندی (صفحه ۴۵۷) در سالهای ۸۳۹ و ۸۴۰ هجری برابر با ۱۴۳۵ و ۱۴۳۶ میلادی شاهرخ با پدرجهانشاه میجنگیده است . (عبدالرزاق صفحات ۲۴۵ و ۲۴۷) - تاریخ رشیدی صفحه ۸۴

۲ - محمدحیدری (تاریخ رشیدی صفحه ۸۴) در کتاب خود وقوع این حادثه را بسال ۸۳۲ هجری نسبت داده است و در همان صفحه نیز بشانزده ساله بودن خان مغول اشاره کرده است هرگاه این دوتاریخ را با حقایق دیگر با هم تلفیق دهیم خود بخود تاریخ حادثه بسال ۷۲۵ هجری برابر با ۱۴۳۲ - ۱۴۳۱ میلادی راجع میشود .

بعقیدهٔ عبدالرزاق : واقعهٔ فجیع بااعزام نیرو بکاشغر ومجادلات چغتائیان ومغولان برسر اشغال آن شهر بستگی کامل داشته است .

پس از درگذشت الغ بیك نیز در دوران سلطنت «اسن بوغا» مغولان بدون مانع ورادعی بقلمرو چغتائیان حمله میکردند . محمدحیدری در کتاب تاریخ رشیدی از قلاع محکمی که مغولان درمنطقه « آلابوغا» و «ایسیق گول» ساخته بودندبحث کرده ومینویسد : ازقلعهٔ اول باستان فرغانه واز قلعهٔ دوم بسایرام وحتی ترکستان (۱) تعرض میشد .

بنوشتهٔ بابر ، در حال حیات الغ بیك نیز « ان بوغا » خان مغول اندیجان ونقاط نزدیك بآن منطقه را اشغال کرده تا « بادامه » (۲) پیشروی کرده بود .

از سال ۱۴۲۷ـم ببعد در بارهٔ روابط و مناسبات الغ بیك باخانان ازبك اطلاعات جامعی در دست نیست . درسال ۱۴۲۹ـم که شاهرخ در مغرب ایران مشغول فرونشاندن انقلابات آنطرفها بود خبرمرك بوراق خان توسط فرستادهٔ الغ بیك باستحضاررسید . « بوراق » بدست شخصی موسوم به «سلطان محمداوغلان» در کشور مغولستان بقتل رسیده بود (۳) شخص مزبور هم بدست «محمدقاضی» نامی کشته شد .

---

۱ - تاریخ رشیدی (صفحه ۷۸) میتوانیم مرز شمالشرقی ماوراءالنهر را درزمان الغ بیك همان سایرام حساب کنیم .

۲ - بابرنامه صفحه ۱۰

۳ - عبدالرزاق (صفحه ۲۳۸) . فصیحی صفحه ۴۱۹

درسال ۱٤۲۷ـم بوراق بفکر توسعهٔ مرزهای کشورخویش افتاد و بتخریب اراضی تیموریان قناعت ننمود. در آنموقع ساغاناق دردست الغ بیك بود

بیست سال بعد، خـان تازهٔ ازبکان موسوم به ابوالخیر در قسمتی از سیبریه خـود را خان ازبـکان اعلام نمود (۱) وپس از بقتل رسیدن «بوراق» سربازان وی تا مـرزهای تیموریان جلـورفتند لیکن حرکت اولیه آنان برخلاف مصالح ماوراءالنهر توجیه نشد. غیر از سرزمینهای واقـع در اطراف رود سیحون کـه برای «قیشلاق» مورد توجه صحرا نشینان واقع شده بود خوارزم وسواحل خزر نیز مورد توجه آنان واقع گردید. خانه بدوشان شمال در فصل زمستان بمناسبت موجود بودن امکانات جوی وسایر شرایط طبیعی در بلاد آباد ومتمدن پیوسته متعرض شهر نشینـان میشدند (۲) درزمستان سالهای ۱٤۳۱ ـ ۱٤۳۰ـم ابـوالخیر مـوقتا شهـر «اوغرنج» را را اشغال کرد. این شهر در قسمت شمال خوارزم واقع شده بود (قسمت جنوب خوارزم مخصـوصاً شهرهـای خیوه وقـات در دست تیموریان بود)

بعقیده مورخ ازبك، بعد ها ابوالخیر بعلت ناسازگاری اقلیمی و وعوامل جوی دیگر، اجباراً آن منطقه را ترك گفت وعقب نشست. بنوشته عبدالرزاق قوائی که شاهرخ برای راندن ابوالخیر بازبکستان فرستاده بود

۱ ـ برای کسب اطلاعات بیشتر بصفحه ۱۰۱ جلد اول کتاب : « Islam Ansiklopedisi » مراجعه شود .

۲ ـ در این باره به Nerchathchy- ed -Schefer . P: 16 مراجعه شود . . . زمستان وقت غلبهٔ کافران میشد .

در آن کشور دست بخرابکاری زد (۱) غیراز اتباع ابوالخیر قبیلهٔ دیگری موسوم به قزاق « در منابع شرقی برای اولین بار، درتاریخ مربوطبهمین دوره بـااین لغت مصادف میشویم » که قبلا جزو اتباع آن مرد بودند به سرزمینهای ماوراء النهر دست اندازی میکردند. قسمتی از قبیلـه قزاق بمغولستـان رفت و بدستور « اسن بوغا » در سواحل رود « چو » (۲) اسکان داده شد.

قسمت مهمی از این قبیله دائماً باستراباد ایران (۳) دست اندازی میکرد. شاهرخ برای جلوگیری ازحملات مداوم قبیلهٔ قزاق، لشـکری بفرماندهی یکی از شاهزادگان تیموری بدانصـوب گسیل داشت و آن لشکر مجبور بودزمستانها را درمرزاستراباد متمرکز گرددزیراهمانطور که مذکور افتاد تعرض مغـولان بیشتر در فصل زمستان شروع میشد. در مورد شرکت یـاعدم شرکت سربازان ماوراء النهر در اردوی زمستانی استراباد، اطلاعاتی دردست نیست.

در چهلمین سال قرن پانزدهم میلادی ازبکان سـاکـن سواحـل سیحون بار دیگر بحرکت در آمدند. در موقع وفات شاهرخ نمایندگان

۱ عبدالرزاق صفحه ۲٤۰

۲ ـ در این خصوص بتاریخ رشیدی « صفحات ۸۲ و ۲۷۲ » و به تحقیقات « Velyaminof - Zernof » مراجعه شود و برای کسب اطلاعات بیشتر بتاریخ : « Iedisu Tarihi mongrafisi » صفحه ۸۰ مراجعه کنید .

۳ ـ عبدالرزاق صفحهٔ ۲۵۵

وسرداران ابوالخیر درشهرهای ساغاناق ـ سوزاق ـ اوزکند حکومت داشتند (۱)

از وقایع بعدی بویژه از حکایات مربوط بجنگهای ابوسعید و عبداله بخوبی برمیآید که در آن زمان شهرهای مرکزی تیموریان در ترکستان واقع شده بود . همانطور که گذشت پس از وفات تیمور جانشینانش از حمله بچین صرف نظر کردندوزندانیانچینی را نیزبدستور خلیل سلطان آزاد نمودند . نمایندگان چین که جزو محبوسین بودند در سال ۱۴۰۷ میلادی بکشور خود بر گشتند. بهمراه‌سفراء چین سفیر فوق العاده خلیل سلطان موسوم به خدایداد (۲) نیز با هدایا و تحف زیاد بچین رفت . درهمان موقع ایلچی شیخ نورالدین سابق‌الذکر نیز که اشتران واسبان زیادی باخود میبرد بچین وارد شد .

در سال ۱۴۰۸ میلادی همان نمایندگان سال ۱۳۹۵ میلادی که‌بایران‌آمده بودند بریاست « آن ـ چژی ـ دائو » بترکستان آمدند وبعد درسال ۱۴۰۹ میلادی بهرات رفتند وبمناسبت مرگ تیمور به شاهرخ تسلیت گفتند (۳) درهمان سال نیز بکشورخودمراجعت کردند(٤)

۱ ـ تاریخ ابوالخیرخانی (نسخهٔ خطی Darülf ـ صفحه ٤٤٦)

۲ ـ دراین باره ونیز برای کسب‌اطلاعات بیشتر درحق‌سفرای بعدی چین به :
E . Bretschneider - Med - Ress II - 261 مراجعه شود

۳ ـ حافظ ابرو (نسخهٔ خطی Dorn ـ صفحات : ۲۹۰ و ۲۱۳) ـ عبدالرزاق (۱۷۹)

٤ ـ دربارهٔ روابط چین ودربار هرات به : Med - Res . II . P . 279 مراجعه شود .

تیمور بهمراه نمایندگان چین سفیر خویش را بدربار امپراطور چین فرستاد . در تاریخ مربوط بحوادث سال ۱۴۱۰ میلادی در خصوص گذشتن سفرای اعزامی دربار هرات از « بش‌بالیق » بحث میشود (۱)

در سال۱۴۱۲ـم،باز هیئتی از دربار چین بایران آمد ومورداستقبال گرم مردم هرات واقع شد . « منازل آنان را باقماشهای ابریشمی‌وقالیهای گران قیمت زینت دادند » (۲) گردش نمایندگان چین مدتی در صفحات غرب طول کشید، زیرادر نامهٔ امپراطور چین بشاهرخ وخلیل سلطان اندرز داده وآنان را باتحاد ویگانگی دعوت نموده بود .

این هیئت که بسرپرستی « Bo - a - er - hin - Tay » به ماوراء النهر آمده بود درسال ۱۴۱۳ بچین مراجعت کرد . بهمراه آن هیئت نمایندگان شیراز وهرات وسمرقند وسایر شاهزاده نشینها بچین رفتند . (۳)

در ظرف یکسال هیئت های زیادی بدربار چین فرستاده شدند

۱ ـ Med - Res II - 240 رجوع شود .

۲ ـ حافظ ابرو (نسخهٔ خطی Ind - Off - P : 175) و (نسخهٔ خطی (Dorn صفحه ۲۹۰ و ۲۱۶) ـ نسخهٔ خطی Oksf صفحه ۱۸۳) عبدالرزاق (صفحه ۱۹۲)
متن نامه ها در کتاب :
E . Blochet - Introdiction etc P . 244
ودر منابع‌چین‌بکتاب: Med-Res.Duki-Min-Chi II 280 مراجعه‌شود

۳ ـ دربارهٔ روابط دربارچین وشاهزاده نشین شیراز به :
Med - Res II 292 مراجعه شود

وهمه آنان در سال ۱٤۱٥ میلادی بکشور خود باز گشتند وپس از آنهم نمایندگان دربار ایران وسایر نقاط بچین عزیمت کردند. مورخین خراسان از آمدن نمایندگان دول خارجی بحث نموده اند. نمایندگان دربار هرات بار دیگر بچین فرستاده شدند و در سال ۱٤۱٦ـم بمحل مأموریت خود رسیدند. درهمانسال از دربار امپراطوری چین سفرائی بهرات - سمرقند « انده » (۱) - اصفهان (۲) فرستاده شدند همهٔ آنان در سال ۱٤۱۷ به کشور خود باز گشتند لیکن بعقیدهٔ حافظ ابرو و عبدالرزاق (۳) سفراء چین در سال ۱٤۱۷ میلادی در هرات حضور داشتند ودر بیست وسوم ربیع الاول ۸۲۰ هجری (درتاریخ عبدالرزاق تاریخ قید نشده است) برابر با ماه مه سال ۱٤۱۷ میلادی در هرات بافتخار نمایندگان خارجی بویژه سفراء چین مجلس جشن وسرور برگزار گردید و در همان مجلس نیز مراسم تودیع بعمل آمد.

در این ضیافت باشکوه شاهزاده الغ بیك نیز که در نوزده ربیع الاول ۸۲۰ هجری برابر با روز جمعه هفتم ماه مه ۱٤۱۷ بهرات وارد شده بود شرکت داشت. با این هیئت بازهم نمایندهٔ فوق العادهٔ دربار هرات موسوم به اردشیر توواجی وازطرف دربار سمرقند یك سفیر دیگر بچین حرکت

۱ - برای کسب اطلاعات بیشتر بکتاب Med - Res II, 276 مراجعه کنید:

۲ - 291 Ilud

۳ - حافظ ابرو (نسخه خطی Dorn صفحات ۳۲٤ و ۲۹۰) و نسخهٔ خطی Oksf صفحه ۲۹٦ - عبدالرزاق صفحه ۲۰۹

نمود. اردشیر توواجی در بیست وسوم رمضان ۸۲۲ هجری برابر با ۱٤۱۹ میلادی (صفحهٔ ۳۱٤ عبدالرزاق نسخهٔ خطی Oksf) بهرات مراجعت کرد. بهمراه سفیر فوق العادهٔ دربار هرات یك هیئت حسن نیت دیگر بهرات وارد شد. این هیئت سفراء چین قبل ازرفتن بدربار هرات بسمرقند رفتند وهدایا وتحف زیاد بالغ بیك تقدیم نمودند وبفاصله یك روز توقف در سمرقند بسوی هرات حرکت کردند (۱) الغ بیك میکوشید اعضاء هیئت در سمرقند بطور دائم توقف نمایند اما محل مأموریت چینیان قبلا از طرف امپراطوری چین تعیین شده بود لذا این عمل غیر مقدور بود الغ بیك سفراء خود را در تاریخ شانزده ذی القعده ۸۲۲ هجری برابر با ۱٤۱۹ بهمراه نمایندگان چین که عازم هرات بودند فرستاد. نمایندگان چین به همراه سفرای دربار هرات وسمرقند در دهم صفر ۸۲۳ هجری برابر با ۱٤۲۰ میلادی بدربار چین رفتند نمایندگان دربار سمرقند از سال ۱٤۲۰ الی ۱٤۲۱ میلادی در پکن ماندند آنان در موقع شرفیاب شدن بحضور امپراطور چین اسب سفید زیبائی که الغ بیك فرستاده بود تقدیم نمودند. غیر از نمایندگان مخصوص دربار هرات وسمرقند بایسنقر، شاه ملك (فرمانروای خوارزم) وسیورغتمش خان نیز سفرائی در دربار چین داشتند. خاطرات سفیر مخصوص شاهزاده بایسنقر موسوم به غیاث الدین نقاش در میان خاطرات سایر نویسندگان که در حق چین مطالبی نوشته اند

۱ - بعقیدهٔ عبدالرزاق تاریخ ورود سفراء چین مصادف با شانزدهم ذی القعده ۸۲۳ هجری بود لیکن بنوشتهٔ حافظ ابرو روز ششم آنماه بود.

مفصلتر وجالبتر است .

در ربع دوم قرن پانزدهم مسئله اعزام نمایندگان فوق العاده و سفراء مخصوص کمی ازحدت وشدت اولی افتاد . مورخین چین این موضوع را ناشی از تحولات سیاسی و تغییرخط مشی دیپلماسی آنزمان امپراطوران میدانند . .

امپراطور چین در نامه ایکه بسال ۱۴۳۲ میلادی برابر با ۸۳۵ هجری بدربار هرات فرستاد از شاهرخ ضمن گلـه گـزاری از آشوبها و انقلابات آسیای مرکزی بویژه قسمتهای سرحدی چین جداً خواست که باین ناراحتیها خاتمه داده شود این نامه توسط **«هادم - لی - گویل»** تقدیم حضور شد . درسال ۱۴۲۷ - م برابر با ۸۳۰ هجری نیز امپراطور چین ازشاهرخ تقاضا کرده بود از بازرگانان چین حمایت کند - سفـرای هرات در سال ۱۴۲۷ـم برابر با ۸۳۰ هجری و نمایندگان مخصوص دربار ماوراء النهر در سال ۱۴۳۰ میلادی برابر ۸۳۳ هجری مراجعت کردند . متن نامه ایکه در سال ۱۴۴۵ میلادی (۸۴۸ هجری) امپراطور چین بعنوان الغ بیك فرستاده در تاریخ عمومی چین موجود است

مصنوعات چینی از قرن پانزدهم بخارج صادر گردید مخصوصاً ظروف چینی از وحلهٔ اول شهرت یافت . الغ بیك یکی از کاخهای زیبای خودرا که در نزدیکیهای شهر **«چوبان آتا»** انشاء کرده بود با مصنوعات زیبای چینی مزین کرده بود مصنوعات چینی بتدریج از کشور چین وارد ماوراء النهر شده بود - (۱) الغ بیك درزمستان سال ۱۴۲۱ میـلادی در

۱ - بابرنامه (ed - Beveridge 47) - عبدالرزاق صفحه ۲۸۳

بخارا بود سفراء ویژه تبت را بحضور پذیرفت متاسفانه در حق مقـاصد و و هدفهای آن هیئت و نحوهٔ پذیرائی الغ بیك از آنان ؛ اطلاعات جامعی موجود نیست (۱)

۱ - عبدالرزاق (صفحه ۲۲۳) - در متن « قلب » نوشته شده لیکن صحیح آن « تبت » است (موزهٔ آسیا . نسخهٔ خطی شماره ۵۷۴ صفحات : ۵۷۴ و ۳۴۵) . کذا میرخوند :
L 1292 - C 323 a et - Katrmer Not et Extr XIV Part 1 . P . 306

بخش پنجم

کارهای الغ بیك در ماوراءالنهر

....

مطالبی که در این بخش میخوانید : مقایسهٔ دربار الغ بیك با دربار شاهرخ - روابط الغ بیك با دراویش - انشاآت الغ بیك - لطایف مربوط بطرزحکمرانی الغ بیك - اوضاع اجتماعی و کیفیت معیشت مردم در این زمان

الغ بیك بیش از کارهای نظامی تیمور « پدر بزرگش » بآبادی و توسعهٔ پایتخت پرداخت . سمرقند در زمان حکمرانی او هر روز بیش از پیش آباد تر و زیبا تر میشد و بر تعداد ابنیهٔ تاریخی آن علاوه می گردید . دربار سمرقند بهیچوجه با دربار هرات قابل مقایسه نبود . شاهرخ مانند یك نفر مسلمان عادی روزهای جمعهٔ هرهفته بدون نگهبان و مأمور محافظ ، به مسجد جامع میرفت (۱) درماه رمضان حتی اگردر خارج از پایتخت و یا در لشکرکشیها هم بود روزه میگرفت ، چهار روز در هفته « شنبه - دو شنبه - پنجشنبه - جمعه » محققین و حافظین دانشمند را بدر بار برای بحث در پارهٔ مسائل مذهبی دعوت میکرد (۲) بطور کلی شاهرخ بعنوان یك پادشاه مسلمان متعصب شناخته‌شده‌بود(۳)

---

۱ - حافظ ابرو (نسخه خطی Oksf ص ٤۳۵)
۲ - تاریخ خیرات محمد موسوی (ص ۲۹۹)
۳ - رشحات : سخنان یك مؤمن (چاپ تاشکند صفحه ۲۹٤ نسخهٔ خطی Darulf صفحه ۱۵۹ - نسخهٔ خطی موزهٔ آسیا صفحه ۲۰۹) : ... میرزا شاهرخ را بادشاه مسلمان میگویند ...

باستناد حدیث که میگوید « درهرقرن یکنفرمجدد پیدا میشود » شاهرخ هم در عصر خود عنوان یك مجدد بخود گرفته بود (۱) . او محرمات شرعی را بشدت ممنوع ساخته بود. در پایتخت برای تعقیب بدکاران دو نفر محتسب مامور شده بودند . با اینکه شرعاً وعرفاً ورود بمنازل مردم اکیداً غدغن شده و محتسبین نیز مشمول این قانون شرعی بودند لهذا از فرط شدت عمل این قانون مراعات نمیشد محتسب حق داشت بخانهٔ اشراف و بزرگان شهر که مورد سوء ظن واقع شده بودند داخل شود و خفایا و مخازن را جستجو کند . هرگاه شراب یا آلات شرابسازی پیدا میشد شخص مجرم در هر رتبه و مقامی که بود مورد مجازات محتسب واقع میشد وحتی ممکن بود کار بضرب وشتم بکشد .

در سال ۱٤٤۰ میلادی ؛ ۸٤۳هجری مفتشین در بار بشاهرخ اطلاع دادندکه درسرای جوکی و علاء الدوله (فرزند وحافظ شاهرخ)مخزن شراب دیده شده است . برای جستجوی سرای جوکی و علاء الدوله به محتسبین دستورات‌لازم صادرگردید لیکن آنان جسارت نکردند بسرای شاهزاده وارد شوند .

شاهرخ بر اسب سوار شد و بمعیت محتسبین بسرای شاهزاده رفت - مخازن وخفایای منزل جوکی مورد باز رسی قرار گرفت وخمهای شراب در حضور همه نا بودگردید (۲)

---

۱ - عبدالرزاق (صفحه ۲۵۳) در حق این حدیث و احادیث دیگر مراجعه شود به :
Mir Islama I (1912) P: 103 et 391
۲ - عبدالرزاق (صفحه ۲۵٤)

الغ بیك بر خلاف رفتار خدا پسندانهٔ پدرش درضیافتها ومراسم دربار سمرقند از استعمال مشروبات الکلیك جلوگیری نمیکرد ـ آواز خوانان و موسیقی دانان سمرقند شهرت فوق العادهای داشتند و ازطرف ثروتمندان و صاحبان قدرت بلاد دیگر دعوت میشدند . از شرح حال **خواجهاحرار** بخوبی فهمیده میشود در اوایل سال ۱۴۲۰ میلادی (۱) (۸۳هجری) در مجلس جشنی که یکی از ثروتمندان تاشکند بر گزار کرده بود از موسیقی دانان ومغنیان سمرقند استفاده نموده بود .

بسیار جای تعجب است که **حسام‌الدین شیخ‌الاسلام** سمر قند (فرزند **عبدالملك** و جا نشین **عبدالاول** سمرقندی) دراین مورد ابداً ابراز مخالفت نمیکرد و از شیوهٔ الغ بیك جداً طرفداری مینمود (۲) شیوح دراویش ماوراءالنهر در حالیکه شدیداً با اعمال خلاف شرع الغ بیك مخالفت میکردند برئیس قانونی مسلمین آن سر زمین که دست کمی از حکمران سمرقند نداشت اتهاماتی وارد مینمودند :

شیخ‌الاسلام بمناسبت پایان ساختمان گرمابهابکه تازه‌ساخته بودند

۱ - در این موقع **خواجه احرار** (متولد ۸۰۶ ه ۱۴۰۴) هیجده ساله بود

رشحات : (نسخهٔ خطی Darulf س ۲۵۳ و ۱۳۴ - نسخه‌خطی موزهٔ آسیا صفحه ۱۶۸ - چاپ تاشکند صفحه ۲۳۹)

۲ - تاریخ رفات **عبدالاول** در منابع تاریخی ذکر نشده است .از وقایع سنوات (۱۴۱۱-۱۴۰۹) که در سابق مذکور افتاد زنده بودن‌وی کاملا معلوم بود درسال ۱۴۲۲ (۸۲۵هجری) که الغ بیك عازم هرات بود مقام شامخ شیخ‌الاسلامی سمرقند را حسام‌الدین اشغال کرده و با الغ بیك در مسافرت همراهی نموده بود (عبدالرزاق صفحه ۲۲۴)

مجلس جشنی ترتیب داده آواز خوانان و موسیقی دانان شهر را جمع کرده بود . محتسب شهر که از ماجرای افتضاح آمیز شیخ‌الاسلام اطلاع حاصل‌کرده بود بعمل خلاف شرع وی اعتراض کرد و استفسار نمود : « ای شیخ‌الاسلام بی خبر از قوانین اسلام ؛ باستناد کدام یك ازاصول شرع محمدی شرکت زن و مرد در یك مجلس و رقص دسته جمعی آنان جایز است ؟ » (۱)

این نوع زندگی شگفت انگیز شیخ‌الاسلامهای سمرقند تازگی نداشت . در قرن دوازدهم میلادی نیز زندگی با شکوه و رفاه آمیز **صدرجهانهای** بخارا (۲) مؤمنین آنشهر را متأثر و خشمناك ساخته بود .

گویا **صدر** جهانهای بخارا و شیخ‌الاسلامهای سمرقند بطبقهٔ « **آریستوکرات** » آنزمان منسوب بوده‌اند. درمقابل‌رفتارخلاف‌شرع شیخ‌الاسلام‌شیوخ **فرقهٔ نقشبندیه** بشدت مبارزه‌میکردند آنان نه‌تنهاباعمال‌غیر قانونی شیخ‌اسلام معترض بودند بلکه ازحقوق مردم **ماوراءالنهر** نیزدفاع مینمودند **اهل کلام** نیزکه با طبقه « **آریستوکرات** » نسبتی‌داشتند با دراویش ترکستان دائم در جنگ و جدال بودند . اینکار مختص بماوراء-النهر بود در مغرب آسیا جریان کار بر خلاف این بود . اهل کلام عقیده داشتند قوانین الهی باید حرفاً بحرف اجرا شود در صورتی که صوفیان یا باصطلاح‌دراویش طالب آزادی بیشتری در دین بودند ولاقیدانه

۱ - حبیب‌السیر چاپ تهران صفحه ۲۱۹

۲ - درین باره بمنابع زیر مراجعه شود :

جلد دوم کتاب ترکستان در عصر مغول ص ۴۲۹ - ۳۶۹ - ۲۸۱ و Islâm Ansiklopedisi جلد اول صفحه ۲۸۱ بمادهٔ بخارا...

زندگی میکردند . میدانیم کـه درکشور ایران لغت «**صوفی**» به معنی آزادی ولا قیـدی وصافی تفسیر و توجیه میشد . در ترکستان چنانچه دیدیم رفتار دراویش بر عکس این طریقه بود آنان مدافع سر سخت دین اسلام بودند و عقیـده داشتند احکام الهی باید بدون کم وکاست و بدون تفسیر و توجیه اجـرا شود و شیخ الاسلام نیز حق ندارد بر خلاف شرع مبین قدمی بر دارد و از وظیفهٔ مهمی که بعهده گرفته است غافل باشد . همانطور که مذکور افتاد همهٔ این کارهـا بنام مردم و بعنوان حفظ حقوق قاطبهٔ ملت اسلام انجام میگرفت . اهل کلام ترکستان درحالیکه خود دراعقید بمراعات احکام و کلام خداوندی میدانستند غافل وار بکارهای خلاف شرع دست میزدند (۱) در **رشحات عین الحیات** که دربارهٔ سیر تصوف در آسیای مرکزی (ازقرن سیزدهم ببعد) مطالبی نوشته است حکایاتی مضبوط است که در آنها ازخصومت دراویش و صوفیان ماوراءالنهر با الغ بیك وشیخ الاسلام

۱ـ خوند میر در میان فقها سمرقند که معاصر با الغ بیك بودند غیر از **حسام الدین شیخ الاسلام** ، اشخاص دیگری نظیر **علاءالدین شمشی** (دولتشاه هم در صفحات ۱٤ و ۳٦٦ از این مرد یاد میکند) . **محمد علیم** (بعدها رانده دربار شد و پس از مطرود شدن بهرات رفت و در آنجـا وفات یافت) **ابدال الدین کشی** (بنا بنوشته عبدالرزاق ص ۲٤٤ او در سال ۱٤۳٤ میلادی جزو ملتزمین رکاب الغ بیك در هرات بود و در سال ۱٤۰٤ با شیخ الاسلام سمرقند جزوملتزمین تیمور **بقره باغ** رفته بود ـ به صفحه ٥٦۰ جلد دوم ظفرنامه مراجعه شود) . **سید عاشق** (روابط الغ بیك با این مرد در صفحات بعدی مورد بحث قرار گرفته است) **فضل الله ابوالليث** (اوهم بسال ۱٤۳٤ در هرات دیده میشد) ؛ برای کسب اطلاعات بیشتر بحبیب السیر چاپ بمبائی صفحه ۱٥۹ ـ چاپ تهران صفحه ۲۱۹ مراجعه فرمائید

او سخن رفته است . این خصومت و دشمنانگی چنـان در قلوب طرفین ریشه دوانیده بود که حتی خـدمات **شیخ محمد پارسا** (قطب دراویش بخارا) که دربر انداختن خلیل سلطان وروی کار آمدن الغ بیك مستقیماً دخـالت کرده بود مورد نظر و توجه الغ بیك و شیخ الاسلام واقـع نشد گویا در زمان حکمرانی تیمور؛ **شمس الدین بن محمد الجزایری** (۱) برای تحقیق در پاره ای احادیث ضاله که ساخته و پرداختهٔ مغـرضان بود به سمرقند آمـده بود در زمـان الغ بیك نیز این مسئله مـورد توجه واقع شد و بدستور وی **محمد پارسا** را باتهام جعل احـادیث گمـراه کننده بمحاکمه کشیدند . پارسابرای شرکت درمحاکمه ازبخارا بسمرقند آورده شد . محکمـه با حضور **شیخ الاسلام حسام الدین** و سایر فقهـاء بنام سمرقند تشکیل یافت . محمـد پارسا ضمن دفاع از خود باحادیثـی اشاره کرد که از نظر شیخ الاسلام مقلوب و تحریف شده شناخته شد . پارسا برای رسوا کردن شیخ الاسلام و فقهاء حاضر در آن مجلس ، بکتابی اشاره کرد که در کتابخانهٔ شخصی شیخ الاسلام موجود بود شخصی را برای آوردن کتاب مـورد بحث بمنـزل شیخ فرستادند و آنشخص دست خالی باز گشت خود حسام الدین نیز ازوجود چنین کتابی در میان کتب خود اظهار بی اطلاعی کرد . محمد پارسـا بار دیگر شمارهٔ کتاب و ردیف

۱ ـ **شمس الدین جزایری** در پنجم ربیع الاول ۸۳۳ ﻫ ۱٤۲۹ م در شیراز وفات یافت (عبدالرزاق صفحه ۲۳۹) . Brockelmann II 207

و شکل آنرابمأمور دادو بدین ترتیب شیخ‌الاسلام رارسوا ساخت(۱)

یکی‌ازدراویش مشهورماوراءالنهر موسوم به**نظام‌الدین‌خاموش** (۲) بمناسبت زشتکاری فرزندش از طـرف در بار و شیخ‌الاسلام مورد تعقیب قرار گرفت . فرزند شیخ خاموش متهم بودکه با بعضی از زنـان حرمسرا (معلوم نیست حرمسرای الغ بیك یا دیگری)روابط نامشروع برقرارساخته‌وپس از کشف ماجرامتواری گردیده است . شیخ‌مزبوررا به اتهال عدم‌توجه نسبت بطرزرفتارفرزند تبهکارش بحضورالغ‌بیك آوردند .

در بین راه شیخ محترم را سر برهنه سوار الاغ کرده در ملاء عام او را بطرف دربـارحرکت دادند . در آنموقع الغ بیك در«**باغ‌میدان**» بود شیخ راباحقارت تمام بحضورپذیرفت و بمحض ورودراورا شدیداً مورد مواخذه وسرزنش قرار داد . شیخ خـاموش درمقابل تحقیر وسرزنشهای پادشاه فقط پاسخ داد : در جواب سخنان تو فقط من یك پاسخ دارم آنهم اینست که من مرد مسلمانی هستم ودروغ حرف نمیزنم اگر مسلمان‌بودن مرا قبول داری فبهاونعم وا گرباور نداری هرچه‌دلت‌میخواهد میکن ...»

۱ ـ **رشحات** (نسخهٔ خطی Darülf صفحه ۳۷ ـ نسخهٔ خطی‌موزهٔ آسیا صفحه ٤۳ ـ چاپ تاشکند صفحه ٦۱) گویا در اوایل‌سلطنت الغ بیك از **محمد پارسا** این دعوت بعمل آمده بود زیرا شیخ در اواخر سال ۸۲۲ ه ۱٤۱۹ م بمکه معظمه مشرف شده در همان سال روز پنجشنبه ۲٤ ذی‌الحجه درمدینه‌طیبه وفات‌یافت (**نفحات‌الانس** صفحه۲۵۳) ـ **رشحات** : (نسخه خطی Darülf صفحه ۳۸ ـ نسخه خطی‌موزهٔ آسیا چاپ لیتوگراف تاشکند صفحه ٦٤)

۲ ـ حبیب‌السیر (صفحه ۲۰۹)

کلمات محکم وسخنان ازدل برآمدهٔ شیخ در دل حکمران سمرقندتأثیر عجیبی بخشید ودر حـال دستور آزادی اورا صادر نمـود . الغ بیك در آینده روی همین تحقیر وسرزنشهای بیمورد باعدم موفقیتهای زیاد مواجه گردید وحتی پس از مدت زمانی بدست فرزند خودش بقتل رسید (۱) . روایت شده‌است **شیخ نظام الدین** بعدهابنا بخواهش‌فرزندان‌شیخ‌اسلام که‌پدرشان‌سخت‌مریض‌بستری‌بودبعیادت‌وی‌رفت وبانفاس قدسیهٔ آن مرد ، شیخ الاسلام شهر، ازمرك حتمی نجات یافت . پس از مدتی شیخ مـزبور گرفتار بی پولی وافلاس گردید لیکن شیخ الاسلام از وی حمـایت نکرد وبحال زارش ترحم ننمود بنا برین نظام‌الدین اورانفرین کرد وشیخ‌الاسلام مدتی بعد وفـات نمود (۲)

نویسندهٔ شرح حال خواجه احرار مینویسد : **خـواجـه احرار** در دوران‌جوانی بـا دراویش دیگرموردتحقیر وتخفیف‌مأمورین غلاظ وشداد الغ بیك واقع شده بودند در دربـار الغ بیك بـرای‌مجازات مظنونین و تبهکاران سردابهای مرطوب وسیاهچالهای مخوف وجود داشت ؛ بـرای تنبیه مغضوبین یکنفر موسوم به «**یساول**» مأموریت داشت . روزی کـه الغ بیك در تاشکند بود دستور داد همهٔ شیخ زادگان شهر در « مزار » جمع شوند درمیان۱۷ نفر شیخ جوان که‌در آن محل جمع شده بودند جوانتر از همه خواجه احرار بود. همینکه الغ بیك درمحل موعودحاضر

۱ و۲ رشحات : نسخهٔ خطی موزهٔ آسیا صفحه ۸۲ ـ چاپ تاشکند صفحه ۱۱٤ «درنسخهٔ Darulf این موضوع قید نشده است »

شد به یساول دستور داد که آنان را روی خـاك بیفکندو بشدت مانند غلطکها بغلطاند. چون نوبت بخواجه احرار رسید بایك حرکت سریع و جسورانه خود را از چنك «یساول» رها ساخت. عمل بی باکانه درویش جوان مورد پسند الغ بیك واقع شد و بمناسبت جوان بودن بیش از دیگران باو توجه پیدا کرد وحتی در موقعیکه بسخنرانی شروع کرد چشمان خود را از صورت خواجه برنگرفت معلم خواجه احرار موسوم به **حسن عطار** از او خواست که از این موفقیت استفاده کرده بصف خدمتگزاران دربار وارد شود و بیاری مظلومینی که مورد شکنجه واقع میگردند قیام نماید خواجهٔ بزرك، مقدس بودن این عمل را بوی گـوشزد کرد. **حسن عطار** برای استخدام خواجه احرار توصیه ای نیز **بامیر سعید** کـه از مقربین الغ بیك بود نوشت واز او تقاضـا نمود درانجام این مأمول باوی مساعدت کند (۱) در تواریخ تضادها وتناقضات زیادی بچشم میخورد در تـاریـخ **دولتشاه سمرقندی**، خواجه حسن **عطار** بزرگتر ومسنتر از شیوخ معاصر الغ بیك نشان داده شده است (۲) با در نظر گرفتن مندرجات این تاریخ روابط ومناسبات وی باخواجه احرار تنها در سمرقند میتواند برقرار باشد وانگهی **خواجه احرار** در موقع ورود بسمرقند بیست ودو سال داشته و بنظر میرسد سال ورود او مصادف با ۸۲۹ هجری برابر بـا ۱۴۲٦ میلادی

---

۱ - رشحات: «نسخهٔ خطی Darülf صفحه ۱۳۲ - نسخهٔ خطی موزهٔ آسیا صفحه ۱٦۵ - چاپ تاشکند صفحه ۲۲٦»

۲ - دولتشاه سمرقندی « مصحح وناشر ادوارد براون انگلیسی » صفحه ۳٦٦

باشد (۱) **خواجه حسن عطار** نیز پس از مدتی توقف در دربار هرات به سال (۸۲٦ هـ ر ۱۴۲۳ - م) درشیراز وفـات یافته بود (۲)

بعقیدهٔ مورخی که شرح حال خواجه احرار را برشتهٔ تحـریر در

---

۱ - رشحات: « نسخهٔ خطی Darülf صفحه ۱۳۵ - نسخهٔ خطی موزهٔ آسیا صفحه ۱٦۹ - چاپ تاشکند صفحه ۲۴۲ »

۲ - برای کسب اطلاعات بیشتر به رشحات « نسخهٔ خطی Darülf صفحه ۲۵ - نسخهٔ موزهٔ آسیا صفحه ٦۵ - چاپ تاشکند صفحه ۹۳» ونفحات (صفحه ۲۵۵) مراجعه فرمائید.

نفحات الانس: مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی که تخلص خودرا از شهرجام درخراسان اخذ نموده است ودر آنجا بتاریخ ۲۳ شعبان ۸۱۷ هـ برابر باهفتم نوامبر ۱۴۱۴ میلادی تولد یافته، نظر بکثرت آثار این که کما و کیفاً بسیار قابل توجه است شهرتی بسزا دارد وی راغالباً خاتم اساتید شعر قدیم «کلاسیك» ایران میشمارند واز نظر شعر عرفانی بوفور آنها ولطف تعبیر وقوت تصور ممتاز است. جامی علاوه بر اشعار بی شمار کتابی درتذکره واحوال اولیاء وبزرگان تصوف نگاشته وآنرا «**نفحات الانس من حضرات القدس**» نام داده است. این کتاب که در کلکته در سال ۱۸۵۹ میلادی طبعی نفیس یافته است متضمن توضیحات بسیارسودمندی دربارهٔ مؤلف بقلم «ناسولیس» انگلیسی «W . Nasseu lees» میباشد وشامل ۷۴۰ صفحه است که در آن ٦۱۱ تن از اجله صوفیه را رجالا و نساءاً نام برده ویکی از منابع مفید وسهل الوصول برای کسب اطلاع در این باب بشمار می‌آید جامی این کتاب را در ۸۸۱ هـ ر ۱۴۷٦ م. تألیف فرمود علاوه بر شرح احوال بزرگان که کم وبیش به ترتیب تاریخی انتظام یافته ومنتهی می‌شود بنام حافظ شیرازی و کمال خجندی ومغربی و دیگر بزرگان که دراواخر عهد تیمور وابتدای دولت شاهرخ میزیسته‌اند ومتضمن مقدمه است درحدود سی وچهار صفحه درنه فصل که در آن مبادی مختلفه تصوف واعمال وتواریخ صوفیان اسلام را شرح داده است (از سعدی تاجامی صفحه ۴۸۹)

آورده : تبعیت جانشینان شیخ « دراویش جوان » از قوانین و انتظامات نظامی وتحت نظر یساول قرار گرفتن آنـان در زمـان الغ بیك بسیار شایان دقت است (۱)

باید دانست که الغ بیك همیشه احترامات شیخ بزرك را مراعات میکرد وبسپـارشهای آنان در دربار شاهـی اهمیت قائـل میشدند . در زمان الغ بیك غـیر از دراویش بزرك (۲) نظیر خواجـه حسن عطار و نظام الدین خاموش از اساتید دیگر:خواجه احرار (۳) یعقوب چرخـی نیز مورد احترام بود .

یعقوب پس از وفات استادش بهاء الـدین در ابتداء بـه بدخشان وبعد بسوی چغتائیان رفت (٤) و آنچه از تاریخ بر میآیدبادربارسمرقند

---

۱ ـ درحق نقشی که یساول در دربار الغ بیك بازی میکرده به ماجرای مناظرهٔ محتسب والغ بیك مراجعه شود .

۲ ـ نظام الدین خاموش و یعقوب چرخی درحبیب‌السیر (صفحه۲۰۹) باصفت مدافعین طریقت نقشبندی توصیف گردیده‌اند .

۳ ـ رشحات : نسخهٔ خطی Darülf ص ۳ ـ موزهٔ آسیا ص ۲ ـ چاپ تاشکند ص ٥ »

٤ ـ شرح حال این شیخ را در رشحات مطالعه کنید «نسخهٔ خطی Darülf صفحه ٤٠ ـ نسخهٔ خطی موزهٔ آسیا صفحه ٤٧ ـ چاپ تاشکندصفحه ٦٦» نفحات الانس (صفحه ٢٥٦) دربارهٔ ملاقات وی باخواجه احراربازبه رشحات : «نسخهٔ خطی Darülf صفحه ۱٤۳ ـ نسخهٔ‌خطی موزهٔ‌آسیاصفحه ۱۸۱ ـ چاپ تاشکند صفحه۲۵۰»مراجعه شود . فعالیتهای مذهبی خواجه حسن عطار نیز بچغتائیان مربوط است پدرش علاء الدین در سال ۱٤۰۰ میلادی(نفحات الانس ۲۵۳ : روز چهارشنبه بیستم رجب ۸۰۲هجری)☆

روابط برقرار نسـاخت . از مراکزدراویش مخصوصاً بخارا ازنظرسیاسی بسیار حـائز اهمیت بود .

همانطور که در سابق مذکور افتاد روحانیون بخارا در سقـوط حکمرانی سلف الغ بیك مستقیماً دست داشتند وبعد هم برعلیه خودالغ بیك از طریق مذهبی بتحریکات شدیدی پرداختند . الغ بیك پس از آنکه اهمیت روحانیون‌بخارارا در استقرار نظم و آرامش‌ترکستان وثبات‌وقوام پایه هـای سلطنت خـود حس کـرد بجلب رضـایت آنـان پرداخت . بنای مدرسهٔ عالی بخارا در میان ابنیهٔ تاریخی او اولین مقام را داراست . خود الغ بیك در سال ۸۲۲ هجری (۱٤۱۹ میلادی) موقعیکه ببخارارفت در آن مدرسه اقامت نمود ودر بین طلاب واشخاص مستحق‌هدایای‌زیادی پخش کرد (۱) . در سمرقند نیز ساختمان مساجد ومدارس دینی در میـان ابنیه یادگاری الغ بیك بهترین موقعیت را داشتند . برای ساختمان این ابنیه دینی میدان چارچی (میدان معروف بخارای امروزی درسمرقند) . انتخاب شده بود . در قرن پانزدهم گویا میدان مزبور بهمان اسم‌چارچی مشهور ومعروف بوده است . عبدالرزاق محل بنای مدرسهٔ الغ بیگـی را بنام «ایکی ایتکین باشی» تسمیه میکند لیکن شاید از آن‌ببعدمعروف

☆وفات یافت ودریکی ازدهکده‌های چغتائیان‌مدفون گردید . بعد از وفات خواجه حسن عطار که درشیراز اتفاق افتاد بنا بوصیت خود درجوار پدردفن شد خواجه احرار نیز پس از چند سال اقامت درسمرقندبسوی چغتائیان‌رفت.

۱ ـ حافظ ابرو (نسخهٔ‌خطی Oksf صفحه ۳۲۱)عبدالرزاق(صفحه ۲۱٤) تاریخ واقعه دهم ذی‌الحجهٔ ۸۲۲ ه قید شده است .

به «**چارچی میدان**» شده است (۱)

بنا بنوشتهٔ تـواریخ ساختمان ابنیه در سـ ل ۸۲۰ هـ ر ۱٤۱۷ - م شروع ودر سال۸۲۳ هـ . ر ۱٤۲۰ -م خاتمه‌یافت . مخصوصاً حافظ ابرو(۲) وعبدالرزاق این موضوع را تأیید کرده اند . متأسفانه نام معمـار هنرمند این ابنیهٔ زیبای تـاریخی که از حیث احتشام وشکـوه (۳) بر همهٔ ابنیهٔ یادگاری تیموز برتری داشته اند در تاریخ قید نشده است . بنای مدرسه دارای چهار قبه بلند وچهار منارهٔ زیبا بـود . درحجرات اطـراف مدرسه برای سکونت طلاب وسایل راحتی وخوشی آنان مهیا شده بود . (٤) در بین ابنیهٔ یادگاری الغ بیك بیش از همه بنای مدرسهٔ بخارا و سمرقند از حوادث روزگار مصون ومحفوظ مانده اند بااینکه امروزه اکثر ابنیهٔ الغ بیگی ویران وناپدید گردیده، بازهم مدارس سمرقندوبخارا مرجع طلاب و مرکز تحقیقات علمـی میبـاشند . (۵) «**خانیکوف**» مستشرق روسی

---

۱ - عبدالرزاق (صفحه ۲۱۷) نسخهٔ خطی موزهٔ آسیا صفحات ۵۷٤ و ۳۲۷ کذا «ایکی اتیك ؟ باشی»

۲ - نسخهٔ خطی Oksf صفحه ۳٤۱

۳ - بنا بنوشته «N . I Veselofski» : زمانیکه مخالفین تیموریان قلعه سمرقند را محاصره کرده بودند باآتش قاروره ومنجنیق میخواسته‌اند منارههای مدرسهٔ الغ بیگی را ویران کنند لیکن دراثر استحکام و مقاومت فوق‌العاده بنا موفق نشده بودند .

٤- **تاریخ راقمی** (نسخهٔ خطی Darülf شمارهٔ فیش ۹٤۹ صفحه ۵۳

۵ - درمیان اسامی کسانی که غیراز الغ بیك درسمرقند مسجدومدرسه ساخته‌اند نام شاه ملك مربی الغ بیك نیز بچشم میخورد . رشحات : « نسخهٔ خطی داروِلف صفحه ۱٤۱ - نسخهٔ خطی موزهٔ آسیا صفحه ۱۷۸ - چاپ تاشکند صفحه ۲۰٤) ازمعاصرین الغ بیك بنای مدرسهٔ مبارکشاه در بخارا و مدرسهٔ قطب‌الدین درسمرقند درتاریخ ذکر شده‌است .

اطلاعاتی که بسال (٤۲ - ۱۸٤۱) میلادی در بارهٔ مدرسهٔ بخارا دردسترس ما گذاشته مینویسد : در مدرسه بخارا هشتاد حجره وجود دارد و درهر حجره ۳ یا ۵ طلبه زندگی میکنند (۱)

از وضع مؤسسه علمی سمرقند از تاریخ تأسیس تا قرن شانزدهم اطلاعی نداریم لیکن موقعیکه بتاریخ مدرسهٔ سمرقند در قرن پانزدهم مراجعه می کنیم بخوبی در مییابیم که خود الغ بیك در آن مدرسه تدریس میکرده است (۲) منابع قدیمی از این موضوع بهیچوجه بحث نکرده‌اند(۳)

در تـاریخ قرن پانزدهم میلادی در بارهٔ شرکت شخص الغ بیك در ساختمان بنای مدرسهٔ سمرقند سخن رفته است (٤) یکی از مورخین که در اثر تاریخی خود به شرح حال الغ بیك اشاراتـی کرده مینویسد : **قاضی زاده رومی** هیئت شناس معروف از مـدرسین مدرسهٔ الغ بیك بود . (۵) شاید منظور این نویسنده از قاضی زادهٔ رومی همـان قـاضی

---

۱ - درحق خانان بخارا :

N . Hanikofo- Piaanye Buhars kovo hanstva P . 86

درلوحه‌سردرب بنا،این عبارت عربی : «**طلب العلم فریضة علی کل مسلم ومسلمه**» حفظ شده است .

۲ - **سمریه** صفحه ۱٦ Sprav - kniga - Samark bl VI 170

۳ - در بارهٔ تدریس الغ بیك : N P . Ostroumof - Madrasiet Turk kr . P . 4

٤ - **محمد وصیف** صفحه ۱۸ «بدایع الوقایع»

۵ - **سمریه** صفحه ۱٦ - Sprav . kn . Samark VI 170

روم باشدکه جامی شاعر نامی ایران نیز (۱) برای استفاضهٔ از محضر آن دانشمند بسمرقند میرفته است .

بنا بنوشتهٔ وصیف ، الغ بیك بعد از پایان بنای مدرسه سمرقند **مولاناخوافی محمد** را برای اولین بار بعنوان مدرس تعیین کرد جریان کار این بودکه بعد از ختام ساختمان مدرسه از الغ بیك در تعیین و انتخاب مدرسین استمزاج کرد وی دستور صادر نمود که برای تدریس رشته های گوناگون معلمین آگاه ودانشمند انتخاب نمایند . مولانا محمد خوافی باوضع پریشان والبسهٔ ژنده وپاره پاره درناحیهٔ گمنام وحقیرنشین « توغلابی غینی » (۲) ساکن بود بمحض اطلاع از نیت الغ بیك بدربار آمد وآمادگی خود را برای تدریس مواد گوناگون برنامهٔ مدرسه اعلام داشت . پادشاه بادر نظر گرفتن وضع پریشان وقیافهٔ ژندهٔ مولانا از یك طرف وادعای بزرك ذخیره کنند ، ازطرف دیگر تعجب کرد و برای سنجش معلومات وی سؤالات مختلفی از او نمود مولانا با بیان شیرین و جملات رساومتین بسؤالات مشکل سلطان پاسخ داد . الغ بیك همینکه بارزش معنوی ژنده پوش پی برد دستور داد او را بحمام دربار بردند و لباسهای فاخر بر او

۱ ـ رشحات : (نسخه خطی موزهٔ آسیا ص ۹۸ و۱۰۵ـ چاپ تاشکند ص ۱٤۰ و۱٤۸) برای کسب اطلاعات بیشتر به :
Breckelnann Gesehhcite - D - Aali Lih - I - 143
مراجعه شود

۲ـ ویاتکین نویسندهٔ ترك باستناد :«Spravkn Samar obl 125» وسایرمنابع تاریخی مولانارا باصفت یك عمله عادی که درساختمان بناشرکت داشته توصیف کرده است بنظرمیرسد این نقل قولها بی پایه وبی اساس باشد و شاید منظور آنان دانشمند معروف شمس الدین محمدخوافی (متوفی درشانزدهم رجب ۸٤۵ ﻫ ۱٤٤۱ م) بوده است

پوشانیدند . روز افتتاح مدرسه فرا رسیده مولانا محمد خوافی با حضور نود تن از دانشمندان سمرقند و سایر بلاد اولین جلسهٔ تدریس را شروع کرد از دانشمندان حاضر در آن مجلس فقط قاضی زادهٔ رومی و الغ بیك توانستند بسختی دنبال مطلب را بگیرند

در کتاب شرح حال **خواجه‌احرار** از یك نفر طلبه موسوم به **ابو سعید ابواهی** یاد شده است که قبلا ازمحصلین مدرسه الغ‌بیکی بوده و بعد چنان مجذوب کلمات خواجه احرار شده که بکتاب و مدرسه پشت پازده حتی هر چه درمدرسه داشته میان رفقایش تقسیم نموده‌است(۱) ازاین موضوع بخوبی فهمیده میشودکه چون در آن مدرسه الهیات تدریس میشده لذا دراویش با اساس تشکیلات آن مخالفت میورزیده‌اند .

بنا بنوشته **دولتشاه سمرقندی** عدهٔ دانشپژوهانی که در آن مدرسه تحصیل میکردند بیش از صد نفر بودند (۲) در قرن شانزدهم تعدادمحصلین بمراتب بیش ازصد نفر بوده زیرا ما ازروی تعداد مدرسین بخوبی میتوانیم بتعداد محصلین پی ببریم (۳)

رئیس این مدرسه اولین دانشمند ماوراءالنهر محسوب میشد (٤) درسال ۱۵٦۰میلادی مدرسهٔالغ‌بیك‌را **عبداله خان** زیارت کرده بود(۵) در اثر انقلابات و اغتشاشات قرن هفدهم وضع مدرسه بسیار پریشان شد

۱ ـ رشحات : نسخه خطی Darülf صفحه ۱۹۱ ـ نسخه خطی موزهٔ آسیا ص۱٦۹ ـ چاپ لیتوگراف تاشکند ص ۲٦۹
۲ ـ دولتشاه سمرقندی (صفحه ۳٦۲)
۳ ـ وصیف ص ۱۷ و ۳٦ ... « بدایع الوقایع »
٤ ـ عبداله نامه « موزهٔ آسیا .. ۵۷٤ ص ۲۷۷»
۵ . تاریخ راقمی

و در اوایل قرن هیجدهم کاملا خـالی و بی سر پرست مـاند: کمی پس از این واقعه مهاجمین قلعه را اشغال کردند و قسمتی از بنای مدرسه راکه بلند تر از خود قلعه بود ویران نمودند (۱). درسال۱۷۵۲ میلادی بدستور امیر محمد رحیم (بعدها امیرشده بود) بنای مدرسهٔ سمرقند راکه خالی بود انبار حبوبات و غله کردند (۲) بالاخره در قرن نوزدهـم برای احیاء مدارس الغ بیگی و تجدید بنای آنها تصمیماتی اتخـاذ شد. در دورهٔ حکمرانی امیرحیدر (۱۸۲۵ - ۱۷۹۸) در مدرسهٔ الغ بیگی طلاب علوم درس میخوانده اند

بنا باطلاعاتی که N.P. Ostroumof بسال ۱۹۰٦ میلادی در دسترس ما گذاشته: در این مدرسه دونفرمدرس مشغول تدریس رشته‌های مختلف برنامه بوده و در سال چهل «روبل» حقوق دریافت میداشته‌اند. از طرفی تعداد طلاب «ملایان» بالغ بر ٦۰ نفر بوده و هـر یك سالیانه ده روبل کمك معـاش میگرفته اند و نیز مجبور بودند طلاب را در حجره‌های بنا جمع نموده یکجا بتدریس علوم بپردازند. (۳)

الغ بیك در گوشه‌ای ازهمان میدان که مذکور افتاد برای‌دراویش خانگاه ساخت بنا بنوشته بابر خانگاه الغ بیگی بمناسبت داشتن قبه‌های منقوش و بلند و زیبائیهای دیگر معروفیت جهانی پیداکرده بود (٤) در حـق و سر نـوشت بعـدی خـانگاه اخبـاری موجـود نیست. در

۱ . سمریه صفحه ١٦ Sprav.kn. Samark VI 17a
۲ . تحفه‌الخانی (ص ۱۳۰)
۳ - Medrasi ef Turk. kr. P. 4
٤ - بابرنامه «Ed-Beveridge» صفحه ٤٦

سال ۱۰۲۸ هجری برابر با ۱٦۱۹ میلادی که در سمرقند مدرسهٔ شیرداد بنا گذاری میشده خانگاه الغ بیگی مـوجودنبوده‌است. درتواریخ‌مربوط به قرن هفدهم میلادی در حق حفاظت و نگهداری ابنیهٔ یادگاری الغ بیك اطلاعاتی در دست نیست تنها ازبنای کمرداری که در قسمت جنوبی بنای مدرسه واقعشده بوده بحث شده است. این مسجد یامقبره بعقیدهٔ بعضیها آرامگاه شیرامام محمد بن جعفرصادق‌علیه‌السلام بوده‌است(۱) امادر منابع قدیمی‌تر از این مقبره بهیچوجه سخنی نرفته است. الغ بیك از خانگاههای دراویش نیز باندازه مدارس علوم حمایت میکرد. بنابنوشته عبدالرزاق، الغ بیك برای ادارهٔ مدارس وخانگاهها، موقوفات هنگفتی اختصاص داده بود از اصراف و تبذیر در امر موقوفات مدارس و بنگاهها جداً جلوگیری میکرد. برای مخارجـات دو مؤسسهٔ علمی و مذهبی دو بودجه جداگانه تأمین شده بود (۲)

در زمـان بـابر در جنوب مدرسهٔ الغ بیگی مسجدی موسوم به «مسجد مقطع» وجود داشت. دیوارها و سقف آن مسجد بـا چوبهای مقطع ساخته شده بود. قبلهٔ مسجد جامع باقبلهٔ مدرسهٔ الغ بیگی‌تفاوت فاحشی داشت. قبلهٔ مسجد از روی ستارگان و طرز قرارگرفتن آنها در

۱ - سمریه (صفحه۳٤)Sprav.Kn.Samark obl VI 185-201
۲- عبدالرزاق (صفحه۲۱۷) - بعقیدهٔ خوند میر (صفحه ۲۰۸) درقرن پانزدهم میلادی رسیدگی بامور موقوفات ازوظایف صدرالاسلامها بود. صدرالاسلام دورهٔ الغ بیك دانشمند گرانمایه فتح‌الله تبریزی بورد (رشحات چاپ تاشکند صفحه ۱٤۰) بعد از وفات الغ بیك نیز آن شخص زنده بود و صدرالاسلام شناخته میشد (عبدالرزاق ۲۹۷ و ۳۰۰)

در آسمان معین شده بود وقبلهٔ آن کاملا مورداعتماد مؤمنین ونماز گزاران بود(۱)مردم عقیده داشتند ساختمان مسجدمربوطه به **عبدالله بن عمرخطاب** است . بنا برین نام دیگر مسجد «**عمرمسجدی**» و «**مسجد کبود**» بود . منسوب کردن بنای این مسجد زیبابه عبدالله بن عمر یاخود عمرمورد تأیید مورخین قرار نگرفته است .

درقرن شانزدهم بین این مسجد ومدرسهٔ الغ بیگی ، **ابوسعیدخان** مدرسهٔ دیگری انشاء نمود . درآنزمان از این مدرسه جدید اشخاص بزرگوار و با شخصیتی نظیر «**چهل دختران بانی دودمان شیبانیها**» نگهبانی و حمایت میکردند (۲)

در زمان الغ بیك مسجد جامع دیگری در سمرقند ساخته شد با این حال مسجد الغ بیگی نتوانست درمقابل مسجد امیر تیمور عرض اندام کند . مسجد امیر تیمور معروف به مسجد «**بی بی خانم**» بود(۳) بانی مسجد جامع در سمرقند خود الغ بیك نبود بلکه این مسجد عالی را «**آلیکه کوکل تاش**» مربی پیر شاهرخ که در سن نود سالگی بتاریخ ۸٤۲ هجری ر. ۱٤٤۰ (٤) میلادی وفات یافت ساخته بود . این شخص خیر

۱ - بابرنامه : « ed Beveridge »
۲ - سمریه (صفحه ۱۳و۲۲) و
Sprav kn Samark obl VI 167 et 181 et 231
۳ - برای حفاظت و تولیت مسجد جامع امیر تیمور در سال ۱۵۱۰ میلادی امیرسویونجوق خان بیات مأموریت یافته بود (ZwoVX 198n9) در سال ۱۵۳۲-۳۳ میلادی برابر با ۹۳۹ هجری درموقع شیوع مرض طاعون مردم باین مسجد پناهنده شده بودند : Sprav.kn.Samarkobl VI241
٤ - تاریخ عبدالرزاق (صفحه ۲۵٤) - مجمل فصیحی (صفحه ٤۲۹) : عندهم جمادی الاول ۸٤٤ هجری

و محسن با اینکه مأمور رسمی دولت بود اغلب به کارهای دولتی نمیپرداخت (۱) و با استفاده از نفوذ و ثروت هنگفت خود از فقراء و ستمدیدگان حمایت میکرد و بداد مظلومان و بیچارگان میرسید و ظالم در هر مقام و منصبی که بود مورد سرزنش و ملامت وی قرار میگرفت . بنا برین همهٔ حکام ستم پیشه از او حساب میبردند. فصیحی مینویسد : « ... هرفرومانده که احوال خود بدو عرض کردی البته مهم او ساخته شدی و اگر وقوف یافتی که بر کسی ظلم کرده شده ازشاه و گدا منع آن فرمودی و بر هیچ آفریده محابا نکردی و ظالمان از او خایف بودندی » غیر ازبنای مسجد جامع سمرقند ساختمان بعضی از ابنیه تاریخی منسوب است مانند بنای مدرسهٔ هرات و بقاع خیرات مرو ....

فعالیتهای خیر خواهانه کوکل تاش تنها در ممالك تیموریان نبود وی درآسیای صغیر و مصر و سایر بلاد و امصار اراضی بایر را ابتیاع میکرد و برای پیشرفت امر کشاورزی تدابیری اتخاذ مینمود . روزی شاهرخ از مربی پیر خود علت اینهمه تلاشهای بی فایده را « ازنظرشخص کوکل تاش » استفسار کرد جواب شنید که منظور من انتشار آوازهٔ نیك پادشاه است . میخواهم مردم بگویند : « به بینید خدمتگزار پیر شاهرخ چگونه دردورترین نقاط کشور بعمران وآبادی میپردازد (۲). مسجد جامعی

۱ - بمناسبت وقایع جنگی و انقلابات پی در پی زمان . شرح حال وی کم آمده است .
با کهولت سن در زمستان سال ۱٤۳۱-۳۲ میلادی بهمراه بایسنقر به مازندران رفت (عبدالرزاق صفحه ۲٤۰)
۲ - عبدالرزاق (صفحه ۲۵٤)

که وی در حـال حیات ساخته در تاریخ قرن شانـزدهم مورد بحث قرار گرفته است در سال (۹۳٦ هـ ۱۵۲۹ م) کوچکو نجوخان از مرمر برای آن منبر ساخت (۱) در قرن هیجدهم (۲) مسجد مزبور بوضعی درآمد که بکلی ویران گـردید و اثری از آن بر جای نماند (۳) بنـا بنوشته **خواجه ابو طاهر** این مسجد در جنوب مدرسه الغ بیگـی واقع شده بود (٤) بنا بر این بنظر میرسد همین مسجد « کوکل تاش » بوده کـه بعقیده بابر « مسجد عمر یا مسجد مقطع » نام داشته است.

در عهـد الغ بیك در جوار مدرسه و خـانگاههای تازه ساخت گرمابهٔ «میرزایان» نیز انشاء گردید. کف حمام باسنگهای متنوع وزیبا مفروش گردیده بود. تا آنزمان نظیر گرمابهٔ میرزایان نه درسمرقند ونه درخراسان (٥) دیده نشده بود متاسفانه از آن گرمابه امروزه اثری باقی نمانده است(٦) منابع در بارهٔ سایر ابنیهٔ الغ بیك درسمرقند اطلاعاتی دردسترس ما نگذاشته اند حتی موضوع تعمیر و تغییرات اساسی مقبره تیمور لنگ « گورامیر » که در زمان الغ بیك صورت گرفته در منـابع تاریخی ذکـر نگردیده

۱ ـ تاریخ راقمی « نسخه خطی Darülf ص ۹٤۹ و ۱۲۱
۲ ـ بنا بنوشته خواجه ابوطاهر اینطـور است ـ در زمان سید راقم (۱۱۱۳ هـ ۲ ـ ۱۷۰۱ م) بنای مسجد سالم بوده است (تاریخ راقمی صفحه ٤۹) : ... مسجد جامع که در سمرقند واقع است ... ـ در زمان محمد صالح نیز سالم بوده Sprav - kn - Samark obl VI 173
۳ ـ صفحه ۱۸ ماتویال ویاتکین V.L. viat kin Matryali
٤ ـ سمریه(صفحه ۲۰) و Sprav.kn. Samark obl VI 173
٥ ـ بابرنامه (نسخه Beveridge) صفحه ٤٦
٦ ـ در بارهٔ موقعیت این بنای تاریخی به این کتاب مراجعه شود :
V.L. Viatkin. Sprav.kn. Samark obl IV P.33nb

است (۱) ما در حق انشاآت خارج از سمرقند الغ بیك مدیون اطلاعات ذیقیمت بابر هستیم (۲) خوشبختانه در ضمن حفریات سال ۱۹۰۹ میلادی محل « **باغ میدان** » در مغرب رصد خانه مشهور الغ بیگی پیـدا شد بعقیدهٔ حافظ ابرو (بر خلاف سخـن بابر) این باغ در زمـان تیمور لنك نیز وجود داشته است. باغ دیگری که در جوار باغ میدان واقع شده بوده در نوشته حافظ ابرو باغ میرزاالغ بیك » تسمیه شده است (۳) گویا تیمور از فرط محبت پدری اسم آن باغ را بنام فرزند زاده اش کرده است وسط آن باغ دو قلعه چهل ستـون وجـود داشته قطع وطبقهٔ پائین از یکنوع ستونهای مورب و پیچیده تشکیل یـافته بوده و در چهـار گوشه آن قلاع مغاره مانندی قـرار داشته است از اینجـا ایوان رو باز قشنگی ساخته شده بوده است. تمام ساختمان را از سنگ انشاء نموده بودند. بعقیدهٔ « V.L.Viatkin » چهل ستون در طـرف راست « سیاب » و در مقابل تپه‌ایکه درکنـار منطقه « افراسیاب » واقـع شده بود (یعنی قلعهٔ کهنه سمرقند) ساخته شده بوده است. درامتداد راه جلو آن یك قسمت از دیوار معظم باغ میدان محفوظ مانده است(٤). درطرف راست« **چوپان آتا** » بـاغچـه‌ای هست و در آن باغچه بطول ۱٤ـ ۱٥ متر و بعوض ۸ـ۷ متر

۱ - Zwo XXIII 31
۲ - بابرنامه (صفحه ۷٤)
۳ - المظفریه (درمتن ۱٥ - ترجمه صفحه ۱۷)
٤ - Sprav. kn Samark abl a ta. IV P. 24n3

و به ضخامت يك اندازهٔ مخصوص از يك پارچه سنگ سياه ايوانی وجود دارد . اين سنگ عظيم از راه دور آورده شده است . بطوريكه گفته ميشود از اول در وسط آن شكاف طبيعی موجود بوده است .

ظروف و اسباب چينی را كه در سابق مذكور افتاد با الغ بيك در همين باغچه چيده بودند . در زمان الغ بيك كاخهای خارج شهر گردشگاه حكمران بوده است . درعهد امير تيمور در آن كاخها ضمن مشغوليات امپراطور كارهای مخالف دين نيز انجام ميگرفته و بدانجهت مردم ديندار و مؤمن سخت متأثر و عصبانی بودند. در زمان الغ بيك نيز نارضايتی مردم مشهود بوده است . مؤمنين بر خلاف عهد تيموری كه جسارت ابراز مخالفت با كارهای خلاف شرع امپراطور نداشتند ، عدم رضايت خود را بدون ترس و واهمه بيان ميداشتند برای نمونه كيفيت جشن ختنه كردن عبدالعزيز فرزند خردسال الغ بيك را نقل ميكنيم : بمناسبت ختنه كردن فرزند حكمران ماليات يكسالهٔ سمرقند بافتخار اين جشن بزرك بمردم بخشيده شد اوباش وخوشگذرانان شهر در پی اينگونه فرصتها بودند در ميدان « قانی گيل » جمع شده درروزوروشن بميخوارگی و پايكوبی پرداختند وضع داخل دربار دست كم از وضع ميدان مزبور نداشت در اين اثنا محتسب سمرقند سيد عاشق در حاليكه از شدت تأثر وتعصب بر افروخته شده بود بدون ترس و باك الغ بيك را مخاطب قرار داده فرياد زد : « تو دين محمدی را محو كردی و با اين عمل ننگين بكفار كمك نمودی » الغ بيك بسختی بر خشم وغضب خود

مسلط شد وجواب داد : توخلف صدق سادات و صاحبان دين بودی كه من ترا باين سمت مهم انتخاب كردم تو اغلب آرزو داری كه تحت شكنجه و عذاب درراه دين شهيد شوی و بپاكان ملحق گردی ولی خاطر جمع باش من اين آرزوی ترا عملی نخواهم ساخت» (۱)

شيخ الاسلام سمرقند نيز كه يكبار مورد تحقير وسرزنش محتسب شهر واقع شده بود بالغ بيك شكايت برد و مراتب راگزارش داد . حكمران دستور تشكيل دادگاه ومحاكمه محتسب را صادر نمود قضات عاليمقام در دربار جمع شدند. در آن موقع يكی از روحانيون عاليقدری كه اجازه داشت بدون واسطه عرايض خود را بحضور شاه معروض دارد ابوفتاح ديار ؟ بود . از قضا در دربار حضور داشت وهمينكه از ماهيت واقعه استطاع نمود (۲) مجرم بودن محتسب را تأييد كرد واز الغ بيك تقاضا كرد كه او را بشدت مجازات كند درهمين اثنا سربازی بشاه مراجعه كرد وبعرض رسانيد كه من ميل دارم با برادر زنم كه مدتی است بيوه شده است ازدواج كنم ليكن زن باين امر راضی نيست و بيك مرد بزار

۱ - اين واقعه ووقايع بعدی درحبيب السير خوندمير (چاپ تهران صفحه ۲۱۹) مضبوط است . دربارهٔ مكالمات جالب الغ بيك وسيد عاشق مطالبی در كتاب سمريه « Sprav . Kn . Samark obl VI 191 » موجود است « رشحات : «نسخهٔ خطی Darülf صفحه ۱۰۸- نسخهٔ خطی موزهٔ آسيا صفحه ۲۰۹ . چاپ تاشكند صفحه ۲۹۳» سخنان خواجه احرار در حق سيد عاشق آورده شده است گويا خواجه اورا باموسی مقايسه كرده وير ايك خطيب عاليمقام وواعظ بی نظير معرفی كرده است .

۲ - ذيابه ؟ چاپ هند صفحه ۱۵۹

توجه دارد . الغ بیك برای انجام مطلوب شاکی به یساول خود دستوراتی صادر کرد ابوفتاح دیار که از اول تا آخر ناظر جریان بود بالغ بیك گوشزد کرد که از نظر شرعی در اینگونه موارد تراضی طرفین شرط اساسی است . ضمناً دیار عقیدهٔ محتسب را که گفته بوددر زمان حکمرانی الغ بیك احکام دینی خلل دار شده است تأیید کرد. سخنان ابوفتاح بقدری در الغ بیك موثر واقع شد که در حال دستور صادر کرد بمحاکمه محتسب خاتمه داده شود . اینگونه حکایات وروایات در کتب تاریخی آنزمان بسیار است ولی همهٔ آنها نمیتواند مورد قبول ما واقع شود لیکن آنچه مورد تأیید مورخین میباشد اینست که روابط ومناسبات روحانیون والغ بیك چندان رضایتبخش نبوده است . بعقیدهٔ روحانیون پس از وفات خلفای راشدین الغ بیك نیز مانندسایرحکمرانان وزمامداران ممالك اسلامی پادشاه دادگری نبود . در زمان حکمرانی وی اشخاص باشخصیت و شریف از ترس لکه دار شدن شرافت و حیثیت اجتماعی خودحاضرنبودند شغل قضاوت بپذیرند . آنان را جبراً به قبول اشغال وادار میکردند مثلا گفته میشود **حسام الدین شعشانی** که از شیوخ بخارا بود از ترس الغ بیك شغل قضاوت را قبول کرده بود . (۱)

۱ ـ **رشحات** : « نسخهٔ خطی Darülf صفحه ۲۸ - نسخه خطی موزهٔ آسیا ص ۳۲ - چاپ تاشکند ص ٤٦ » **حبیب السیر** (چاپ تهران صفحه ۲۱۹ - چاپ بمبائی صفحه ۱٦۰) : میرزا الغ بیك ایشانرا بقضای بخارا تکلیف کرده بود و بزور قاضی ساخته . . . یکی ازقضات مقرب مورد غضب الغ بیك واقع شد بدستور سلطان مقرر گردید ریش اورابتراشند و*

مقام قضاوت سمرقند را **شمس الدین محمد مسکین** اشغال کرده بود . در حق عدالت وشجاعت معنوی قاضی سمرقند این حکایت نقل شده است : الغ بیك مانند سایر حکمرانان اسلام به بازرگانان ماوراء النهر بشرط تنصیف منافع از خزانهٔ دولتی پول میداد . یکی از تجار سرشناس سمرقند که متضرر شده بود و از طرفی سلطان از پس دادن جواهرات گرانبهائی که از او گرفته بود خودداری مینمود ازفرط غصه و اندوه سکته کرد ومرد . الغ بیك با آوردن گواهان نادرست میخواسته میراث هنگفت متوفی را تصاحب کند . قاضی شهرهمینکه از نیت سوء الغ بیك اطلاع حاصل کرد بوسیلهٔ یکی از مقربین دربار این پیام تاریخی را فرستاد : تازه کردن این ماجرای غم انگیز و آوردن گواهان بی ایمان برای شما فایده ندارد . زیرا حقیقت امر چون روز روشن بر من معلوم است اگر در انجام مطلوب خود اصرار کنید پس بهتر است امر بفرمائید مرا توی آب سرد بیندازند وتحت شکنجه قرار دهند آنوقت باجان ودل حکم

*سر برهنه در کوچه وبازارشهر بگردانند. بوساطت ندیم خواجه عبدالمومن مجرم مورد عفو واقع شد ولی الغ بیك پذیرش کامل میانجیگری ندیم مخصوص را منوط بتقدیم بیست رأس اسب از طرف قاضی مغضوب کرد - خواجه عبدالمؤمن بنمایندگی ازطرف قاضی گنهکار مسئول ومطلوب شاه رابرآورد و کار بدین ترتیب فیصله یافت مدتی گذشت از اسب خبری نشد الغ بیك از ندیم علت تأخیر در امر تقدیم اسبان را استفسار کرد واورا مجبور نمود که قاضی را بعواقب وخیم این کار متوجه گرداند . قاضی پیام داد که حاضر است ریشش را بتراشند ولی اسب از او نگیرند . الغ بیك بسیار خندید و قاضی را عفو کرد .

صلاحیت شما را صادر خواهم کرد ومهکن است پا فراتر گذاشته‌اموال همه بازرگانان ماوراء النهر از آن شما بدانم »

الغ بیك تحت‌تأثیر پیغام بی‌باکانه **قاضی شمس الدین محمد مسکین** قرار گرفت واز تعقیب موضوع صرف نظر کرد . (۱) وقایع‌مربوط بقاضی سمرقند وسایر حکایات هیجان انگیزی که بنام دراویش ومحتسب و الغ بیك ودیگران ساخته و پرداخته شده همه ناشی از خصومت شدید دراویش وشیوخ ماوراء النهر بادستگاه حکمروائی الغ بیك میباشد .

الغ بیك از نظر اسلامیت « با اینکه تمام احکامش مطابق بااصول‌وقوانین شرعی نبود » حاکمی نیز نبود که امیال وآرزوهای ظالمانهٔ خود را بر احکام خدا وپیامبر اسلام ترجیح (۲) بدهد . از وضع توده های وسیع مردم در زمان الغ بیك اطلاعات کافی در دست نداریم . بنا بنوشتهٔ دولتشاه سمرقندی مالیات براراضی مزروعی بسیار جزئی ومختصر بود

۱ ــ در حبیب السیر **خوندمیر** (صفحه ۲۱۹) این حکایت بسخنان شیخ الاسلام هرات **سیف الدین احمد تفتازانی** اسناد داده شده است . برای کسب اطلاعات بیشتر به صفحه۱۷۷ بابرنامه **Brockelmann** جلد دوم صفحه ۲۱۸ مراجعه شود .

۲ ـ بنا بنوشتهٔ **خوندمیر** (صفحه ۲۱۱) الغ بیك مرید **صوفی قاسم انوار** بود . این درویش مدتی‌درسمرقندزندگی کرد. بنوشتهٔ‌خوندمیر قاسم انوار درسال ۸۳۷ هـ ر ۳۴ ــ ۱۴۳۳ م وبعقیدهٔ **دولتشاه سمرقندی** (صفحه ۳۴۸) بسال ۸۳۵ هـ ر ۲ ـ ۱۴۳۱ وفات یافت . این موضوع در صفحات ۲۹۵ و۲۹۹جلد اول « Ethe Gru d II » نیز قید گردیده است .

طبیعی است که در آن زمان این‌مسئله بنفع‌طبقه زحمتکش وکشاورز تمام میشد(۱)الغ‌بیك به « **تمغا** » (۲)یعنی مالیات برتجارت وصنعت بیشتر اهمیت میداد(۳) این موضوع ازنظر روحانیون متعصب علامتی از علائم کافر بودن الغ بیك بود . در عالم اسلام (۵) دریافت اینگونه مالیات ها مخالف شرایع اسلامی محسوب میشد مخصوصاً که ماوراء النهر بر سایر ممالك اسلامی نوعی امتیاز پیدا کرده بود . بارها برای جلب رضایت روحانیون دستور مسکوت وبلا اجراء گذاشتن این قانون صادر گردید لیکن بس از مدتی دوباره بجریان افتاد . بنا باطلاعات موجود در زمان حکمرانی الغ بیگ تمغا کاملا اجرا میشده واهالی در کار نبوده است . مورخین‌از انشاآت الغ‌بیگ «خارج‌از سمرقند و بخارا» بهیچوجه بحث نمیکنند . با درنظر گرفتن شرایط مخصوصی که در محیط ترکستان ایجاد

۱ ــ دولتشاه (صفحه ۳۶۲) از زارعین برای یك جریب زمین که‌حاصل آن بار چهار الاغ بود (باندازهٔ ۳۲۰ کیلوگرم) $\frac{1}{2}$ درهم نقره مالیات دریافت میداشتند .

۲ ـ حبیب السیر خوندمیر (صفحه ۲۱۸) : میرزا الغ بیك در باب وصول وجوه تمغا زکوة مبالغهٔ بسیار داشت (بصفحه ۱۲۲۰ میرخوند نیز مراجعه شود)

۳ ــ دربارهٔ مالیات «تمغا» بصفحه ۳۳ کتاب ترکی :

Menucehir mescidinin duvarinda acemce Bir lohe . . .

مراجعه شود

٤ ــ بصفحات ٦٥ و ٦٢ کتاب زیر مراجعه شود :

« Snouck - Hurgrongi . Mekka I »

شده بود محبوب بودن الغ بیگ بعید بنظر میرسد. با اینهمه نارضایتیها که در میان مردم ایجاد گردیده بود آنان برضد دستگاه حکمرانی الغ بیگ انقلابی نکردند؛ لیکن الغ بیگ درپایان عمر خود ازنزدیک ناظر بود که چگونه مردم وسربازان دراثر زشتکاریهای عبدالعزیز فرزندنالایق وی ازآنان رو برمیگرداندند ونفرت داشتند.

بخش ششم

زندگی خصوصی وسرگرمیهای علمی الغ بیک

مطالبی که دراین بخش میخوانید: الغ بیک و معلمین وی - تأسیس رصدخانهٔ سمرقند - پاره‌ای ازمسائل دیگر که مورد علاقه الغ بیک بود - آثار تاریخی که ساختمان آنها را بالغ بیک نسبت داده‌اند - نوشته‌های الغ بیک - وضع حرمسرا وزندگی خصوصی وی - الغ بیک وعبداللطیف

در دنیای اسلام تا زمان حکمرانی الغ بیگ، دانشمندی که بر اریکهٔ سلطنت تکیه زده باشد دیده نشده بود. در این مورد مورخین و نویسندگان اسلام الغ بیگ را تنها شاگرد حکمران ارسطوشناخته‌اند (۱)

در منابع تاریخی دربارهٔ مشغولیات علمی الغ بیگ وکسانی که مشوق او دراین قسمت بوده‌اند مطالبی موجود است. موضوع این که الغ بیگ مستقیماً مدیون راهنمائی های مربیه‌اش سرای‌ملک خانم بوده ویا توجهات پدر بزرگش موثر افتاده است اطلاعات جامعی دردست نیست واز طرفی این مسئله را نیز نمیتوانیم بپذیریم. وازطرف دیگردرسالهائی که الغ بیگ زیر نظر امیرشاه ملک سردار نامی شاهرخ تربیت مییافته، اوضاع ماوراء النهر طوری درهم و برهم بود که بهیچوجه امکان‌پرداختن باینگونه‌مسائل‌ازمحالات بود. بطور کلی الغ بیگ‌در دوران کودکی و شباب از لحاظ تعلیم وتربیت هیچگونه وجه امتیازی با سایر شاهزادگان

۱ - دولتشاه سمرقندی (صفحه ۶۳۲)

تیموری نداشته است پس باین نتیجه میرسیم که سرگرمیهای علمی وی‌ببعد از جلوس بتخت سلطنت‌ماوراء النهر مربوط است .

باید دانست که عده ای از دانشمندان بزرگواری که در عهد پادشاهی تیمور از کشور ایران بماوراء النهر دعوت شده بودند در آن سامان میزیستند . الغ بیك تحت تأثیر تلقینات وراهنمائیهای همین دانشمندان ایرانی واقع شد و بفراگرفتن علوم ریاضی وحکمی (۱) که از زمان چنگیزیان وبا توجه آنان روی بترقی وتعالی نهاده بود پرداخت .

مغولان از نظر اهمیت «پراتیکی» علوم‌ریاضی‌بویژه‌دانش‌ستاره شناسی وعلم هیئت را ترویج میدادند الغ بیك نیز که زادهٔ یك دورهٔ مدنی‌تر ومترقی‌تری بود بخوبی درك کرده بود که برخلاف دگرگونیها و تبدلاتی که در هرزمان در السنه وادیان‌پیدا میشود (۲) احکام‌علوم‌ریاضی وحکمی در هردوره وبرای هرملت ثابت ولایتغیر است وازطرفی برالهیات

۱ - عبدالرزاق (صفحه ۲۸۷) : علوم ریاضی وحکمی . . . کذا (صفحه ۲۱۷) کلمه ریاضی یاخود ریاضت، بطوریکه معلوم‌شده است ترجمهٔ تحت اللفظی « Matematika» یونانی است. دربارهٔ تعبیر کلمهٔ ریاضی به مفاتیح العلوم (مقصود مفتاح العلوم سکاکی متوفی درسمرقند بسال۶۲۶) مراجعه شود . درصفحه ۱۳۳ (Van - Vloten) مینویسد : « حساب ، هندسه ، هیئت ، موسیقی یعنی علومی که‌درقرون‌وسطی علوم oPuadriva تسمیه میشد . »

۲- Prolegemenes . . . d'Ioluog - Beg , ed . Sedillot . P 4

علوم حکمی که بتغییر ملل وادیان واختلاف کلمهٔ زمان غبار تغیر و تبدیل به پیرامون آن نگردد .

وادبیات ارجحیت دارد ، از نظر اساس اعتبار افکار الغ بیك (۱) برای قسمتی از مدنیت اسلام جالب توجه است که سرآمدان این طریقت (طریقتی که الغ بیك پیش گرفته بود) در حالیکه بدنیای عجیب‌وعرفانی انتساب جسته اند : «هومرسوس - سوفوك - نوروپید - هردوت - پی‌اویا» هارا طرد میکنند : سقراط - افلاطون - ارسطو - اقلیوس - بطلمیوس » را میپذیرند (۲)

درسمرقند از اولین معلمین الغ بیك، صلاح‌الدین‌موسی‌بن‌محمد قاضی زادهٔ رومی «افلاطون عصر خود » زندگی میکرد ازدیگر دانشمندان‌غیاث‌الدین جمشیدبن مسعودکاشی بنا به‌پیشنهاد قاضی‌زاده وموافقت الغ بیك ازکاشان بسمرقند دعوت شد .

عبدالرزاق ازیکنفر کاشی‌دیگر موسوم به معین‌الدین کاشانی (۳) که بنا بدعوت الغ بیك بسمرقند رفته بود بحث کرده است . معلوم میشود بعد از وفات این شخص یك مکتب فلسفی‌از اویادگارمانده‌زیرا در بین اسامی هیئت شناسان وفلاسفهٔ بعدی نام فرزند وی منصور کاشی وشاگردوی عبدالعلی بن محمد بیرجندی (٤) ذکرشده‌است . خوندمیر

۱ - مقایسهٔ ادبیات جاویدان وفنا ناپذیر یونان با عقاید تاریخی و نظریات علمی دانشمندان وفلاسفهٔ آن سرزمین کافی است .

۲ - Mir Islama I (1912) . 416

۳ - عبدالرزاق (صفحه ۲۱۷)- F. Blochet . Introduction otc . P. 87

٤ - درحق آثار وی بمنابع زیر مراجعه شود :

Brocklmann Geschichte d . Arab Litt I 473 , 511 , 512 , - Rieu Pers . Man .. P . 453 ..

دربین دستیاران دانشمند الغ بیك از سمرقندیها کسی را یاد نمیکند فقط از کاشانیان بحث کرده است (۱) . عبدالرزاق دروقایع سال ۸۲۳ هـ ر ۱۴۲۰م. جائیکه از انشای مدارس وخانگاهها (۲) بحث میکند بتأسیس رصدخانه سمرقند نیز اشاره مینماید اما بطور یقین نمیتوان گفت که بنای رصدخانه همزمان با ساختمان مدارس وسایر مؤسسات مذهبی وعلمی پایان یافته است.

«Dorn» (۳) و «Brocklmann» (٤) سال وفات قاضی زادهٔ رومی را ۱۴۱۲ میلادی (۸۱۵ هجری) قید کرده اند لیکن بنابقول الغ بیك، قاضی زاده بعد از غیاث الدین جمشید وفات یافته است . بنا براین معاونت ودستیاری غیاث الدین جمشید کاشی نسبت بالغ بیك بطور تخمین در فواصل دو تاریخ انجام گرفته است .

وی درذی القعده ۸۱۸ هـ ر ۱۴۱۶م . برای سلطان اسکندر (منظور اسکندر قره قویونلو) (٥) در بارهٔ آلات وادوات سادهٔ علم هیئت کتاب مختصر ومفیدی نوشت، یعنی در آن موقع هنوز بخدمت الغ بیك نرسیده بود همو بود که در سال ۸۳۰ هـ ر ۱۴۲۷ م . کتاب ریاضیات

۱ ـ حبیب السیر (صفحه ۲۱٤)

۲ ـ عبدالرزاق

۳ ـ Dorn , catalogue de la Bibl Imp . P 110

٤ ـ Geschichte der,' Arab Litt II 212

مؤلف این کتاب از تاریخ حاجی خلیفه بیشتر اقتباس کرده است بدینجهت « Rieu pers . Man . P . 456 » بعمل این مورخ اعتراض کرده است .

٥ ـ دراین باره به Ian 1914 . P . 459 مراجعه شود.

خودرا (۱) که برای کتابخانهٔ شخصی الغ بیك نوشته بود تمام کرد . بنا براین غیاث الدین جمشید کاشی بعد از ۱۴۱٦ وقبل از ۱۴۲۷ میلادی به سمرقند دعوت شده است . در مقدمهٔ کتاب ریاضی این دانشمند، فهرست کتبی که قبلا برشته تحریر درآورده ذکر گردیده است . در ابتداء نام کتاب « الزیج المسی بالخاقانی فی تکمیل الزیج الایلخانی » آورده شده است . الزیج الایلخانی همان زیج معروف خواجه نصیرالدین طوسی است . در مورد اتحاف کتاب که لفظ « خاقان » بکار رفته بنظر میرسد که منظور نویسنده شاهرخ بوده است . زیرا مؤلف قبل ازرسیدن بسمرقند مدتی در دربار هرات اقامت کرده بود . زیجهای غیاث الدین جمشید کاشی تا زمان ما محفوظ مانده لیکن نمیتوانیم فرق آن زیجها را با زیجهای الغ بیگی تشخیص بدهیم، درهرصورت الغ بیك باندازه ای وارد در کار بود که میتوانسته است با غیاث الدین در تحقیقات عملی شرکت کند (۲) گویا غیاث الدین مرد ضعیف ولاغری نبوده زیرا روایتی موجود است که روزی الغ بیك برای ابراز مراتب خلوص نیت و پاکی عقیدت قبای اورا برتن کرده بود (۳) .

غیاث الدین در مقدمهٔ کتاب ریاضی که بالغ بیك تقدیم نموده

۱ ـ المفتاح فی الحساب (نسخهٔ خطی کتابخانهٔ عمومی) Dorn صفحه ۱۳۱ ـ درتاریخ نهایت صفحه ۱۲۲

۲ ـ Misaller prolegomenes , Trad . P : 141

۳ ـ « Rieu . Pers P . 456 B . » وبنا بنوشتهٔ امین احمد رازی در تذکرهٔ هفت اقلیم

است حکمران سمرقند را با یك اوصاف طمطراق یاد کرده و اورا با صفتهای « صاحب النفس القدسیه والکمالات الانسیه و اخلاق الملکیه و شیم المحمدیه » توصیف نموده است از همه بالاتر در حال حیات شاهرخ از پیشگاه خداوندی مسئلت کرده که سلطنت الغ بیك رادر ربع مسکون جهان پایدار ومخلد دارد .

تاریخ وفات غیاث‌الدین بطور قطع ویقین معلوم نیست. « Suter » این واقعه را تخمیناً بسال ۸٤۰ هجری یعنی اواسط ربع دوم از نصف اول قرن پانزدهم میلادی معطوف داشته است . قاضی زاده بااینکه پس ازمرك غیاث الدین وفات یافته متأسفانه نتوانسته است تا پایان تکمیل شدن رصدخانهٔ سمرقند زنده بماند . الغ بیك ، بطلمیوس زمان خود یعنی علاءالدین علی بن محمد قوشجی را برای خویش معاون و دستیار انتخاب کرده بودمنصب «قوشجی گری» یکی ازمناصب مهم درباری بوده وبامقام شاهینجی دربار امپراطوران روس (Sokolniei) معادل بوده‌است، چون الغ بیك همیشه اورا «اوغلوم» خطاب میکرده پس معلوم میشود که از پادشاه جوانتر بوده است (۱) . علی قوشجی تنها از نظر تبعیت و پیروی ازذوق وسلیقهٔ پادشاه بعلم هیئت نمیپرداخته و ریاضیات را از آن لحاظ دوست نمیداشته بلکه این علاقه وذوق باندازه‌ای شدیدویا برجا بوده که پس از مرك الغ بیك نیز بتحقیقات علمی خود در مسائل ریاضی ادامه داده‌است

۱ - **الغ بیك** اورا درمقدمهٔ زیجهای خود بالفظ «اوغلوم» یعنی پسرم مخاطب قرار داده است (Prolegemenes Texte P . 6)

علی قوشجی بقدری مورد توجه وعنایت الغ‌بیك بوده که کوچکترین امر محرمانه وسیاسی کشوررا از او مستور نمیداشته است (۱) .

از حفریات سال ۱۹۰۸ میلادی که در رصدخانهٔ قدیمی الغ بیك بعمل آمد وگزارش آن از طرف « V . L . Viatkin » منتشر شده اطلاعات جامع وکاملی بدست آمد که بمراتب بیش ازاطلاعات عبدالرزاق وبابر وسایر مفسرین آثار الغ بیگی بود . ابتداء که حفریات در جلو میدان رصدخانه بعمل آمد بی ثمر بود (۲) تااینکه از زیرخاك یکقسمت از ربع دایرهٔ بزرگی نمایان گردید. بنا بنوشتهٔ محققین، بلندی ربع دایرهٔ رصدخانهٔ سمرقند بابلندی مسجد جامع استامبول (**ایاصوفیه**) (۳) برابر بوده است بنا بقول بابر (٤) بنای رصدخانه ازسه قسمت تشکیل یافته بود. عبدالرزاق مینویسد : « الغ بیك . . . شکل کرهٔ زمین درغایت دقت بپرداخت وبخشش ربع مسکون براقالیم سبع وطول ایام وعرض بلد و ارتفاع قطب شمالی در مواضع وصورت وضع واسامی بلدان وهیئت جزایر ودریاها روشن ومبرهن گردانید » عبدالرزاق درجائیکه مینویسد «نقوش دلپذیر ورقوم بی‌نظیر » منظورش یك مجسمهٔ کروی ویا نقشهٔ جغرافیائی

۱ - **میرخوند** (صفحه ۳٦٤) : علی قوشجی محرم ما است .

۲ - راجع به نتیجهٔ حفریات در رصدخانهٔ سمرقند بصفحات ۷٦ و۹۳ مجموعهٔ مقالات (Viatkin) مراجعه فرمائید .

۳ - Izvv . Rus . Kom . Dle . Izuc . Sredn . Iwost , Aziyi , Ser II , n , I . P 76 - 93

٤ - بابرنامه (ed Beveridge) صفحه ٤٦

نیست بلکه منظور وی تصاویر روی دیوارها و نقش ونگارهای موجوددر آنهاست . در بعضی از رصدخانه های قدیمی ، مانند رصدخانهٔ مراغه مجسمه های کروی ونقشه های جغرافیائی موجود است .

متأسفانه این امر برای محققین ومستشرقین معلوم نگردیده که آیا کتابخانهٔ الغ بیك در رصدخانهٔ سمرقند بوده ویا دریکی از کاخهای شاهی قرار داشته است ؛ ونیز آیا در رصدخانهٔ او مانند رصدخانهٔ **غازان خانی** در تبریز (اوایل قرن چهاردهم میلادی) (۱) علوم دنیوی نیز تدریس میشده است ؛ زیجهای الغ بیگی در اوایل سال ۸۴۱ هـ ر ۱۴۳۷ م (۲) پایان یافت با اینحال وی تاپایان حیات خود (۸۵۳ هـ - ۱۴۴۹ م) (۳) در تکمیل نواقص آن مؤسسهٔ علمی کوشید ، در زیجها ، سال تنظیم آنها ذکر نشده است ؛ در بعضی موارد سال ۸۴۱ هجری تاریخ شروع محاسبات (۴) قید گردیده است. لیکن موقعیکه تقویم اسلامی را با تقویم چینی مقایسه میکنیم آغاز سال « شان وان» (۵) با هشتم شوال ۸۴۸ هـ ر ۱۴۴۴ م مطابقت میکند . رصدخانهٔ سمرقند مانند رصدخانهٔ مراغه که درسال ۱۲۵۹ میلادی (۶۵۷ هجری - وصاف) انشاء گردیده بود و زیر

---

۱ - رشیدالدین (موزهٔ آسیا - نسخهٔ خطی شمارهٔ کتاب ۵۶۶ - صفحه ۳۹۳) و Mir Islama I (1912) . P . 87

۲ - Proleg Introd p CXXIX : Samarya p 17
Sprav Kn Samark obl VI , 170

۳ - proleg p : CXXXI

۴ - proleg ' Trad p p 131 , 135 , 146 .

۵ - proleg , Texte p 33 Trad p . 34

نظر وزیر دانشمند ایلخانان، **خواجه نصیرالدین طوسی** رو بترقی میرفت نتوانست پیشرفت نماید رصدخانهٔ مزبور در سال ۱۳۰۰ میلادی مورد بازدید **غازانخان** (۱) واقع گردید .

رصدخانهٔ سمرقند پس از مرك مؤسس از فعالیت افتاد . **علی قوشچی** یگانه شاگرد ودستیار وی نیز سمرقند را ترك گفته وبسال ۸۷۹ هـ ر ۱۴۷۴ م در **استامبول** وفات یافت (۲)

غیر از علی قوشچی ، **مریم چلبی** نوهٔ **قاضی زاده رومی** (۳) از شارحین زیجها و آثار الغ بیك بوده است . هیئت اسلامی بعد از وفات الغ بیك دیگر ترقی نکرد وپس از مرك این شهریار دانشپرور جای هیئت شناسان حقیقی را مقومین اشغال کردند (۴) .

---

۱ - رشیدالدین (نسخهٔ خطی موزهٔ آسیا - شمارهٔ کتاب ۵۶۶ - صفحه ۲۶۸) D , Ohsson , Hist des Mongols VI , 271 در سال ۱۳۳۹ میلادی رصدخانه بصورت خرابه‌ای درآمده بود .
Hamdullah Kazvini , Texte . Schefer nesir Siasset - nameh , Supplement p : 219

۲ - Brockelemann Geschited' Arab Litte II 234

۳ - بعقیدهٔ «Sedillot» فرزندش بوده - در :
Proleg , Introd p: CXXXII- Brockelmann Geschte d' Ar abLitt II 235
اوفرزند علی قوشچی معرفی شده است. درحقیقت وی نوهٔ هردو هیئت‌شناس بوده Brochet , Man pers II 68 n 791

۴ - عقاید «Nallino» در کتاب :
Enz , Des Islam I 519

آثار الغ بیك باصحت مشاهدات تمایز دارد لیکن در آثار او بر خلاف **قطب‌الدین شیرازی** (۱) هیئت شناس ایرانی طرق جدید علمی به نظر نمیرسد.

آیا الغ بیك تمام اوقات فراغت خود را صرف تحقیق و تدقیق در این علم میکرده ویا قسمتی از وقت فراغت او را تحقیقات علمی اشغال میکرده است؟ ما بدین سئوال نمیتوانیم پاسخ درستی بدهیم. آنچه از تواریخ بر می آید الغ بیك در عین حال که بشکار حیوانات علاقمند بوده مانند **ملکشاه سلجوقی** (۲) لیست مرتبی از مرغانیکه شکار کرده بود تنظیم مینمود. **دولتشاه** برای نشان دادن حافظهٔ قوی وجودت فکر الغ بیك مینویسد: روزی لیست مزبور گم شد الغ بیك از حفظ باردیگر لیست را تنظیم کرد. خوشبختانه پس از چند روز لیست مرغان پیدا شد، آندو را باهم مقایسه کردند فقط در چهار پنج مورد اشتباه دیده شد (۳) الغ بیك در فصل زمستان برای شکار مرغان باطراف بخارا حرکت میکرد. (٤) وی مانند همهٔ فرزندان شاهرخ از ادبیات ایران کم وبیش

۱ - دراین باره باین کتاب مراجعه شود:
V. R. Rozen, Collections scientifiques III, 307

۲- Recueil de texte relatifs a l histoire des Seldjoucides, ed Houtsma II 69

۳ - دولتشاه سمرقندی صفحه ۳٦۲

٤ - درحق شکار پرندگان منطقهٔ «قره قول» باین کتابها مراجعه شود:
Nerchakhy ed. Schefer P 17 - Mogol estlasi sirasinda turkisan II, 121, 492

بابر درحق عموی خود سلطان احمد مینویسد که او مانند «الغ بیك قوشچی بادشاه» نبوده است (صفحه ۱۹ بابرنامه)

سر در میآورد و اکثر اوقات بین او و **امیر ابراهیم** و **بایسنقر** مسائل ادبی مطرح میشد (۱) و در میان آن سه، سؤالات کتبی رد و بدل می گردید. الغ بیك طرفدار شاعر بزرك ایران «**نظامی گنجوی**» بود و بایسنقر به «**امیرخسروی دهلوی**» عشق میورزید لذا پیوسته میان دو برادر مناظرات ادبی بوقوع میپیوست (۲)

ذوق ادبی الغ بیك نسبت بادبیات فارسی نظیر ذوق و علاقمندی اروپائیان نسبت بادبیات خودشان بود. با اینحال بایسنقر از لحاظ هنرمندی و وارد بودن بزیبائیها و ظریفکاریهای ادبیات شیرین پارسی و از همه بالاتر تشویق و ترغیب دانشمندان و سرایندگان ایرانی در میان معاصرین خود شهرت بسزائی داشت (۳) از شعرای معاصر الغ بیك در ماوراءالنهر **عصمت‌الله بخاری** بود. او بعد ازسقوط دستگاه حکمرانی خلیل سلطان دربار سمرقند را ترك گفت و از مدح و ثنای الغ بیگ امتناع ورزید و زندگی خود را در خارج از محیط رسمی و درباری سپری ساخت، شعرای دیگر ماوراءالنهر او را «استاد» خطاب میکردند.

۱ - دولتشاه سمرقندی (ص ۳۵۱)

۲ - دولتشاه سمرقندی (ص ۲٤۰)

۳ - در حق او فصیحی در مجمل خود مینویسد: «صفحه ٤۲۲» تا جهانست مثل او سلطانی بر تخت مملکت ننشیند.

٤ - دولتشاه (صفحه ۲٦۱) - راقمی؟ (در سنوات ۸٤۰ و ۸٤۱ ه) و بعقیدهٔ دولتشاه (ص۳٦۱) او در سال ۸۲۹ ه ۱٤۲٦ م. وفات یافته بود لیکن بنوشتهٔ راقمی نسخه خطی Darulf شماره۹٤۹ ص ٤۷ در سال ۸٤۰ هجری وفات یافته است.

ملك‌الشعرای دربار الغ بنك که در زمان دولتشاه سمرقندی نیز اشعارش کم و بیش در آن سر زمین شهرت یافته بود « **کمال بدخشی** » بود . (۱) **خواجه ابو طاهر** نویسندهٔ تاریخ‌قرن نوزدهم‌میلادی‌ترکستان باشعار فارسی الغ بیك که خود سروده است اشاره کرده ویك مصراع‌از آنراعیناً نقل کرده است (۲) لیکن دولتشاه سمرقندی از اشعار فارسی ودیوان غزلیات یا قصاید الغ بیك بهیچوجه بحث نکرده است(۳)

اینجا سؤالی پیش میآید که آیا اشعار سرایندگان و گویندگان ترك زبان که بتقلید شعرای فارسی گو سخن میگفتند مورد توجه الغ بیك واقع شده بود یا نه ؟ آیاگویندگان چغتائی توانسته بودند حکمران سمرقند را بسوی خود جلب نمایند ؟ با مراجعه بتاریخ هیچ نوع اطلاعی در این باره کسب نخواهیم کرد . از شعرای ترك زبان؛دیوان « **سکاکی** » (٤) کـه در اشعار ترکی خود خلیل سلطان و محمد پارسا والغ بیك را مدح گفته در دسترس ماست .

۱ . دولتشاه(صفحات ۳۱٦ - ٤٤۰) مینویسد . در ترکستان و بدخشان دیوان خیالی که از هاگردان عصمت بخاری و خود اهل بخارا بود شهرت فراوان داشت

۲ - سمریه ؛ (صفحه۱۷) Sprav.kin Smark obl, VI-171

۳ - درعصر پانزدهم شعر سرودن یك پادشاه در حقیقت کـوچك کردن و تحقیر خودش محسوب میگشت . بسخنان فصیحی در حق بایسنقر مراجعه شود (ص ٤۲۲):آنحضرت از آنکه شعر گوید یا،او را بشعر گفتن نسبت دهند ننك داشت ...

۳ - Brit-Muz نسخه خطی .Or 2079, Rieu. Turk-Man p. 284

سکاکی در یکی از قصاید شیوای خود با طرز بسیارملتمسانه‌ای از الغ‌بیك تقاضای کمك میکند - در جای دیگر الغ بیك را در عالم اسلام دانشمندترین مسلمان معرفی (۱) مینماید و ضمناً بخود می پردازد و میگوید « چرخ فلك سالهای مدید بیهوده خواهد چرخید و نظیر من شاعر توانائی و مانند تو پادشاه دانشمندی را نخواهد دید » (۲)

ازشعرای دیگرماوراءالنهر که معاصر الغ بیك بوده « **لطفی** »است که دراشعارخود الغ بیك رامدح گفته است . ولی‌برای محققین‌ومستشرقین این موضوع هم لاینحل مانده است که آیا الغ بیك ازاشعار ترکی چگونه استقبال میکرده و از گویندگان همزبان خود بچه نحو تشویق وتقدیر بعمل میآورده است .

تألیف کتاب‌ارجدار « **تاریخ اربع اولوس** » را که در بارهٔ چهار دولت منشعب از امپراطوری مغول : « **بو یوك یورت** » در چین

٤ - در صفحه«۹» سکاکی :

«فلك قدر افسینك خود یوق هنردافضلیهم اسراساتك»

« ولیکن بیر دعاچی من منی تنکری اوچون اسرا »

۱ - صفحه (۱۲) دیوان سکاکی :

« ارسطالیس و افلاطون و بطلیموس و جالینوس»

«علی سینا و فیلاقوس ، ارسطو و ابو معشر»

«ریاضی هیئت و حکمت رصد اکسیر و اقلیدس»

«بدیعی وصنایع نی سنتك تیك بیلمادی اثار»

«فلك ییل‌لار کیراك سیرایتسه و کیلتورسه‌اسکینکا»

«منیك تیك شاعری ترك وسننك‌تیك شاه دانائی»

و مغولستان ـ دولت **جوجی لر** «آلتین اردو» وخلفا وجانشینان **هلاکو** در ایران بالاخره جانشینان **چغتای** در آسیای مرکزی بحث کرده است به الغ بیك نسبت داده اند. محققین این موضوع را باشك و تردید قبول میکنند زیرا خوند میر در کتاب **خود** صریحاً مینویسد: این کتاب تاریخی را یکی ازدانشمندان دربار شاهرخ بنام الغ بیك نوشته است (۱) بنا برین بخوبی معلوم میشود که کتاب «تاریخ اربع اولوس» از تألیفات وآثار نثری الغ بیك نیست.

از اشارات خوند میر و از فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ لندن (۲) که خلاصه ای ازین کتاب تنظیم نموده (۳) بر میآید که مؤلف کتاب از نوشته های **رشیدالدین** و **نظام الدین** شامی استفاده کرده است و مانند رشیدالدین قبل از اینکه بتاریخ مغول بپردازد تاریخ افسانه مانند اقوام و ترك و مغول را نقل کرده است. مثلا باساسی چهارده تن از خانان «بوبوك یورت» پنج اسم دیگر اضافه نموده است (٤) ازمیان آن پنج نفر

۱- حبیب السیر «۳- III»: تاریخی که یکی از افاضل زمان پادشاه عالیمکاق شاهرخ بنام نامی میرزا الغ بیك گورگان نوشته است..

۲- Add,26190'Rieu,Pers,Man p. 163 Squ Mog-ol ist.Sir Turkistan II 57 Padloff,kudatku Bilik E-inleitung p XX1

۳- حبیب السیر (جلد سوم یا فصل سوم ص ۱۸) چاپ هند (صفحات ۲۸ و ٤۲)

٤ - برای کسب اطلاعات بیشتر به این ماخذ تاریخی مراجعه شود:
D. Poktilof. Istorya vostocn, Mongolof p. 46

بویژه «**آدای خان**» (۱) از لحاظ تاریخ اهمیت زیادی دارد. شرف-الدین علی یزدی آخرین خان مغول را «**تایزی اوغلان**» ثبت کرده ما نیز کم و بیش بشرح حال او اشاراتی کردیم گویا این مورخ از شرح حال دیگر خانان اطلاعی نداشته است.

مؤلف کتاب «تاریخ اربع اولوس» در تاریخ «**جوجیلر**» نیز به بیست و پنج تن از خانان آن دولت که نظام الدین شامی نقل کرده، چهار اسم دیگر علاوه نموده است (۲) این لیست پیوستی از لیستی که شرف الدین یزدی تا سال ۸۳۱ هجری آورده مفصلتر و صحیحتر است. آنچه در آن تاریخ «تاریخ اربع اولوس» در حق سه نفر از خانان دیگر مغول آورده شده در تاریخ شرف الدین موجود نیست (۳)

در نوشتهٔ شرف الدین پس از آخرین خان مغول **محمد خان** خلف **درویش اوغلان** ذکر شده است لیکن در تاریخ اربع اولوس اسم چهار خان دیگر پس از محمد خان نقل گردیده است که بترتیب عبارتند از:

دولت بردی فرزند **تاش تیمور** ـ **بوراق** ـ **غیاث الدین شادی بیك** ـ **محمد بن تیمور خان** ملقب به (**کوچوك محمد**) (٤) مؤلف کتاب

۱ ـ حبیب السیر: ص ۱۲۷ و ۱۲۸ (نسخهٔ خطی موزهٔ بریتانیای کبیر)
Miles the Shajratul Atrak Londons 1838 p : 239

۲ ـ بنا بنوشته مؤلف (تاریخ اربع اولوس) بیست وهفتمین آنان تیور بن تیمور قتلغ خان است ـ در حق او باین کتاب مراجعه شود:
«A.Makarof, Imp. Ermitay meskukât Katalog p 498»
سر و دومین نفر از خانان مغول جبار بردی فرزند توختامیش خان وسی و سومین نفر سیدی احمد بوده است.

۳ ـ سلالهٔ اسلام ترجمه از روسی (صفحه ۲۹) St.Lane-pool

چون اطلاعات جامعی در حق خانـان نداشته لذا تنهـا بذکر نام آنـان اکتفـا کرده است (۱) شرف‌الدین در فصل مـربوط بتاریخ قـوم جغتائی « ملکه ارغنه خاتون » را از روی اشتباه دختر « اریق بوکا » معـرفی کـرده . است در تاریخ اربع اولوس باین موضوع اشاره نشده است(۲) اما در تاریخ رشیدالدین نام پدر و پدر بـزرك ارغنه خاتون قید گردیده است (۳) .

در سنوات ۱۳۷۰ - ۱۳۵۸ میلادی ، هم در تاریخ خوند میر(٤) و هم درنـسخهٔ خطی‌موزهٔ لندن (٥) کابل‌شاه که رسماًخان‌مغول بوده‌نامش بعد ازنام عادل سلطان (٦) ذکر گردیده است .این تطابق وهمآهنگی درتاریخ اربع اولوس نیز موجود است با اینحال بر خلاف عقیدهٔ مستشرقین تاریخ « اربع اولوس » از تاریخ شرف‌الدین کاملا جداست .

این اثـر تاریخی که محصول زمان الغ بیك است خواه از او باشد

۱ ـ **حبیب‌السیر** (ص ۲۹): چون احوال این سلاطین نا معلوم بود بمجرد تعداد اسامی ایشان اکتفا رفت

۲ ـ عبید ؟ (صفحه ۲۸) : بروایت صاحب مقدمه ظفرنامه دختراریق بوکابن تولی بود و بقول اولوس اربع بنت نور ایلچی گورکان بود

۳ ـ چاپ هند Blochet 185

٤ ـ حبیب‌السیر (ص ۳۲)

٥ ـ نسخهٔ خطی Brit. muz-add.26190 p:180-181 Miles p: 380

٦ـ بنا بنوشته انونیم اسکندر ، اشتباهاً «عادلشاه» ذکرشده لیکن بنوشته شرف‌الدین علی یزدی‌کابلشاه درسال ۷٦٥ هـ ۱۳٦٤ م بتخت خانی جلوس کرده است (ظفرنامه ص ۹٦)

و خواه از یك دانشمند دیگر اثر ارزنده و قابل استفـاده است ولی باید اعتراف کرد که با پیدا شدن این تاریخ بر معلومات تاریخی ما از لحاظ امپراطوری مغول و دولتهای منشعب از آن علاوه نشده است .

در زمـان الغ بیك در محـافل علمی سمرقند **مولانانفیس** (۱) داناترین و مشهور ترین دانشمند شناخته شده بود . جـای تعجب است که وی با اینکه مقیم سمرقند بوده در شهر هرات که زیر نظـر شاهرخ اداره‌میشد یك دستهٔ مذهبی‌بوجود آورده‌و نظیر پیروانان « علم کریستیان فعلی در امریکا » فرقه‌ای ایجاد نموده بود در سال ۱٤٤۱ میلادی طبیب **شمس‌الدین محمد** که مرضی را با تلقین بنفس مداوا میکرد (۲) و جزو اهل تقوی بشمار میرفت در شهر هرات وفات یافت .

حال میپردازیم‌بوضع داخلی حرمسرای الغ بیك ، باید دانست که حرمسرای الغ بیك با حرمخـانهٔ مستبدین مشرق زمین تفـاوت فاحشی داشته است بنـا بنوشته خوند میر (۳) الغ بیك پنج زن رسمی و شرعی داشته است‌که ازآنمیان فقط نام سه نفردرتاریخ ذکر گردیده است :

۱ - « **اوقه بیگم**یا **اوقه بیکی** » دختر **محمد سلطان** اولیـن زوجهٔ قانونـی الغ بیك بود ، با این زن در سن **دهسالگی** بسال ۱٤۰٤

۱ ـ خوند میر (چاپ تهران ص ۲۱۹ - چاپ هند ص ۱۵۹)

۲ - مجمل فصیحی (صفحه ٤۳۹) : معالجه بیماران باعتقاد کردی ـ در حق این شخص بصفحه ۲٥٦ عبدالرزاق مراجعه شود .

۳ ـ حبیب‌السیر (صفحه ٤۱۹ چاپ تهران) این اخبار بصورت شرح نقل شده است .. در نسخهٔ چاپی اصلا موجود نیست

میلادی ازدواج نمود اوقه بیگم در سال ۱۴۱۹ میلادی وفات یافت و در جوارقبر پدرش در محل گورامیر مدفون گردید (۱) درسال ۱۴۱۲ میلادی اوقه بیگم بار دار شد و بدستور شاهرخ بهرات رفت ، روز جمعه دهم جمادی الاول ۸۱۵ هجری (۲۱۴۱۴) دختری بدنیا آورد که اسم اورا جبیبه سلطان یا حسیبه سلطان ؛ گذاشتند چون محمد سلطان با خانان مغول قرابتی داشت نوزاد را غیر از نام اصلی خانواده بیگیم خطاب میکردند ، بنا بنوشتهٔ خوندمیر این دختر در دو سالگی مرد ، اگر این امر حقیقت داشته باشد پس معلوم میشود وی خواهر دیگری بهمین اسم و رسم (۱) در هرات داشته است . الغ بیك در سال ۱۴۳۸ میلادی از پدر خواست که دخترش را بسمرقند بفرستد (۲) . شانزده خانم با اجازهٔ پدر بزرك بسمرقند آمد و درسال ۱۴۳۹ دوباره بهرات (۳) مراجعت کرد .

---

۱ - عبدالرزاق (نسخه خطی Darulf ص ۲۱۳ : در جنبذ مدرسهٔ والدش - اما در نسخهٔ خطی موزه آسیا بشمارهٔ ۵۷۴ در صفحات ۴۴۸ و ۵۴۴ مینویسد ؛ در گنبذ مدرسهٔ والدش ... عین همین اختلافات در نوشته‌های حافظ ابرو نیز موجود است (نسخهٔ خطی Oksfort ص ۳۱۹)

۲ - خوند میرلقب «خانواده بیگم» را عنوان درباری دختر متوفی و «حبیبه سلطان» را نام خواهرش ذکر میکند .

۳ - فصیحی (ص ۴۱۷) وعبدالرزاق (ص ۲۵۱) مینویسد : دختر را بنا بتقاضای گوهرشاد آغا از سمرقند بهرات آوردند - فصیح در جای دیگر (صفحه ۴۱۱) این‌واقعه را بسال ۸۱۲ ه ۱۴۱۹ م مربوط میداند یعنی مینویسد شاهزاده خانم خرد سال بعد ازمرك مادرش بهرات فرستاده شد .

۴ - دراین خصوص تنها فصیحی (صفحه ۴۲۷) بحث میکند

۲ - دومین زن عقدی الغ بیك « آق سلطان خنیقه » دختر سلطان محمد خان مغول بود که در زمان تیمور لنك اسماً مقام خانی داشت وبنام وی سکه زده میشد، خوندمیر درحکایتی که ازقول علی قوشچی (۱) در کتاب خود نقل کرده به آق سلطان نسبتهائی میدهد ؛ گویا جریان ماوقع ازینقرار بوده که از زمان الغ بیك محمد اردستانی نامی در علم رمل واصطرلاب مهارت کامل داشته است. سلطان روزی از آنشخص در بارهٔ وقایع آینده استفسار میکند . رمال بعلت حضور علی قوشچی از اظهار نظریات خود امتناع میورزد لیکن الغ بیك او راخاطرجمع میکند که علی قوشچی از محارم دربار است و اظهاروقایع آینده پیش او مانعی ندارد . محمد اردستانی چون از محرمیت شخص حاضر اطمینان خاطر حاصل میکند : میگوید : سلطان بزودی یکی از زنان دربار را بقتل میرساند و «خان قزی» سوگلی دربار را نیز طلاق میدهد ، الغ بیك چون ازصمیم قلب « خان قیزی » را دوست میداشته قسمت دوم فال را باور نمیکند و این امر را از محالات میداند . چند روز بعد متأسفانه فال رمال صورت تحقق بخود میگیرد و الغ بیك بقدری از رفتار واعمال خشونت آمیز زوجه اش متأثر ومتنفر میشود که اورا طلاق میدهد (۲) این حکایت تا

---

۱. حبیب السیر (صفحه ۳۱۹) : . . . دختر خضر خان . . . - لیکن در نسخ خطی موجود ازاین کتاب لفظ « خضر » نیست : . . دختر خان ترکستان .

۲ - در روایات تاریخی در این مورد اشتباهات وتضاد های زیادی بچشم میخورد : (L 1320) می نویسد : چندان اظهار مسرت و شماتت ☆

چه پایه حقیقت داشته برای محققین معلـوم نیست ولـی همینقدر فهمیده میشود که الغ بیك بایکی از زنان محبوب دربار رشته الفت وصمیمیت‌را پـاره کرده است .

۳ ـ «حسن نگار خنیقه » دختر **خلیل سلطان** . غیر از پنج‌نفر از زنان عقدی که سه نفر آنان مذکـور افتاد الغ بیك شش تن جاریـهٔ رسمی داشته که اسامی آنان بترتیب درتاریخ ذکر شده است :

۱ ـ **رقیه ساطان** ، مادر دودختر الغ بیك « **آق باش وسلطان** بخت »

۲ـ **مهرسلطان** ، **دختر توکلون‌بن‌سربوکا**

۳ ـ **دولت بخت سعادت** ، **دختر** بویان **کوکل تاش**، الـغ بیك از این زن صاحب دختری موسوم به «**قتلغ ترکان آغا**» شده‌بود .

٤ ـ **دولت‌ساطان دختر** خوند **سعیدالدین** ،

٥ ـ **بختی** دختر « قاسونی » ازباك

٦ ـ **دولت‌بخت** دختر **شیخ محمدبرلاس** .

خوندمیر در میان دختـران الـغ بیك نام **ربیعه سلطان‌بیگیم را** ذکر **نکرده است** . ربیعه سلطان پس از اشغال سمرقند از طرف **مـیرزا ابـوسعید** (۸۵۵ هـ ـ ۱٤٥۱ م) بحرمسرای خـان ازبـك «**ابولخیر**»

☆ کرد (L . 1491) : چندان شماتت آغاز کرد و بر پادشاه طعنه زد . . (حبیب السیر صفحه ۲۲۰) : از وقوع حادثه‌شادمان شده‌چندان‌بشاست‌فرمود- درچاپ هند بجای‌کلمهٔ وقوع، لفظ این گذاشته شده و بعد بجای شماتت لفظ بشاشت استعمال گردیده است .

رفت و **قوچ‌گونچ** و **سویونج** (۱) که بعداً بمقام خانی ازبکان رسیدند فرزندان او بودند قبر این زن فعلا در شهر **ترکستان موجود** است . (۲)

جای تأسف است که **خوندمیر** درنوشته های خود نام مادران دختران الغ بیك ذکـر میکند (۳) لیکـن در حق پسران وی از اینکار کوتاهی کـرده است . اینـك مـا اسـامی پسران الـغ بیك را بترتیب ذکر میکنیم :

۱ ـ **عبدالله** متولد ماه رجب۸۲۳ هـ ـ ۱٤۲۰ م . (٤)گویاعبدالله در جوانی وفات یافته است زیـرا در سنوات بعـد نام وی بهیچوجه در میان نیست .

۲ ـ **عبد الرحمن** در ماه محرم ۸۲٤ هـ ـ ۱٤۲۱ م (٥) در بخارا

---

۱ ـ برای کسب اطلاعات بیشتر بصفحه ۱۹۲ ضمیمهٔ ترجمهٔ Deemzon که‌تحت عنوان « ابوالغازی » منتشر شده‌است مراجعه‌فرمائید کذا به : P . Lerh Arh . Poezdka V . Turk kray P 20 نویسندهٔ کتاب مطالب خود را باستناد شیبانی و عبدالله نامه برشته‌تحریر درآورده است .

۲ ـ (۸۹۰ هـ ـ ۱٤۸٥ م)
P . Lerh . Arh Poezezd P . 19

۳ ـ بنوشتهٔ خوندمیر الغ بیك هفت دختر داشته است از میان آن هفت تن مادر «**توغا ترکان**» که قبل از همهٔ دختران‌مرده بود ونیز مادر «**اوغه توغان شاه**» معلوم نبود .

٤ ـ درتاریخ حـافظ ابرو « نسخهٔ خطی Oksf صفحه ۳٤۲ » و عبدالرزاق (صفحه ۲۱۸) اوایل رجب ۸۲۳ هجری متولد شد .

٥ ـ بنوشتهٔ عبدالرزاق (صفحه ۲۲۳) هشتم محرم ۸۲٤ هجری برابر با ۱٤۲۱ میلادی . بنوشتهٔمجمل فصیحی (صفحه ٤۱٦)بیستم‌ربیع‌الاول ۸۲٤ هجری بنوشتهٔ حافظ ابرو (صفحه ۳۷٤) خبرولادت‌وی درتاریخ‌مزبور بهرات واصل شده بود

بدنیا آمد ودر یازدهم جمادی الاول ۸۳٥ هـ - ۱٤۳۲ م درسمرقند وفات یافت (۱) بنا بنوشتهٔ میرخونداین شاهزاده درسال ۱٤۲٥ م بعنوان استقبال از پدر خود بسرزمین مغولستان رفته بود .

۳ - **عبداللطیف قاتل و جانشین الغ بیك** - تاریخ ولادت این شاهزاده معلوم نیست ، او در هرات زیر نظر **گوهرشادآغا** « مادر بزرك » پرورش میبافت ودر سال ۸٤۰ هـ ر۱٤۳۷ مجلس جشن ختنه کنانی وی در همان شهر برگزار گردید (۲) ، همو در مجلس جشنی که در اواخر سال ۱٤۳۹ میلادی (۸٤۲ هجری) بافتـ ار نمایندگان مصر دردربار هرات برگزار گردیده بود دیده میشد . در سال ۱٤٤۱ میلادی (۸٤٤ هجری) بین عبداللطیف و مربیه اش جدائی افتاد. زیرادر آن موقع علاءالدوله فرزند خردسال بایسنقر مورد لطف ومحبت گوهرشادآغا واقع شده بود واین موضوع حس حسادت وهمچشمی عبداللطیف رابرانگیخت وبیدرنك بسمرقند روی نهاد (۳)

گوهرشادآغا برای آوردن فرزند بدنبال او رفت (٤) وباهزاران زحمت شاهزاده را مجبور کردکه بار دیگر بهرات مراجعت نماید (٥) .

---

۱ - مجمل فصیحی (٤۲۱) یازدهم جمادی الاول ۸۳٥ هجری-۱٤۳۲ ۱٤۳۲ میلادی

۲ - عبدالرزاق (صفحه ۲٤۸)

۳ - عبید ؟ (صفحه ۲٥٦)

٤ - عبید ؟ سخنان مربیه : فرزند مرا ازمن جدا کردند...

٥ - مجمل فصیحی (٤۳۰) گوهرشادآغا روز چهارشنبه بیستم شعبان*

الغ بیك تنها از این فرزنـد صاحب نوهٔ شد لیکن فرزندزادگان نیز مانند پدرو پدربزرك دچارفلاکت و بدبختی های سنوات منحوس ۱٤٥۷ و۱٤٦٤ میلادی شدند .

٤ - **عبدالعزیز**، سال تولد این شاهزاده نیز معلوم نیست ولی همینقدرمیدانیم که ازعبداللطیف کوچکتر بوده است (۱) . در سال ۸۳۸ هجری (۱٤۳٥ میلادی) او عنوان « خانی » داشته و بنامش ابنیهٔ تاریخی انشاء میکردند ، عبدالعزیز گویا پیش پـدر وزیر نظر مستقیم وی تربیت یافت وچنانچه قبلا نیز مذکور افتاد الـغ بیك برای انتقال مقام خانی از دودمان مغولان به تبار چغتائیان در سال ۱٤۳۳ میلادی (۸۳٦هـ) ازدختر « **ویس خان** » رابرای عبدالعزیز خواستگاری کرد.

ازهمهٔ این مطالب بخوبی معلوم میشود کـه دردورهٔ شاهرخ مانند دورهٔ حکمرانی تیمور بتعلیم وتربیت شاهزادگان اهمیت داده نمیشده است میدانیم که در زمان تیمور شاهزادگان در دربار شاهی زیر نظر افراد مخصوصی تربیت می‌شدند چنانچه عبدالرحمن وعبدالعزیز در در بـار سمرقند تربیت یافتند. مساعی حمیده گوهرشاد آغا که درحقیقت مدیـر اصلی دستگاه عظیم حکمرانی شاهرخ محسوب میشد در تعلیم و تربیت

---

* ۸٤٥ هجری (۱٤٤۲ م) بسمرقند عزیمت کرد ودر چهاردهم شوال همان سال بهرات مراجعت نمود و روز بعد عبداللطیف بدنبال مادر بزرك وارد شهر گردید .

۱ - عبدالرزاق (صفحه ۲۸٥) : ... برادر خورد او ...

شاهزادگان درخور هرگونه تمجید وتحسین است . وی میکوشید که همهٔ شاهزادگان زیر نظر وی بایك اسلوب مرتب پرورش یابند و بهمین مناسبت همچنانچه، خواندیم زوجه اول الغ بیك قبل از وضع حمل به هرات دعوت شد وتحت نظر او وضع حمل کرد و کودك را تحویل داد .

الغ بیك بادرنظر گرفتن مشکلات این امرمهم تعلیم و تربیتی، راضی نشد عبدالعزیز وعبدالرحمن بدربار هرات فرستاده شوند زیرا در آنموقع عبداللطیف واحتمالا عبدالله دردربارهرات تربیت می شدند . الغ بیك در میان فرزندان ذکور خود بیش از همه بعبدالعزیز علاقمند بود ومی توان گفت که افتضاحات سال ۱۴۴۹ میلادی (۸۵۲ هـ) ناشی از این محبت زیاد وفوق العاده بود . عبداللطیف دارای طبع خشن و متلونی بود . او مانند بدرش صاحب عزم واراده وعزت نفس واستعداد بود مانند پدر علماء را دوست میداشت وبعلوم هیئت وشعر و تاریخ توجه داشت (۱) . بیش از الغ بیك انرژی صرف میکرد بدشمنان فرصت نمیداد وباشدت و بیرحمی هرچه تمامتربیش میتاخت وبسوی مقاصدو آرمانهای خودگام برمیداشت .

میگویند از نخست بین پدر وپسر عدم اعتماد وحس نفرت حکمفرمابود وچون خودازعلم ستاره شناسی وپیش گوئی اطلاع داشتند از اول میدانستند که یکی از دوطرف بدست آن یکی نابود خواهد شد (۲)

۱ - دراین باره به میرخوند (صفحه ۳۷۰) مراجعه شود

۲ - عبدالرزاق (صفحه ۲۸۵)

معلوم میشود این حکایات افسانه مانند، ساخته وپرداختهٔ سالهای بعد از ۱۴۴۹ میلادی میباشدزیرا تاسال ۱۴۴۸ میلادی منافع ومقاصد عبداللطیف والغ بیك بهمدیگر بستگی داشت وفقط یك سال قبل از آغاز دورهٔ انحطاط وبدبختی بین پدر وپسر جدائی وتفرقه افتاد .



بخش هفتم

پایان زندگی الغ بیك و آغاز دورهٔ جدید در تاریخ ترکستان

مطالبی که در این بخش میخوانید: مسأله وراثت در زمان شاهرخ - وفات شاهرخ - سرانجام کار گوهرشاد آغا، الغ بیك، عبداللطیف - اشغال شدن هرات از طرف سپاهیان الغ بیك - انعقاد پیمان صلح بین الغ بیك و علاء الدوله و تجدید کشمکشها و لشکر کشیها - شورش یارعلی - اشغال کردن مجدد هرات - رجعت بسمرقند - تفرقه و ایجاد دوتیرگی بین الغ بیك و عبداللطیف - عصیان ابو سعید - تفصیل کشته شدن الغ بیك بامر فرزندش - سلطنت عبداللطیف - قتل عبداللطیف - بتخت نشستن عبدالله - روابط ابوسعید و خواجه احرار - مرگ ابوسعید - خواجه احرار وفرزندان ابوسعید - اثرات دورهٔ حکمرانی الغ بیك در زندگی اجتماعی ومدنی مردم ترکستان

الغ بیك در حال حیات پدر مانند یك مهمان موقتی در مسائل مربوط بامپراطوری بزرك ومسأله وراثت تاج وتخت سلطنت مداخله نمیکرد. شاهرخ بیش از تیمور عمر کرد وسالمندتر از او دار فانی را وداع گفت لیکن در حال حیات برخلاف پدرش (تیمور) برای خود رسماً جانشین تعیین نکرد، گوهرشاد آغا، **علاء الدوله** (متولدسال ۸۲۰ هـ - ۱۴۱۷ م) (۱)

۱ - عبدالرزاق (صفحه ۲۰۷) : روز پنجشنبه اول جمادی الاول ☆

فرزند بایسنقر را بسیار دوست میداشت اما از الغ بیك و فرزندش عبداللطیف که مأمور حفظ منافع پدر، در دربار هرات بود میترسید و نمیتوانست علاءالدوله را رسماً ولیعهد شاهرخ اعلام کند بعلاوه **محمد جوکی** (متولد ۸۰۵ هـ ۱۴۰۲ م) (۱) حاکم بلخ رسماً صاحب تاج و تخت هرات محسوب میگشت . شاهرخ قلباً مایل بود محمد جوکی جانشین وی شود (۲) اما گوهر شاد آغا که درحقیقت گردانندهٔ اصلی دستگاه امپراطوری بود و از طرف دیگر مادر محمد جوکی نیز بود با این امر راضی نبود (۳)

درسال ۸۴۷ هـ ۱۴۴۴ م . شاهرخ سخت مریض شد ومردم هراسان گردیدند . محمد جوکی بمحض دریافت این خبر با عجله بسوی هرات روانه گردید لیکن در راه باو خبر دادند که بنا باصرار گوهر شاد آغا ، **جلال الدین فیروزشاه** فرمانده کل قوا بعلاءالدوله بنام ولیعهد قانونی شاهرخ (۴) بیعت نموده است بر خلاف انتظار همه

☆ ۸۲۰ هـ کذا در نوشته حافظ ابرو (نسخه خطی **Oksford** ص ۲۹۳) اما در این نسخه نام شاهزاده قید نگردیده است . در تقاویم اسکندر و یزدگرد همین تاریخ ذکر شده است .

۱ - در موقع وفات تیمور محمد جوکی سه ساله بود (ظفرنامه جلد دوم ص ۷۳۵) او اکثر اوقات در هرات ساکن بود و در لشکر کشیهای شاهرخ بمغرب ایران شرکت میکرد (عبدالرزاق ص : ۲۳۷ و ۲۴۷) . در سال ۸۴۱ هـ ۱۴۳۸ م باالغ بیك بماوراءالنهر رفت (عبید ص ۲۴۴) و درسال ۸۴۶ هـ ۱۴۴۳ م بحکمرانی بلخ مأموریت یافت

۲ - دولتشاه سمرقندی (صفحه ۳۹۵ - جلد اول)

۳ - عبدالرزاق (صفحه ۲۶۸)

۴ - عبید (صفحه ۲۶۶)

مـردم شاهرخ از خطر مرك رهائی یافت و متأسفـانه در اواخر همـان سال محمد جوکی وفات یافت. جلال‌الدین فیروزشاه و بعد فرزندش که بجای وی بمقام فرماندهی کل منصوب گردید بعلت این عمل نا هنجار از چشم شاهرخ افتادند. از وقایع بعدی که پس‌ازبهبود شاهرخ اتفاق افتاده و همه درتواریخ مضبوط است چنین مستفاد میشود که پس ازسال ۸۴۸ هـ ۱۴۴۴ م نیـز مسئله‌وراثت تخت و تـاج سلطنت لاینحل مـانده است. شاهرخ نمیتوانست علناً حق مسلم یگانه فرزند بزرك و زندهٔ خود یعنـی الغ بیك را پایمال نماید و بنا بتلقین زوجه‌اش عـلاءالدوله را امپـراطور آیندهٔ دولت بزرك چغتائی اعلام کند. در سال ۸۵۰ هـ ۱۴۴۶ م باردیگر حکمران پیر با لشکر گران بسوی مغـرب ایران رهسپار گشت. علت این لشکر کشی نا بهنگام، این بود که سلطان‌محمد بن بایسنقر برضد پدر بزرگش علم طغیان بر افراشته و پس از اشغال همـدان و اصفهان شهر شیراز (۱) را محاصره کرده بود. علاءالدوله بنا بدستور شاهرخ در هرات ماند لیکن گوهر شادآغا وعبدالمطلب با شاهرخ حرکت کردند. نیروهای شاهرخ درهیچ نقطه‌ای بامقاومت آشوبگران مواجه‌نگردید سلطان محمد بکوهستانهای‌اطراف‌شیرازمتواری گردید بدستورشاهرخ‌سردارانی را که عامل ومحرك‌اصلی‌شناخته شده‌بودند کیفردادند (۲). این‌حکمران متقی و متدین در اواخر عمر بکار زشتی دست زد که بعقیده مورخین

۱ - عبدالرزاق (صفحه ۲۶۸)

۲ - شرف‌الدین علی یزدی مورخ بزرك با وساطت‌عبداللطیف از مرك حتمی رهائی یافته است (صفحه ۲۷۰)

تیمور و الغ بیك بچنان عمل فجیعی دست نیازیده بـودند. جریـان کار این‌بود که وی درشهرساوه دستوراعدام سادات راصادرکرد. بعدهاشهرت یـافته بود کـه علت اصلی انحطاط و نابودی خاندان تیموری در نتیجهٔ دعای همین سادات بیگناه بود. (۱)

شاهرخ در اردوگاه زمستانی بار دیگر نا راحت شد و در بیست وپنجم ذی‌الحجهٔ ۸۵۰ هـ ۱۴۴۶٫۷ م وفات یافت (۲)

گوهر شادآغا بعد از وفات شوهرش برای دلجوئی از الغ‌بیك به عبداللطیف تکلیف کردکه فرماندهی کل نیروهای بی سر پرست شاهرخ راعهده‌دار شود. عبداللطیف‌پیش ازاقدام بهرکاری بتوسط پیك مخصوصی خبر مرك شاهرخ را بالغ‌بیك اطلاع داد و بعـد جناح راست نیرو را که فرماندهی آنرا عهده دار بود ترك گفتت ودر زیر پرچم فرماندهی کل قرار گرفت.

گوهر شادآغا نهانی پیش علاءالدوله‌کس فرستاد و او را از مرك شاهرخ خبر داد. الغ بیك همینکه از مرك پدر اطلاع حـاصل نمود بیدرنك‌بسوی‌هرات حرکت کرد وچون یگانه فرزندزنده شاهرخ‌بودخود را وارث قانونی وی میدانست لذا از این لحاظ برای‌خویشان و اقربـای خودکوچکترین‌حقی قائل نبود (۳)

۱ - دولتشاه سمرقندی (صفحه۲۳۹)

۲ - عبدالرزاق (صفحه ۲۷۱)

۳ - عبدالرزاق (صفحه ۲۷۶)

پیش از آنکه الغ بیك از جیحون عبور کند ابوبکر فرزند **محمد جوکی** از آن گذشته بود. باید دانست که پس از مرگ محمد جوکی بنا بوصیتش حکومت بلخ بین دو فرزند او (۱) «**محمد قاسم** و **ابوبکر**» تقسیم گردید (۲) محمد قاسم (متولد ۸۲۵ هـ ۱۴۲۲ م) بلخ و ابوبکر (متولد ۸۳۰ هـ ۱۴۲۷ م) (۳) حکمرانی **ختلان و آرخنك** واقع در شمال جیحون و **سالی سرای** را قبضه نمود. بعد از وفات شاهرخ، ابوبکر حصه برادرش را که عبارت از بلخ و **شاپورگان** و **کندز** و **باغلان** بود متصرف گردید و بسوی هرات روانه شد. الغ بیك این شاهزادهٔ جوان را باردگاه خود دعوت کرد و بوی وعده داد که پس از پایان کار دخترش را باو خواهد داد. داماد خیالی مدتی بیسر وصدا در اردوگاه الغ بیك بود لیکن پس از چندی حرکات زشتی از او سرزد و بدستور الغ بیك او را بسمرقند برده و در «**گوی سرای**» زندانی کردند و سپس در همان زندان کشتند (۳) الغ بیك از جیحون عبور کرد و بلخ را اشغال نمود. در این گیر ودار اخبار نا راحت کننده‌ای از طرف عبداللطیف بوی میرسید.

عبداللطیف پس از اشغال مقام منیع فرماندهی کل نیروهای شاهرخ

---

۱ - در حق تقسیمات بنوشته عبدالرزاق (ص ۲۶۸) مراجعه شود

۲ - حافظ ابرو (نسخه خطی Oksf صفحه ۳۸۲) عبدالرزاق (ص ۲۲۴ و ۴۱۶)

۳ - تاریخ فصیحی (ص ۴۱۹) وعبدالرزاق (ص ۲۳۵): بیست وهشتم محرم ۱ ۸ هجری

۴ - عبدالرزاق (ص ۲۷۶) و دولتشاه (ص ۳۹۷)

مجبور گردید با یکعده ازعناصر عاصی وطاغی مجادله نماید.

ابوالقاسم بابر (متولد سال ۸۲۵ هـ ۱۴۲۲ م) (۱) فرزند بایسنقر بهمدستی محمد جهانگیر و خلیل سلطان «دختر زادهٔ شاهرخ» قطار نقلیات اردو را غارت کردند و بخراسان فرار نمودند. عبداللطیف بی رحمانه دستور اعدام یکعده ازسرداران بزرك را صادر کرد و بدینوسیله توانست بار دیگر انضباط را در اردو بر قرار سازد. سه روز از تاریخ وفات شاهرخ میگذشت که دستور حرکت بسوی شرق صادر گردید، الغ بیك امیدوار بود که عبداللطیف از مغرب خراسان (۲) بطرف شمال حرکت نماید «از راه **نسا** و **ابیورد**» و جسد شاهرخ رانیز باخود ببرد. در وسط راه ری و سمنان عبداللطیف دستور داد گوهرشاد آغا و طرفداران او «**امرای طرخان**» را دستگیر کنند. درحوالی دامغان برای نخستین بار در مقابل عبداللطیف مقاومت نشان داده شد و دامغان پس از پایداری رشیدانه و دادن تلفات زیاد اشغال گردید. عبداللطیف در بسطام بود که خبر رسید ستونهای مأمور گرگان که برای دفاع در مقابل حملات ناگهانی ازبکان اعزام گردیده بودند به ابوالقاسم بابر اطاعت کرده و نیروهای بابل با اشغال مازندران راه وصول بسمرقند را نیز مسدود نموده است. عبداللطیف بسوی شرق حرکت کرد و به نیشابور رسید و در آنشهر اطلاع حاصل نمود که شهر مشهد بوسیله سربازان علاءالدوله

---

۱ - حافظ ابرو (صفحه ۳۸۰)-عبدالرزاق (صفحه ۲۲۴):

۲ - بنا بنوشته عبدالرزاق (ص: ۲۷۳ و ۲۷۶): از پل واقع در روی ابریشم عبور کند

اشغال شده است .

علاءالدوله بمحض اینکه از مرك شاهرخ اطلاع حاصل میکند از ترس الغ بیك نمیتواند رسماً اعلام پادشاهی کند لذا دستور میدهد کما فی‌السابق درمساجد جامع خطبه را بنام شاهرخ (پادشاه متوفی) بخوانند اما طرز معاملهٔ عبداللطیف باگوهرشادآغا او را بی اندازه خشمگین ساخت و بدون ملاحظهٔ جوانب کار خود را رسماً پادشاه خواند وخزانهٔ شاهرخ (۱) را بین سربازان تقسیم نمود . بدستور وی یك قسمت از نیروهای ساکن هرات مامور اشغال شهر مشهد گردیدند.

عبداللطیف در سال ۸۵۱ هـ ۱٤٤۷ م (۳) هنوز در نیشابور بود که بعد از ظهرروز جمعه سیزدهم صفر آنسال دچار حمله ناگهانی نیروهای اعزامی علاءالدوله شد و اسیر گردید پس از آزاد گردیدن گوهرشادآغا نیروی ابو سعید پیروزمندانه بسوی هرات روانه گردید و اسراء جنگی را نیز با خود برد در منطقهٔ **سعدآباد** واقع در حوالی **جام از طرف** علاءالدوله رسماً بمناسبت مراجعت گرهرشاداستقبال بعمل آمد . بدستور شاهزاده ، عبداللطیف در قلعهٔ مشهور اختیارالدین هرات محبوس گردید وجسد شاهرخ نیز در مدرسهٔ گوهرشادآغا در مقبره بایسنقر (۳) مدفون

---

۱ - بقول دولتشاه (ص٤١٤) بعد ازمرك شاهرخ درخزانهٔ اومبلغ بیست هزار تومان(صدملیون‌روبل) پول باقیمانده بود درهرصورت اینمقدارمبالغه آمیز بنظر میرسید

۲ - سیزدهم صفر ۸۵۱ هجری (عبدالرزاق صفحه ۲۷٤)

۳ - بنای مدرسه در سال ۱٤۳۲ م ختام‌یافته بود(عبدالرزاق ص۳٤۱)

شد . پس از این واقعه اردوی هرات زیر فرمان علاءالدوله بسوی شمال شرق بحرکت درآمد و برای مقابله با نیروهای الغ بیك از نهر مرغاب گذشت .

الغ بیك بصلاحدیدریش‌سفیدان ومشاورین مخصوص ازجنگ وجدال صرفنظر کرد و حاضر شد با علاءالدوله مذاکره نماید . **صدر نظام‌الدین محمد** بنمایندگی از طرف الغ بیك پیش علاءالدوله رفت و سپارشهای الغ‌بیك راکه بیشتر صورت نصیحت و اندرز بود باو ابلاغ نمود ودرضمن یاد آور شدکه الغ بیك بهیچوجه قصد سوئی نسبت بشخص علاءالدوله و هراتیان ندارد ، علاءالدوله خود قلباً راضی بجنك وجدال نبود زیراباو خبر رسیده بود که ابوالقاسم بابر در ناحیهٔ جام مدافعین هرات را مغلوب کرده و هرات را تهدید میکند . لذا مجبور بودکه پیشنهاد الغ‌بیك را با جان و دل استقبال کند . پیمان صلح منعقد گردید بنا بر آن معاهده حدود کشور علاءالدوله منطقهٔ « **چچکتو** » (۱) تعیین گردید. حوزهٔ نهرمرغاب سالها قبل و بعد از این تاریخ (۲) مرز شمالشرقی ایران محسوب می گشت.عبداللطیف آزاد شد و بحکومت بلخ تعیین گردید در همان سال میان علاءالدوله و ابوالقاسم بابر نیز معاهدهٔ ترك مخاصمه منعقد شد و

---

۱ - موقعیت «چچکتو» در ده فرسخی مشرق‌مرغاب واقع شده بود (بابرنامه ۸۰۷)

۲ - دورهٔ‌ساسانیان J. Marquort. Eranshar P,52 اسکندر منشی (صفحه۳۹۷ ، ۲٤۷) عالم آرای عباسی - در این منابع از موقعیت «چچکتو» بحث شده است

حدود مرزهای ممالك این دو شاهزاده قوچان تعیین شد .

در سنوات ۸۲۵ - ۸۵۱ هـ (۱۴۴۸ - ۱۴۴۷ م) باردیگر حرکات جنگی شروع گردید. این بارنیز در رأس نیروهای متخاصم ، عبداللطیف و علاءالدوله قرارگرفته بودند ، علت اصلی جنك و جدال این بود که علاءالدوله درموقع آزادساختن عبداللطیف یکعده ازهمراهان وفرماندهان اوهمچنان در بند و زنجیر نگاه داشت از طرف دیگردر رأس نیروهای ساکن مرز « چچکتو » صالح بن پیر محمد بن عمر شیخ که در جنگ نیشابور و اسارت عبداللطیف دست داشته قرار گرفته بود ، همهٔ این عوامل انگیزنده، عبداللطیف کینه توز را بخصومت و دشمنی تحریك میکردند .

در اولین حمله صالح منهزم گشت و بهرات رفت ، علاءالدوله از فرط خشم و غضب دستور اعدام یاران محبوس عبداللطیف را صادر کرد و بعد بدون توجه بفصل درهـا و برف بسوی بلخ حرکت نمود .

عبداللطیف که تا قسمتی از قلمرو علاءالدوله را متصرف شده بود مجبور بعقب نشینی گشت و به بلخ مراجعت نمودو از آنجا ازسمرقند استمداد کرد .

الغ بیك پیکی بهرات فرستاده و به علاءالدوله تکلیف کرد که قبل از اقدام بهرعمل خصومت آمیزی بهتراست اجازه داده شودعبداللطیف بسمرقندرود . پیشنهادالغ بیك پذیرفته شد علاءالدوله نیز بهرات مراجعت

نمود لیکن درعرض راه برای پیشگیری ازحمله ناگهانی دشمن ،نگهبانانی گماشت ودر منطقهٔ « چچکتو » قلعه ای انشاء گردید بدون توجه به سرماهای شدید زمستان بنای کاروانسراهای سر راه و پناهگاههای اطراف (۱) ویران گردید ومصالح ساختمانی آنها دربنای قلعه بکار رفت . علاءالدوله بعداز مراجعت بهرات برای رفاه حال مردم متضرر ، تدابیر رضایتبخشی اتخاذ نمود . (۲)

در بهار سال ۸۵۲ هـ - ۱۴۴۸ م . الغ بیك وعبداللطیف مشترکاً بهرات حمله ورشدند. پدر وپسر نود هزار مرد جنگی در اختیار خود داشتند (۳)

علاء الدوله بانیروهای آمادهٔ خوددرچهارده فرسنگی هرات(۴) در منطقهٔ «ترنب» بـا نیروهای مهاجم دشمن مواجه گردیدلیکن شکست سختی خورد وبسوی مشهد منهزم گشت و از آنجا بقوچان رفت و بـه برادرش بابر پناهنده شد . گوهرشادآغـا ووزراء وامراء مقیم هرات

۱- عبدالرزاق (صفحه ۲۷۸) : . . . بقاع خیر . . .

۲ ـ عبید ! (صفحه ۲۸۰) : درموقعیکه مردم هرات خود را برای برگزار کردن جشن تولد فرزند علاءالدوله آماده میکردندخبرعبور الغ بیك ازجیحون بهرات رسید .

۳ - درحق تعداد لشکریان الغ بیك بنوشتهٔ دولتشاه سمرقندی(صفحه ۳۶۳) مراجعه شود درهمان صفحه مطالبی نیز دربارهٔ گوهرشادآغا موجود است .

۴ ـ درمیان (هرات ـ ترنب) معبر پنجاب وجود داشت (عبدالرزاق صفحه ۲۸۰)

همینکه خبر هزیمت علاء الدوله را شنیدند شهر را ترك گفتند، درمقابل نیروهای پیروزمند الغ بیك فقط مدافعین قلاع «نرتو» و اختیارالدین مقاومت نشان دادند، قلعهٔ «نرتو» پس ازمحاصرهٔ مدید وحملات شدید اشغال شد وقلعهٔ اختیارالدین بافدا کاری عبداللطیف بتصرف در آمد، الغ بیك بیدرنك بسوی غرب حرکت کرد و بدون برخورد با مقاومتی مشهد را متصرف گردید لیکن موفق نشد قلعهٔ «عماد» را که بفرمان علاء الدوله ساخته شده بود اشغال کند. علاء الدوله قبلا قسمتی از خزانهٔ هرات را باین قلعه انتقال داده بود (۱) وقبل ازهزیمت هم پول موجود را در میان مدافعین قلعه تقسیم کرده بود. الغ بیك بدون توجه باین ناکامی بحرکت خود ادامه داد ودر منطقهٔ «رادگان» نمایندگان، بابر بحضورالغ بیك شرفیاب شدند ومعروض داشتند که ابوالقاسم بابر سلطنت اورا برسمیت میشناسدو منبعدهم بنام نامی وی در کشورمحروسه سکه زده خواهدشد. الغ بیك سفراء بابر را با گرمی پذیرفت (۲) لیکن بحرکت نظامی خود پایان نداد، در اسفراین بعلل نامعلومی متوقف شد وبیست روز تمام در آنجا ماند واز اسفراین عبداللطیف را به بسطام واسترآباد اعزام نمود، بابر بدامغان فرار کرد ودر همانشهر اطلاع حاصل نمود که الغ بیك ازپل شهرابریشم گذشته بمشهد مراجعت نموده است، عبدالرزاق مورخ نامی این مراجعت

۱ ـ تاچهار هزار تومان «بیست میلیون روبل» درقلعهٔ عماد نگهداری میشد (عبدالرزاق صفحه ۲۸۰) در قلعهٔ اختیارالدین نیز دویست تومان از وجه عبداللطیف موجود بوده است (عبید؛ صفحه ۲۸۱)

۲ ـ عبدالرزاق (صفحه ۲۸۱)

غیر منتظره را یك خطای بزرك نظامی محسوب داشته است زیرادر آن موقع ابوالقاسم بابر وبرادرش علاء الدوله خود را برای فرار بعراق آماده میساختند وبامتواری شدن آنان کشور پهناورشان بدست الغ بیك میافتاد، ازطرفی باید الغ بیك را در انجام این عمل غیرمنتظر محق دانست زیرا در کشوریکهٔ پشت سر گذاشته بود هنوز پایه های فرمانروائی خود را چندان محکم نکرده بود. وی بیمناك بود که معاندین ازدوری او استفاده کرده راه بر گشت را مسدود نمایند وانگهی مراجعت ناگهانی او مدت زمانی فرصت خودنمائی و گردنکشی را ازعاصیان خراسان گرفت وبشاهزادگان فراری آن سرزمین مجال جمع آوری نیرو وامکان تعرض نداد.

عبدالرزاق در مورد ملاقات الغ بیك باشیخ الاسلام هرات مینویسد (۱): اشغال خراسان از طرف قوای قهریهٔ الغ بیك موجبات نارضایتی بعضی از روحانیون بانفوذ را فراهم کرده بود. بنا بدستور شیخ الاسلام بهاءالدین، علاء الدین موظف بود که میان الغ بیك وسلطان هرات واسطه صلح شود لیکن تاجنك «ترنب» برای اینکار فرصت عمل پیدا نکرده بود. پس از واقعهٔ ترنب شیخ الاسلام والغ بیك در منطقهٔ «چهل دختران» باهم ملاقات کردند. قبل از این ملاقات جنگجویان الغ بیك، خانهٔ شیخ الاسلام را غارت کرده بودند الغ بیك برای جلب رضایت شیخ الاسلام دستور داد (که اموال غارت شده راعیناً بکسان شیخ تحویل دهند. اما بهاءالدین این حقارت و توهین را فراموش

۱ عبدالرزاق (صفحه ۲۸۱)

نکرده و گویا در محفلی گفته بود که بزودی الغ بیك بدست فرزندش کشته خواهد شد.

در حقیقت لشکر کشی بخراسان، خصومت و دشمنی را بین الغ بیك وعبداللطیف بنا نهاد: الغ بیك در جنك «ترنب» فرماندهی جناح چپ قوارا بعبداللطیف و جناح راست را ظاهراً بعبدالعزیز واگذار کرده بود، در این نبرد؛ قهرمانیها و فداکاریهای عبداللطیف از عوامل مؤثر فتح وفیروزی محسوب میشد، لیکن الغ بیك بدون توجه باینهمه جانبازی وفداکاری در فتح نامه هائی که بشاهزادگان و مأمورین ولایات فرستاد نام عبدالعزیز را در ذیل آنها ذکر کرده (۱) در هرات نیز عبداللطیف در معرض یك حقارت واضح و آشکارتری قرار گرفت، در آنشهر همانطور که قلعهٔ عماد خراسان، ملك شخصی علاء الدوله محسوب میشد قلعه اختیارالدین نیز بنام عبداللطیف اشتهار داشت. در لشکرکشی سال ۸۵۰هـ -۱۴۴۶م که عبداللطیف از ملتزمین رکاب شاهرخ بود قبل از حرکت بسوی مغرب ایران تمام اموال خودرا بدان قلعه منتقل ساخته بود. درمیان اموال منقول او صدها مثقال طلا و نقره ودویست تومان (یك میلیون روبل) پول موجود بود چنانچه قبلا مذکور افتاد قلعهٔ مزبور از طرف عبداللطیف اشغال گردید اما الغ بیك موافقت نکرد که اموال موجود در آن قلعه بصاحب اصلی تحویل داده شود (۲) عبداللطیف سالها بود که با عظمت و احترام

۱ - عبدالرزاق (۲۸۱): . . جلدوی فتح رقم زد

۲ - عبید! (صفحه ۲۸۰)

درشهر هرات زندگی کرده بود امادر آنحال خودرا با تحقیر ناروای پدرش مواجه میدید، الغ بیك میخواست پس از سرکوبی دشمنان عبداللطیف را در هرات بگذارد وبرخلاف دورهٔ شاهرخ مانند دورهٔ تیمور هرات را تابع حکومت سمرقند بکند. پس از مراجعت الغ بیك بار دیگر ابوالقاسم بابر بسوی مشرق دامغان پیشروی کرد (۱) عبداللطیف مجبور گردید بسرعت از بسطام به نیشابور مراجعت نماید این رجعت بقدری سریع وفوری بود که در یکی از منازل سرراه طبل وپرچم رانیز جا گذاشته بود. او در نیشابور مریض شد لیکن مخالفین شایع کردند که تمارض نموده است وافکار بدی در سر میپروراند. الغ بیك اورا در آن حال بمشهد احضار کرد وباوضع رقت آوری فرزندش رابحضور پذیرفت الغ بیك همینکه فرزند را در آن حال دید بر حال زارش رقت آورد و به بی اساس بودن تفتین معاندین ومخالفین پی برد. الغ بیك تا رمضان المبارك در مشهد اقامت نمود وبعد درحالیکه خبر انقلاب مدافعین قلعهٔ «نرتو» در همه جا منتشر شده بود بهرات مراجعت کرد. او قبل از مراجعت بهرات عبداللطیف را بحکمرانی سمرقند منصوب کرد.

عامل اصلی شورش قلعهٔ «نرتو» یار علی فرزند اسکندر از سلسلهٔ قره قویونلو بود او از پیش پدر متواری شده بخدمت شروانشاه پناه برده بوده ودر سال ۸۳۵هـ - ۱۴۳۲ م از شروانشاه از طریق دریاچهٔ خزر یا بـاغلب احتمـال از راه استرآباد بحضور شاهرخ (۲) اعزام

۱ - عبدالرزاق (صفحه ۲۸۳)

۲ - مجمل فصیحی (صفحه ۴۲۱)

گردیده بود. درپائیز سال ۸۳۵ ه. او آمادگی خود را برای ساختن یک نوع آلات جنگی اعلام داشت (۱). شاهرخ بعدها در مجلسی از یارعلی تمجید و تحسین بسیار کرده در حق زیبائی و مقبول العام بودن او مطالبی گفته بود مدتی بعد « یارعلی » دستگیر شد و بسمرقند (۲) فرستاده شد وی تاسال ۸۵۳ ه - ۱٤٤۸م درسمرقند بود. برای محققین علت همراه بردن الغ بیگ این مرد ناراضی را بخراسان و پس ازفتح «ترتو» زندانی کردن اورا در آن قلعه معلوم نشده است.

امیرسلطان ابوسعید از افسران ارشدی که بهمراه گوهرشاد آغا از هرات متواری گردیده بود توسط یکی از سربازان الغ بیگ اسیر گردیده (۳) ودر قلعه «ترتو» زندانی شده بود (٤).

یکی از کسان امیرسلطان ابوسعید، نان کماجی (نان بزرگ و ضخیم) بقلعه فرستادودر میان آن، سوهانی قرار داد(٥) ابوسعید ویارعلی بوسیلهٔ آن، زنجیرهای خود را پاره کرده رهائی یافتندو باکشتن محافظین، قلعه را اشغال نمودند. پس از بدست آوردن اموال موجود در آن قلعه

---

۱ - بوسیلهٔ این ماشین سنگهای چهارصدمنی را پرتاب میکردند

۲ - عبدالرزاق (صفحه ٤٤۱)

۳ - مجمل فصیحی (صفحه ۲۸۱)

٤ - بدروی محمد درویش (متوفی در سال ۸۳٦ ه - ۱٤۳۳ م) داروغهٔ هرات بود، فرزندنیزهمان مقام را اشغال کرد (عبدالرزاق صفحه ۲٤۲ - مجمل فصیحی صفحه ۲۲۱)

٥ - عبید ؛ (صفحه ۲۸۳) ازکسان امیرسلطان ابوسعید شخصی کماجی بقلعه فرستاد و در میان کماج سوهان بدان نهاد

نیروئی دور خود جمع کردند وبسوی هرات تاختند. در آنموقع حکومت هرات به « بایزیدپاراوانچی » محول شده بود نیروی. تحت فرماندهی بایزید برای مقابله بادشمن کافی نبود، لذا مجبور گردید که تاجیکان را مسلح کند. این نیرو درمنطقهٔ « قاروق » مغلوب شد ویارعلی هرات را محاصره کرد مدافعین که خود مردم هرات بودند در دفاع از مولد خویش فداکاری عجیبی ازخودنشان دادند. در آن موقع که ترکان سمرقندی(۱) منهزم گردیدند تیراندازان باخرزی که از تاجیکان منطقهٔ باخزر (۲) تشکیل یافته بودند حملهٔ سربازان یارعلی را بلااثر گذاشتند بالاخره پس هفده روز محاصره، نیروهای اعزامی الغ بیك فرا رسیدند و مهاجمین را مجبور بعقب نشینی کردند یارعلی بار دیگر بقلعهٔ « ترنو » پناهنده شد. الغ بیك دستور داد مردمی که با مهاجمین همکاری کرده بودند پیدا کنند در نتیجهٔ رسیدگی مأمورین، نجبای اطراف هرات دراین امر متهم شناخته شدند، بنابدستورتادستورثانوی سه روز تمام دهکده های اطراف هرات غارت شد وسپس موافقت گردید که مردم غارتزده بمنازل ویران وخالی خودمراجعت نمایند، بیچارگانیکه مورد هجوم بیرحمانهٔ یغماگران واقعشده بودند مخصوصاً بعلت فرارسیدن فصل سرما ونبودن البسهٔ پشمی بزحمت افتادند، پس از سپری شدن فصل زمستان، وفرارسیدن فصل گل وطراوت باغ یکی از دراویش محنت زده پیش الغ بیك آمد و گفت: «ای پادشاه عادل تو برای

---

۱ - عبدالرزاق (صفحه ۲۸۲) : .. ترکان سمرقندی

۲ - منطقه ایست که درمغرب قربت شیخ جام واقعشده است در نقشه های جغرافیائی امروز بکوهستانهای «باخزر» مراجعه شود.

دراویش عیدیانهٔ خوبی مرحمت کردی سلطنت و عمرت پایـدار باد» (۱)
دولتشاه‌سمرقندی خود درسال ۸۵۲ هـ ـ ۱٤٤۸ م از نزدیك شاهد غارت
وچپاول درخراسان وقحطی وبیچیزی در آن‌استان بلاکش‌بوده است (۲)
هرات وحوالی آن پس از عزیمت الغ بیك بسیار ویران ومتضرر گردید ،
وی پس از مراجعت بهرات مدتی‌در آن شهر توقف نکـرد زیرا نتوانست
اساس حکمرانی خودرا در آن منطقهٔ رنجدیده بخوبی تحکیم بخشد، از
طرف دیگر بمناسبت نزدیك شدن ابوالقاسم بابر بشهر مشهد عبداللطیف
محل مأموریت خودرا ترك گفته پیش پدرش آمد . در آنموقع یارعلی و
طرفدارانش در قلعهٔ محکم «نرتو» که الغ بیك قادر بافتتاح آن نبودمنتظر
فرصت‌بودند. دراین گیر ودار ابوالخیرخان ازبك ازغیبت طولانی الغ‌بیك
وفرزندش استفاده کرده بمـاوراء النهر حمله کرد و اطراف سمرقند را
غارت نمود .

بنا بنوشتهٔ عبدالرزاق این قتل وغـارت درست موقعی انجام یافته
بودکه سربازان الغ بیك نیز در حوزهٔ هرات مشغول یغماگری‌بودند(۳)
یعنی این واقعه در آخرین روزرمضان المبارك اتفاق‌افتاده بود . بنابنوشتهٔ
مؤلف تاریخ ابولخیر خانی ، در موقع حملهٔ‌ازبکان‌فرمانده‌کل‌نیروهای

۱ ـ عبدالرزاق (صفحه ۲۸۳)
۱ ـ دولتشاه سمرقندی (صفحه ۲٦۳)
۳ ـ عبدالرزاق (صفحه ۲۸۳) درهمین زمینه و نیز دربارهٔ ویران
شدن سرحدات چین وخرابکاریهای ازبکان مطالبی موجود است

مقیم‌سمرقند امیرجلال‌الدین بن بایزید بود (بنظر میرسد فرزند فرمانده
نیروهای هرات باشدکه در همان زمان فرماندهی کل قـوای آن شهر را
بعهده داشته‌است) فرمانده قشون وسایرافسران ارشد بافرستادن هدایای
زیاد حسن نیت الغ بیك را نسبت بماموربن و نمایندگـان خان و عـدم
قصوروی را در مراعـات شرایط اتحاد و انقیاد (۲) بخان ازبك یاد آور
شدند .

این امر کاملا بعیـد مینماید زیرا هرگز افسری حاضر نمیشد تـا
این اندازه پادشاه خود را حقیر و بیچاره نشان بدهد مخصوصاً در موقعی
که چندان هم بمداهنه و مجامله احتیاجی نبوده است!. خـانه بدوشان
مانند دفعات قبل،سمرقند را نتوانستند اشغال‌کنند و پس از غارت کردن
حوالی پایتخت عقب نشینی کـردند . سرزمین ماوراءالنهر در نتیجهٔ این
حملهٔ بیرحمانه ویران گردید .

باری درتحت این شرایط غم‌انگیـز الغ‌بیك جسد شاهرخ و غنایم
و اشیاءموجود در مدرسهٔ‌گوهر شادآغا را بر داشت و بمقصد سمـرقند
هرات را ترك گفـت (۲) حکمرانی هرات به عبداللطیف واگذار گردید .
الغ‌بیك درموقع رجعت ازضایعات وتلفات نتوانست خود رادرامان نگاه

۱ ـ تاریخ ابوالخیر خانی(نسخه‌خطی Petrograd Darulff-N. 852
: سلطان الوغ بیك در هوا داری و دولتخواهی نواب فلك درگاه تقصیر
نمیکند و شرایط یکجهتی انقیاد بجای میآورد
۲ ـ در میان آنها چند زوج در فولادین موجود بودکذا (نسخهٔ
خطی موزه‌آسیا . شماره‌کتاب ۵۷٤ صفحات : ٤۲۹ و ۵۷٤ و ٦۱٦)

دارد ؛ نیروهای اعزامی او باستحکامات مرو،در مقابل حملات متواتر ابوالقاسم بابر که بفرماندهی «هندوکه» انجام میگرفت نتوانستند مقاومت نمایند وپس ازگذشتن ازجیحون از پشت سرخود را بالغ بیك رسانیدند نیروی «هندوکه» ضایعات و تلفات زیادی بقوای الغ بیك وارد آورد وضمناً یکی از افسران ارشد او را موسوم به امیر ابراهیم بن ایدیکه تیموررا اسیر کرد .

سربازان الغ بیك همینکه از رودخانه جیحون گذشتند مورد حملهٔ ازبکان واقعشدند عده‌ای اسیر گردیدند ودستگاههای نقلیات بدست آنان افتاد . الغ بیك بقیه زمستان را در بخارا سپری ساخت واز همانجا جسد شاهرخ را بسمرقند فرستاد تا درمقبرهٔ تیمور دفن شود (۱)

ابوالقاسم بابر در حالیکه بسوی سرخس پیشروی میکرد یك ستون از نیروهای خود را نیز برای از بین از بردن عبداللطیف بهرات فرستاد . عبداللطیف درست ده روز بعد از عزیمت الغ بیك فرمان حرکت بسوی بلخ را دریافت نمود . عبداللطیف از این پیشنهاد بسیار خرسند شد زیرا از ترس پدر نمیخواست با وی ملاقات کند.عبدالرزاق مینویسد(۲) : عبداللطیف از پدر خود بعلت اهمال در فرستادن نیروهای امدادی ببسطام و مشهد وهرات رنجیده خاطر شده بود ، این موضوع چندان مورد قبول‌هم نیست زیرا الغ‌بیك درموقع بر گشت درموقعیتی قرار

۱ ـ عبدالرزاق (صفحه ۲۸۳)

۲ ـ عبدالرزاق (صفحه ۲۸۵)

گرفته بود که نمیتوانست بفرزندش کمك نماید . بدون شك الغ بیك به از دست رفتن هرات اهمیت زیادی قائل بود و اگر بعبداللطیف اعتماد و اطمینان کامل نداشت اداره امور آن شهر بزرگ را بوی محول نمیکرد سربازان ابوالقاسم بابر پس از تصرف شهر هرات آنرا غارت کردند ؛ سه روز بعد قوای یارعلی از قلعه «نرتو» خارج شده بهرات حمله برد وشهر را تحت محاصره قرارداد سه روز بعد شهر تسلیم شد.تا رسیدن نیروهای ابوالقاسم بابر که خوددر رأس آن قرار گرفته بود بیست روز تمام حاکمیت هرات دردست یار علی بود پس ازفرا رسیدن قوای بابر ، یار علی شکست خورد و بدستور ابوالقاسم در چار سوی شهر اعدام گردید این واقعه در اواخر سال ۸۵۳ ه ۱۴۴۹ م (۱) اتفاق افتاد بنا بنوشته عبدالرزاق دراثر وقایع سال ۸۵۱ ه ۱۴۴۷ م نفوذ الغ بیك در میان سربازان کاملا از بین رفته بود (۲) با اینحال الغ بیك تصمیم گرفته بود در بهار سال ۸۵۳ ه ۱۴۴۹ م خراسان را بهر ترتیبی باشد اشغال نماید لیکن برای اولازم‌بود قبل ازاقدام باین کار با فرزند خود وارد جنك شود . عبداللطیف بمناسبت دردست داشتن حکمرانی یك منطقه‌وسیع وپربرکت درحقیقت بشاهزادگانی که در بلاد همجوار بلخ حکومت میکردند ، حکم میراند . یکی از این شاهزادگان میرانشاه از جانشینان تیمور بود (در حق این شاهزاده اطلاعات زیادی در دست نیست) که در بهار سال ۸۵۲ ه ۱۴۴۸م با

۱ ـ عبدالرزاق (صفحه ۲۸۴)

۲ ـ عبدالرزاق (ص ۲۸۴) : ... وایل والوس که بکلی از میرزا الغ بیك نفور بودند

عبداللطیف وارد جنك شد ولی بزودی شکست خورده مقتول گردید در میان اسناد دیوانی شاهزادهٔ مقتول، نامه‌ای از الغ بیك بدست آمد که در آن نامه علناً میرانشاه را بر ضد فرزندش تحریك نموده بود (۱) عبداللطیف فوراً قانون مالیاتی تمغا «دامغا» راکه الغ بیك مخصوصاً در ناحیه بلخ که در راه ماوراءالنهر و تجار هندوستان واقعشده بود اهمیت میداد لغو کرد (۲) و با تصرف سر زمینهای اطراف جیحون خود را رسماً پادشاه خواند . همهٔ این پیش آمدهای ناگوار ناشی از همان نامهٔ محرمانه الغ بیك بمیرانشاه بود . الغ بیك که مجبور بود فرزند یاغی خود را قبل از هر کاری گوشمال سختی بدهد سمرقند را بعبدالعزیز سپرد و خود به مقابله پرداخت عبدالله بن ابراهیم (متولد بیست وهفتم ۸۳٦هجری) (۳) برادر زاده الغ بیك نیز در اردوی الغ بیك حضور داشت . عبداله پس از مرك پدرش که در چهارم شوال ۸۳۸ هجری (٤) اتفاق افتاد رسماً از طرف شاهرخ بحکمرانی فارس رسید .

۱ - درباره این واقعه فقط میرخوند مطالبی نوشته است در «L : 1320»

۲ . عبدالرزاق(صفحه ۲۷٤) در حق اهمیت تمغا در زمان الغ بیك بنوشته میرخوند مراجعه شود (L : 1320) : میرزا الغ بیك در باب تمغا مبالغهٔ تمام داشت ، در بارهٔ مالیات مخصوص بلخ : مال ولایت دهلی... (عبدالرزاق صفحه ۲٦۰)

۳ ـ عبدالرزاق (صفحه ۲٤۱) : بیست و هفتم ۸۳٦هجری

٤ ـ عبید؛ (صفحه ۲٤٥) چهارم شوال ۸۳۸ هجری (فصیحی صفحه ٤۲۲) چهارشنبه ...

در سال ۸٥۱ هـ ۱٤٤۷ م . پس از آنکه نیروهای شاهرخ فارس را تخلیه کرد سلطان محمد آن ایالت را اشغال نمود ، عبداله بطرف مشرق رفت و در سال ۸٥۲ هـ ۱٤٤۸ م در اردوگاه علاءالدوله بود و قبل از شروع جنگ «ترنب» بطرف الغ بیك گذشت (۱) بنابنوشته دولتشاه سمرقندی الغ بیك یکی از دختران خود را بعقد او در آورد (۲) .

اردوهای الغ بیك وعبداللطیف دردوطرف رود جیحون « آمودریا» صف آرائی کردند و بقول دولتشاه سمرقندی سه ماه (۲) در آن وضع ماندند و نتوانستند از آن عبور کنند. تلاش طرفین برای گذشتن از رودخانه بی نتیجه بود و گاهی عبداللطیف موفقیتهائی کسب میکرد در یکی از جبهات جنگ عبدالله بن ابراهیم اسیر گردید . الغ بیك غیر از مقابله با نیروهای فرزند مجبور بود انقلابات داخلی اردو را نیز فرو نشاند از سمرقند جسته و گریخته اخباری بالغ بیك میرسید که نوامیس افسران حاضر در اردوی وی مورد تعرض فرزندش عبدالعزیز قرار گرفته‌اند ، این اخبار اسف انگیز و تکان دهنده بقدری روحیه افسران را متزلزل و خراب کرده بود که تصمیم گرفتند الغ بیك را دست بسته بعبداللطیف تحویل دهند ، بالاخره افراد نا راضی با زحمت زیاد تسکین یافتند و به امضای الغ بیك نامه ملامت آمیزی بعبدالعزیز ارسال گردید (٤) در این

۱ ـ عبدالرزاق (صفحه ۲۸۰)
۲ ـ دولتشاه سمرقندی (صفحه ٤۲٥) کذا بابرنامه (ص٥۰)
۳ ـ دولتشاه(صفحه ۳٦٤)
٤ ـ عبدالرزاق (صفحه ۲۸٦)

گیر و دار عمل نا پسند تری از عبدالعزیز سر زد که الغ بیك مجبور شد بسمرقند مراجعت کند .هنوزچگونگی این عمل زشت برای محققین معلوم نشده است .

در اینموقع قبیله « ارغون » از ترکمنان سلحشور (۱) بریاست **میرزا ابوسعید** بیست و پنجساله (۲) سمرقند راکه زیر نظر عبدالعزیز اداره میشد محاصره کرد گویا ابوسعید فرزند **سلطان محمدبن میرانشاه** بود لیکن در تاریخ تیموریـان در میـان فرزندان میرانشاه باسم سلطان محمـد تصادف نمیکنیم (۲) گفتـه میشود ابوسعیـد سالهـای قبل با الغ بیك روابط دوستانه‌ای داشته است لیکن در وقایع پیش نـامی از او در میان نیست گویا ابوسعید در لشکـرکشی برای سرکوبی عبداللطیف با الغ بیك معاضدت داشته و در ساحل رود جیحون با « ارغون » ها در اردوگاه‌وی بوده است سپس ، ازالغ بیك جدا گردیده است . اما ازوقایعی که در تاریخ عبدالرزاق ثبت گردیده چنین مستفاد میشود که الغ بیك محاصره سمرقند راتنها نتیجه شورش و انقلاب میدانسته‌است (٤) وانکهی عاصی شدن یك قبیله ترکمن(ازلحاظ تعداد نفرات نیز چندان قابل‌توجه

۱ ـ در نوشته دولتشاه نیز همینطور است (صفحه ۳۶٤)

۲ ـ جلد دوم ظفرنامه (صفحه ۷۳٤) از فرزندان میرانشاه اسامی **ابوبکر، عمر ، خلیل سلطان ، سیور غتمش** ذکر گردیده است لیکن نمیتوان نوشته صاحب ظفرنامه را قاطع و بدون خدشه گرفت

۳ ـ عبدالرزاق (صفحه ۲۸۷) ـ خوند میر (صفحه ۲۱۸) ماجرای محاصره سمرقند پس از یك هفته بسمع الغ‌بیك رسیده بود

نبودند) الغ بیك را مجبـور بترك میـدان نبرد نمیکرد . علت اساسی رجعت الغ بیك وقوع حوادث نا گوار در داخل سمرقند بود . در آن شهر بر علیه عبدالعزیز چنان تحریکات دامنه پیدا کرده بود که هر آن بیم‌انقلاب میرفت ، بدین ترتیب الغ‌بیك مجبورشده بودبسمرقند مراجعت کند .

محرکین اصلی شورش سمرقند راافسران نا راضی و ستون پنجم قبیلهٔ « ارغون شاه» که در داخل سمرقند مشغول تحریك بودند تشکیل میدادند . ابوسعید در وحلهٔ اول از میـان روحانیـون بخارا (۱) برای خود پشتیبانانی پیدا کرد مخصوصاً چون طبقه روحانیون با الغ بیك‌میانه خوبی نداشتند از داعی جدید بعنوان خلف صدق‌تیمورحمایت‌میکردند الغ بیك بار دیگر موفق شد آرامش و امنیت را در سمرقـند بـر قرار سازد وابوسعید را بصحاری شمال منهزم کند پس‌ازفراغت از کارابوسعید، الغ بیگ‌برای مقابله با عبداللطیف بساحل جیحون‌حمله بردوعبدالعزیز را نیز از شغل سابق منفصل کرده با خود همراه کرد این بار امورسمرقند به **میرانشاه گرجی** (۲) محول گردید .

عبداللطیف از غیبت و گرفتاریهای داخلی پدر استفاده کرده پس

۱ ـ عبدالرزاق (صفحه۲۸۷) : ... پیوسته از خاطر فیض بخش و ضمیرآفتاب درخش مشایخ و اهل‌الله استمداد کیمیا خاصیت مینمود .

۲ ـ عبدالرزاق صفحه ۲۸۷ (نسخه‌خطی موزهٔ آسیا صفحات ٤۳٤ ، ٦۲٤،٥۷٤) دولتشاه سمرقندی (صفحه ٦۳٤) میرانشاه گرجی

از گذشتن از رودخانه شهرهای آرهند وشهرسبز را اشغال نموده وسربازان مقیم آن بلاد را نیز با خود همراه کرده بود. میان پدر و پسر در نزدیکی « دیمشیق » از حوالی سمرقند در شعبان ۸۵۳ ه ۱٤٤۹ م (۱) جنگ خونینی درگرفت. اردوی الغ بیگ پس از ابراز مقاومت و پایداری مختصر مغلوب دشمن گردید. الغ بیگ انتظارداشت که در قلعه سمرقند بتواند کاری انجام دهد. لیکن بدستور میرانشاه گرجی دروازهٔ شهر را بروی او بستند وبشهر راهش ندادند، الغ بیگ ناچار با عبدالعزیز و یکعده از افراد با وفا راه شمال را پیش گرفت ودر قلعهٔ مشهورشاهرخیه پنهان شد. فرمانده قلعه موسوم به « پولاد اوغلی » مملوك ابراهیم میخواست آنانرا در داخل قلعه دستگیر ساخته بعبداللطیف تحویل دهد الغ بیگ چون از نیت پلید آن مرد اطلاع یافت با طیب نفس از قلعه خارج شد برای تسلیم شدن راه سمرقند را پیش گرفت در ابتدای امر عبداللطیف موافقت کرد که پدرش بمکه معظمه مشرف شود و برای انجام این کار نیز یکی از حاجیان قدیمی را موسوم به حاجی امیر رفیق راه تعیین کرد؛ لیکن فرزند نا خلف نهانی مشغول تحریکاتی بر علیه پدرش بود و محرمانه مقدمات محاکمه الغ بیگ را آماده می ساخت.

عبداللطیف مانند دورهٔ تیمور یکمرد مفلوك مغولیراخان خانان اعلان کرد. سالها قبل الغ بیگ دستور اعدام پدر مردی موسوم به

۱ ـ تاریخ دولتشاه سمرقندی (صفحه ۳٦۲)

«عباس» را صادر نموده بود (۱) عباس بتحریك و تشویق عبداللطیف پیش خان مغول رفت ودرحالیکه بزانو درآمده بود ازاو خواست اجازه دهد مطابق شرع اسلام انتقام پدرش راازالغ بیك بگیرد، مردمغول بحال مردگریان رحمت آورد ودستور داد مطابق قوانین الهی عمل شود. همهٔ روحانیون وقضات سمرقند(۲) باستثنای محمد مسکین قاضی القضات آن شهر فتوای مورد لزوم را امضاء کردند وبعباس نهانی اجازه دادند خون پدرش را از الغ بیك بستاند عمل شجاعانه محمد مسکین در قبال اعمال زور عبداللطیف وخان مغول بسیار جالب توجه است. همان مردی که درزمان اقتدار و قدرت نمائی الغ بیك در مقابل اعمال خلاف قانون وی پایداری میکرد این بار نیز شجاعانه قرار صادره علماء وقضات را عملی غیرقانونی وخصومت آمیز تلقی کرد واز امضای آن خودداری نمود و بدین ترتیب عزت نفس وشجاعت اخلاقی خود را نشان داد.

میرخوند درحق کشتن الغ بیك باستناد بیانات حاجی امیرمحمد خسروی (رفیق راه مکه) اطلاعات مفصلی دردسترس ما گذاشته است (۳)

بعد از ظهر یکروز الغ بیك وحاجی امیر محمد سوار اسبان خود شدند واز سمرقند خارج گردیدند، پادشاه مخلوع بانشئه تمام از همه چیز بحث میکرد وبا آرامی اسب میراند. هنوز از سمرقند چندان دور

۱ - میرخوند (L : 1321) صفحه ۳٦٥ ـ عبدالرزاق (صفحه ۲۸۷): انتقامجوئی چندتن را ذکرمیکنند.

۲ - بنوشتهٔ میرخوند : امامان - وبروایت خوندمیر (صفحه ۳۱۸): فقهاء

۳ ـ میرخوند (L : 1321) صفحات ۳٦٥ و۳٦٦

نشده بودند که از طرف «سولدوز» سر و کلهٔ یکمرد چغتائی نمایان گردید وهمینکه بحضور آنان رسید اوامر خان مغول را برای توقف در قلعهٔ مجاور ابلاغ کرد. الغ بیك در حالیکه ازاین دستورشاق، فوق‌العاده متأثر وبیمناك گردیده بود اجباراً بقلعهٔ مورد نظر وارد شد. شاه مخلوع از فرط سرما دستور داد آتش روشن کنند و گوشت پاره‌ای بریان نمایند. دراین اثنا جرقه ای از آتش بدامن الغ بیك رسید و قسمتی از پوست و گوشت بدنش را سوزانید وی در حالیکه بلهیب آتش سوزان خیره‌خیره مینگریست زیر لب گفت: «توهم آگاهی» حکمران سابق‌ماوراءالنهر بسیار مشوش وناراحت‌بود. حاجی امیرمحمد میکوشید او را تسلی‌خاطر بدهد لیکن بی‌ثمر بود. دراین موقع که سایه های مهیب آتش درصفحهٔ دیوار میرقصیدند در بشدت بازشد وعباس ویك مردناشناس وارد گردید.

الغ بیك همینکه عباس را دید از فرط هیجان از جای بشدومشت محکمی بچشم راست وی زد، مرد ناشناس از پشت سر الغ بیك را بغل کرد وبسرعت «پوستین‌آلتایی» او را درآورد. عباس برای‌آوردن طناب از اطاق خارج شد وحاجی محمد از فرصت استفاده کرده در راجفت کرد وبا زنجیرآنرامحکم‌بست‌لیکن عباس‌بهرنحوی بود دررا باز نمود والغ بیك را طناب پیچ کرد. همراهان الغ بیك‌از ترس جان متواری شدندو عباس، الغ بیك راکشان کشان کنار تنور برد وبایك ضربه شمشیر کارش را یکسره کرد.

حاجی وملازمین الغ بیك پس از این واقعه باتأسف زیاد بسمرقند

مراجعت نمودند. وتواریخ تیموریان‌در بارهٔ دفن‌جسدالغ بیك و اینکه کدام کس مباشرت این عمل را قبول‌کرد، آیا حاجی نعش را با خود به سمرقند برد یاشخص دیگری بعداً اقدام نمود اطلاعاتی در دسترس ما نگذاشته اند.

بنا بنوشتهٔ دولتشاه، الغ بیك در سواحل کانال «سوچ» به تاریخ هشتم ماه رمضان ۸۵۳ هجری (۱) کشته شده است در سنك لوحه مقبرهٔ الغ بیگ تاریخ دیگری (دهم رمضان) قید گردیده است. این جنگ خانوادگی بمناسبت ادامه نبرد در جبهات مغرب ایران و عدم دخالت سایر اعضاء سلسلهٔ تیموری پایان پذیرفت. سلطان محمد ازفارس بخراسان حمله برد ودر میان مشهد وتربت جام درمنطقه ای معروف به «فرهادجرد» (۲) ابوالقاسم بابر را شکست داد و هرات را بسرعت اشغال کرد. عبداللطیف در حین نبرد باپدرش برای اظهار مراتب مودت‌و یگانگی نمایندگانی پیش بابر اعزام داشته بود (۳) او توسط سفراءخود اظهار امیدواری کرده بود که خداوند بزرك همانطور که اورا در نبرد ماوراء النهر موفق‌وپیروزداشته، سلطنت بابر را نیز درسرزمین‌مشك‌بیز وبر برکت خراسان مخلدوهمیشگی سازد. سلطان از شنیدن خبر قتل

۱ ـ دولتشاه سمرقندی (صفحه ۳٦٤): در کوهستان مسعود . . . تاریخ ابوالخیرخانی (صفحه ٤۰۷): آب سوچ

۲ ـ درمورد موقعیت میدان نبرد (دولتشاه صفحه ٤۰۸ ـ عبدالرزاق صفحه ۲۸٦) فقط ولایت جام را ذکر نموده‌اند.

۳ـ عبدالرزاق (صفحه ۲۸٤)

فجیع الغ بیگ بسیار متأثـر و غمگین شد (۱) لیکن بادر نظـر گرفتن موقعیت ومقتضیات زمان ومکان اقدام بعمل خصومت آمیزی نکرد .

عبداللطیف سه روز بعداز کشته‌شدن الغ‌بیگ ، برادرش‌عبدالعزیز را نیز ازبین برد. او در اجرای این عمل زشت احتیاجی بفتوای فقهاء و قضات نداشت .

چهار نفر از امراء ازشدالغ‌بیگ‌رانیز که درکشتن **سلطان شاه برلاس** وفرزندش دست داشتند محکوم باعدام‌کرد (۲) تنها در میان آن چهارتن بعدها **میرزا عبدالله** نام آزاد شد وبا ابوسعید نیز که قبلا اسیر گردیده بود عین معامله رفت .

در اوایل فصـل زمستـان حاکمیت عبداللطیف در سرزمین ماوراء النهر مسلم گردید ازبکان از تکـرار حملات سابق که بی باکانـه صورت میگرفت ازترس حکمران جوان وقسی القلب خود داری نمودند بنا بروایت عبدالرزاق؛ درسابق‌ازبکان درموسم سرماتاپنج فرسنگی‌سمرقند میآمدند وکسی جلودارشان نبود اما پس‌از استقرار حاکمیت عبداللطیف از ترس او حتی بصد فرسخی سمرقند نیز نمیتوانستند نزدیک‌بشوند(۳) در سنوات ۸۵۳ و ۸۵٤ هـ (۱٤۵۰ و ۱٤٤۹ م) اوضاع اجتماعی بکلـی دگرگون شده بود عبداللطیف مانند پدرش بعلوم‌دنیوی (تاریخ وهیئت)

۱ ـ عبدالرزاق (ص : ۲۸٦ و۲۸۸)

۲ ـ عبید ! «صفحه ۲۸۷» : درمجلس قاضی‌ـخواندمیر (نسخهٔ‌خطی موزهٔ‌آسیا شماره ۵۷٤ صفحات : ٤۳٤ ، ۵۷٤ ، ٦۲٤ - چاپ تهران صفحه ۲۳۱ ـ چاپ هند صفحه ۱٦۳) : درمجلس خاص . . .

۳ ـ عبدالرزاق . . .

اشتغـال میورزید لیکن برخلاف پدر با (**اهل الله**) یعنی دراویش نیز باکمال ادب رفتار میکرد (۱) تقاضای آنان را بامهربانی انجام میداد و از محضرشان استفاده هـا میبرد . میرخوند از کلمات روحانی بزرگ آن عهد **شمس الدین محمد جاجرمی** اقتباس کرده‌مینویسد:روزی از روزها عبداللطیف در سردرس وی حاضر شد ودر مناظرهٔ « **افعال‌ذهب‌وفعل** » وایضاح معانی آنان‌شرکت نمود ، وباآوردن‌یك مثال فارسی (**فلانکس نیك رفت**) طرز استعمال فعل رفتن و مشابهت آن بافعل ذهب عربی را بخوبی بیان کرد . درآن مجلس مطالعات عمیق ووسیع او در هر رشته‌از علوم وفنون مورد تصدیق حضار قرار گرفت .

در مسجدجامع سمرقند روزهای جمعه مانند دورهٔ خلفای‌راشدین از طرف حکمران خطبه خوانده میشد(۲) . در بهار سال۸۵٤هـ ـ۱٤۵۰م. ابوسعید از سمرقند به بخارا رفت ونهانی دست بکارشد وی دراینکار به حمایت روحانیون آنشهر مستظهر بود لیکن چون عبد اللطیف بـا طبقهٔ روحانیون بنیکی رفتار کرده بود قاضی وداروغهٔ‌بخاراابوسعید رادستگیر ساخته مراتب را بپایتخت گزارش دادند (۳) . در این موقع خبرکشته

۱ ـ سخنان میرخوند (صفحه ۳۷۰) : . . واین‌پادشاه پیوسته‌خدمت اهل‌الله کردی ودرمجلس ایشان بادب بملازمت اهل‌الله میل مینمود ودرخدمت وصحبت ایشان درکمال نیازمندی واحترام بود

۲ ـ عبدالرزاق (صفحه ۲۹۹) بجای خلفاء لفظ خلف استعمال کرده است (درنسخهٔ خطی موزهٔ‌آسیا شمارهٔ ۵۷٤ ص : ٤۳۷ و ۵۷٤ و ٦۲۸ لفظ خلفاء بکار رفته است)

۳ ـ درنوشته میرخوند همینطوراست ـ عبدالرزاق : داروغه وامراء بخارا . . .

شدن عبداللطیف همه جا پیچید .

دورهٔ کوتاه حکمرانی عبداللطیف برخلاف زمان الغ بیك از نظر طبقهٔ روحانیون وقشریون یکدورهٔ سلم وصفا واز دریچهٔ چشم سربازان ومردم عادی دوره ای شوم ونامبارکی بود. او اشخاصی راکه در اجرای اوامرش کوچکترین قصور واهمال از خود نشان میدادند بیرحمانه مجازات میکرد . بنا بنوشتهٔ عبدالرزاق بپیروان احترام نمیکرد وبجوانان مرحمت نداشت (۱) بااینحال مردم ناراضی جسارت نداشتند برعلیه او قیام نمایند. لیکن در پشت پردهٔ سیاست، مردمی فدا کاروجود داشتند که نقشهٔ سوء قصد برعلیه او را میکشیدند ، این اشخاص را یاران وفادار الغ بیك تشکیل میدادند .

عبدالرزاق مینویسد : بااینکه یکی از نزدیکان عبداللطیف از نقشهٔ سوء قصدکنندگان اطلاع قبلی داشت از ترس انتقامجوئی مراتب را بعبداللطیف گزارش نداده بود . بعد از واقعهٔ قتل وی همان شخص مطلع، موضوع را بامورخ مزبور درمیان گذاشته بود . در بیست و ششم ربیع الاول ۸۵٤ هـ - ۱٤٥۰ م عبداللطیف دراثر سوء قصد مخالفین بقتل رسید (۲) بنا بروایت میرخوند (۳) عبداللطیف صبحگاهان در موقع مراجعت از باغ چنار بشهر ، مورد سوء قصد واقع شد (٤) بنا بنوشتهٔ **مسعود کوهستانی در تاریخ ابوالخیرخانی** (٥) عبداللطیف شب را

۱ - حرمت پیران نمیداشت ومرحمت برجوانان گناه میپنداشت .

۲ - عبدالرزاق

۳ - میرخوند (L : 1325) صفحه ۳۷۱

٤ - دربارهٔ موقعیت جغرافیائی « باغ چنار » بصفحه ٤٦ بابرنامه مراجعه شود .

٥ - تاریخ ابولخیرخانی (نسخهٔ خطي دارولف شماره ۸٥۲ صفحه ٤۰۷).

در « باغ میدان » واقع در شمال شهر گذرانیده بود(۱) درتاریخ ابوالخیر خانی رویای افسانه آمیزی هم در آنشب بعبداللطیف نسبت داده شده است. مسعود کوهستانی مینویسد : عبداللطیف در عالم رؤیا مشاهده کرد که سر بریده اش را در طشت زرینی گذاشته بحضورش آوردند ، از فرط ترس وواهمه از خواب بیدار شده وبادیوان نظامی گنجوی تفأل کرد ، این یك بیت شعر در اولین نگاه اورا درسرجایش میخکوب ساخت :

پدر کش پادشاهی را نشاید   وگر شاید بشش ماهی نپاید (۲)

قتلگاه عبداللطیف از طرف همین مورخ باجزئیاتش تعیین گردیده است ،گویاقاتلین اورا درمیان دیوار وخندق شهر سمرقند دریك موقعیت بسیار حساس گیرآورده بقتل میرسانند ، قاتل اصلی در کتاب تاریخ ابوالخیرخانی مسعود **بابا حسین بهادر** (۳) معرفی گردیده است بروایت مسعود کوهستانی قاتل پس از آنکه بضرب تیر ، عبداللطیف را مقتول میسازد از فرصت استفاده کرده بترکستان فرار میکند لیکن آنچه از روایات میرخوند برمیآید بهزیمت ومتواری شدن قاتل احتیاجی نبوده است زیرا بمحض کشته شدن عبداللطیف زمام امور بدست مخالفین افتاد (٤)

۱ - بنا بروایت مسعود کوهستانی (صفحه ٤۰۸ تاریخ ابوالخیرخانی) عبداللطیف ازباغ میدان بباغ چنار که درخارج شهر واقعشده بودرفته است زیراگفته میشود آنشب ازدرب چهارراه باچهارسو(درب مغربی مقبرهٔ تیمور) خارج شده است .

۲ - دربابرنامه نزدیك بهمین یك بیت شعر بیتی، موجوداست(صفحه ۵۰) کذا درنوشته میرخوند (L : 1325)

۳ - اسم قاتل عبداللطیف درتاریخ مطلع السعدین عبدالرزاق نیز قید شده است (صفحه ۲۸۹) بابرنامه (صفحه ۵۰)

٤ - تاریخ ابوالخیرخانی (صفحه ٤٦۹)

همینکه تیر سوء قصدکنندگان بقلب عبداللطیف رسید (۱) نعره زد و از اسب برزمین افتاد ، محافظین مخصوص چون مخدوم را در آن حال دیدند فرار کردند وجسدرا روی خاک مذلت گذاشتند. قاتل از اسب پیاده شده سر عبداللطیف را گوش تا گوش بریدو بعدجسد مقتول رادرمدخل مدرسهٔ الغ بیك بدار آویخت . سوء قصدکنندگان میرزا عبدالله را از زندان بیرون آوردند وبرتخت سلطنت نشاندند ابن عصام الدین(۲)وجانشین او شیخ برهان الدین شیخ الاسلام از طرفداران جدی این شاهزاده بودنددرموقع عزل الغ بیك وبروی کار آمدن عبداللطیف مقاصد شیخ الاسلام معلوم نبود وگویا خود وی در توطئه قتل عبداللطیف دست داشته است . عبدالله مجبور شد برای تحکیم مبانی سلطنت خود پول موجود درخزانه را (۳)

۱ ـ میرخوند : ازخدای تیررسید (ترجمهٔ آن در بابرنامه **الله اوق تیکدی**)

۲ ـ عبدالرزاق (صفحه ۲۹۲) : شیخ الاسلام الاعظم سلطان علماء العالم برهان الدین خواجه مولانا سلمه الله وابقاه که در جانب میرزا عبدالله کمال اخلاص بظهورآورده غلوی عظیم داشت . در حق فرزند عصام الدین بودن وی فقط مؤلف رشحات مطالبی نوشته است (نسخهٔ خطی دارولف صفحه ۱۷۲ ـ نسخهٔ خطی موزه آسیا صفحه ۲۲۳ ـ چاپ لیتو گراف تاشکند صفحه ۳۲۳) : **خواجه مولانا ولد خواجه عصام الدین که شیخ الاسلام سمرقند بود** ـ همانطور که درسابق درحق نظام الدین خاموش سخن رفت شیخ الاسلام عصام الدین دراواخر سلطنت الغ بیك وفات یافته بود درسال ۸۳۷هـ ـ ۱۴۳۴م . وی همراه الغ بیك بهرات رفته بود(عبدالرزاق صفحه ۲۴۴)

۳ ـ عبدالرزاق (صفحه ۲۹۰) ـ دولتشاه مقدار پول موجوددرخزانه را مبلغ ده هزار تومان (صفحه ۴۲۵) قید کرده است درهرصورت این مقدار مبالغه آمیز بنظرمیرسد .

در میان سربازان وافسران لشکر تقسیم کند . در مورد تشویق و سپاس گزاری از اعمال سوء قصدکنندگان ونحوهٔ رفتار با آنان؛ بویژه کیفیت معامله با طرفداران عبداللطیف اطلاعاتی در دسترس ما نیست ولی آنچه معلوم است پس ازجلوس عبدالله بتخت سلطنت؛ کسی را اعدام نکردند و در سرزمین ماوراءالنهر شدت عملی که عبداللطیف پیش گرفته بود منتفی گشت و نرمش زمان الغ بیك تجدید گردید . گویا در زمان عبدالله جسد الغ بیك را بگور امیر هنتقل ساخته‌اند در سنگنبشتهٔ مضبوط در مقبرهٔ عبداللطیف آشکارا قاتل حقیقی پدر بودنش ذکر گردیده است (۱)

تغییر و تحولی که در دستگاه اداری ماوراءالنهر با کشته شدن عبداللطیف وروی کار آمدن عبدالله وطرفدارانش بوجود آمد در میان روحانیون بخارا تأثیر خوبی نبخشید . بمحض انتشار خبرقتل عبداللطیف داروغه و قاضی شهر با عجله و با کمال احترام و پوزش طلبی ابوسعید را ازقید زندان آزادکردند و او را بعنوان حکمران مستقل بخارا بتخت سلطنت نشاندند .

درمیان روحانیون بخاراشخص بزرگواری موسوم به افتخارالعلماء شمس الدین محمد اردوکوجندی؟! (۲) ازطرفداران جدی ابوسعید بود .

۱ ـ « Zwo XXIII-31 » متن کتابهٔ مقبره در این کتاب موجود است : ـ : E.Blochet:Les inscriptions de Samarkand -P 14 et pl III

۲ـ تاریخ ابوالخیر خانی (نسخهٔ خطی دارولف شماره ۸۵۲ص۴۴۸

ابوسعید پس از جمع آوری نیروهای لازم بسوی سمرقند حمله برد لیکن شکست خورد و اجباراً بصحاری شمال فرار کرد (۱) درمورد تنبیه علماء بخارا و سرکوبی شرکت کنندگان در حملهٔ ابوسعید مورخین بهیچوجه بحث نکرده اند عبداله بسرعت شاپورگان و بلخ و حصار را اشغال کرد و خود رابرای جنگ با دشمن حقیقی وسرسخت آماده ساخت عبداله از شهر سبز مستقیماً به نیروهای علاءالدوله حمله برد لیکن هنوز جنگ در نگرفته بود که تشکیلات اردو بهم خورد و افراد نظامی هر کس بطرفی رفت . علاءالدوله ببلخ و عبداله نیز برای حفظ وحراست ممالك شمالی جیحون و اخذ تدابیر لازم بسمرقند مراجعت کرد (۲) .

اما علت اصلی مراجعت سریع علاءالدوله چه بوده است ؟

علاءالدوله بهمراه سلطان محمد درسال۸۵۳ ه ۱۴۴۹ م . بخراسان مراجعت کرد و ازطرف محمد بحکمرانی « گور و گرمسیر » یعنی جنوب افغانستان مأموریت یافت ° در سال ۸۵۴ ه ۱۴۵۰ م جنگ سختی میان ابوالقاسم بابر و سلطان محمد درگرفت در شانزدهم صفر (۳) « روز پنشنبه »همانسال نیروهای بابر شکست خوردند؛لیکن علاءالدوله ازفرصت استفاده کرده بسرعت هرات را اشغال نمود . پس از تصرف هرات برای

۱ ـ عبدالرزاق (ص : ۲۹۰ و ۲۹۱)

۲ ـ عبدالرزاق (صفحه ۲۹۰)

۲ ـ بنا بروایت دولتشاه (ص ۴۰۹) بغلط اول صفر ۸۵۴ هجری شده است ـ در بارهٔ موقعیت جغرافیائی گورو گرمسیر بصفحه ۴۰۹ همین کتاب مراجعه شود . بنا بنوشته عبدالرزاق (ص۲۸۸) علاءالدوله ازسلطان محمد گرمسیر وداو زمین را گرفته بود

بدست آوردن استحکامات شمالشرقی (۱) حرکت کرد و در همین اثنا بود که با عبداله وارد جنگ شدو او را شکست داد اما علت مراجعت سریع و عجولانه وی ، مستقر شدن حاکمیت مجدد بابر در خراسان و پیشروی بسوی ماوراءالنهر بود . در این موقع ابوسعید نیز موفق گردید شهر « یسا » (۲) که جزو قلمرو تیموریان در ترکستان بود اشغال کند در زمستان ۸۵۴ ـ ۸۵۵ ه (۵۱ ـ ۱۴۵۰ م) قوای اعزامی عبداله شهر مزبور را تحت محاصره قرار داد.لیکن ابوسعید موفق گردید محاصره کنندگان رابفریبد ، جریان کاراین بود که فرستادگان ومامورین مخصوص عبداله که در خارج از دایره محاصره بودند البسهٔ ازبکان بتن کردند و چنین وا نمود کردند که ابوالخیرخان با لشکر جرار بکمك محصورین شتافته است.سربازان داخل شهر نیزبجشن و سرور پرداختند وازرسیدن نیروهای امدادی پایکوبی برخاستند. سربازان سمرقند که خود را در مخمصهٔ خطرناکی مشاهده میکردند اسب و قاطر و اموال خود را جا گذاشته منهزم گشتند .

پس ازاین واقعه که یك حیلهٔ نظامی عجیب محسوب میشد عبداله با عجله شاهرخیه را اشغال کرد . ابو سعید چون از نیت عبداله اطلاع کامل داشت این بار براستی از ازبکان کمك خواست ، ابوالخیر نیز

۱ ـ عبدالرزاق (صفحه ۲۸۹)

۲ ـ در بارهٔ این واقعه و وقایع بعدی به صفحه ۲۱۹ مطلع السعدین عبدالرزاق مراجعه شود .

که بی بهانه میگشت برای حمله بسمرقند موقعیت را مناسب دید و بتقاضای ابوسعید پاسخ مثبت داد. پس از آنکه افراد ابوالخیر خان و ابوسعید بهم پیوستند نیروی عظیمی بوجود آمد که امکان مقابله با چنان نیروئی برای عبداله باقی نماند. متحدین قبلا تاشکند و بعد خجند را اشغال کردند. اردوی عبداله بمناسبت نزدیك شدن نیروهای دشمن؛ سواحل سیحونرا ترك گفت و عقب نشینی کرد. قوای ابوسعید و ابوالخیر از منطقهٔ « Golodnaya Stp » عبور کرد و با اردوی عبداله درحدود قسمت جنوبی صحرای **بولونغور** در نزدیکیهای **قلعهٔ شیراز** (۱) بتاریخ روز یکشنبه بیست و دوم جمادی الاول ۸۵۵ هـ ۱۴۵۱ م (۲) مواجه گردید. ازبکان نیروی عظیم عبداله را که از لحاظ تعداد نفرات چند برابر آنان بودند درهم شکستند و بسرعت منهزم ساختند. عبداله که در حین نبرد از خود فدا کاریها و رشادتها نشان داده بود جزو مقتولین

---

۱ - قلعهٔ شیراز درصفحه ۲۹۲ مطلع السعدین عبدالرزاق ذکر گردیده است. آب بلونغور در رشحات (نسخه خطی دارولف صفحه ۱۶۵ - کذا نسخه خطی موزهٔ آسیا صفحه ۲۲۲ - چاپ تاشکند صفحه ۳۰۹) قید گردیده در چاپ تاشکند باشتباه «بولوبغور» ذکر شده است. در بارهٔ موقعیت جغرافیائی آب بلونغور باین کتاب مراجعه شود :

Kistoryi Orosenya Turkistan P-III

۲ - بنا بروایت عبدالرزاق : روزشنبه بیست ودوم جمادی الاول ۸۵۵ هجری - این تاریخ دراحتساب هفته وماه باحقیقت وفق نمیدهد. میرخوند (صفحه ۳۸۳) درعشر آخر جمادی الثانی - خوند میر چاپ تهران (جلد سوم - جزء سوم صفحه ۲۲٤): روزشنبه بیستم جمادی الاول - چاپ هند (جلد سوم جزء سوم صفحه ۱٦۷) : روز یکشنبه بیست ودوم جمادی الاول ...

جنگ بود. ازبکان بدون اینکه با مقاومتی مواجه شوند سمرقند را اشغال کردند و ابوسعید را بتخت سلطنت ماوراءالنهر نشاندند

در روایاتی که تا زمان ما درکتب تاریخ محفوظ مانده است این وقایع بصورتهای مختلف و ضد ونقیص های فراوان نشان داده شده اند.

در ترجمهٔ حال ابوالخیرخان، یگانه قهرمان جنگ سابق الذکر؛ خان ازبك معرفی گردیده است دراین کتاب نوشته شده است که ابوسعید بخدمت خان ازبك شرفیاب شده و در حالیکه بزانو درآمده بود از وی بمناسبت وعده های مساعدتی که درجنگهای سال ۸۵۲ هـ ۱۴۴۸ م درزمان الغ بیك بوی داده بود سپاسگزاری کرد (۱)

پس ازاشغال سمرقند نام ابوالخیرخان در خطبه ها ذکرمیشد (۲) ازطرف دیگر مؤلف **رشحات** که تراجم حال و شرح زندگانی اعاظم و نجبای بخارا را برشته تحریردر آورده است از ازبکان بهیچوجه بحث ننموده است

بنا بروایت همین مؤلف (۳) ابوسعید و سربازانش از حمایت و پشتیبانی یکی از افرادفرقه نقشبندیه موسوم به **شیخ عبداله** و مخصوصاً

---

۱ - تاریخ ابوالخیرخانی (صفحه ٤٥۱) ... زانو زده، زبان بدعاگوئی ودولتخواهی گشاده خدمتی و تواضعی که مناسب چنان پادشاهی باشد بجای آورد ...

۲ - بنا بروایت عبدالرزاق(ص۲۱۹) خود ابوسعیدباردوی ازبکان نرفته بود بلکه سفیر خود را فرستاده بود

۳ - رشحات (نسخهٔ خطی داروف صفحه ۱٦۵ - نسخه خطی موزهٔ آسیا صفحه ۲۲۱ - چاپ لیتوگراف تاشکند صفحه ۳۰۷)

از عنایات و توجهات خواجه احرار بر خور دار بوده است این پادشاه با اتکاء بانفاس قدسیه طبقهٔ روحانیون بسلطنت رسیده بود. درموقعیکه هنوز کسی ابوسعید را نمیشناخت خواجه احرار تسلط او را بر تاشکند و سمرقند وخراسان مژده داده بود. در عالم خواب نیز آنچه خواجه احرار در عالم بیداری گفته بود از زبان **شیخ احمد یسوی** شنیده بود. ابوسعید شکل و شمایل شیخ مزبور را در نظر داشته و پس از وصول بتاشکند بجستجوی وی میپردازد لیکن شیخ در آن ملاقات بوی بشارت میدهد تا موقعی که سلطان بخاطر حفظ شرایع اسلامی و منافع مسلمین میجنگد همیشه پیروز و مظفر خواهد بود و ضمنا تأکید میکند تا وقتی که یکدسته از کلاغان از پشت سر قشون نمودار نشده‌اند بجنگ اقدام ننماید. درجنگ عبداله زمانیکه دواردوی متخاصم مقابل هم صف آرائی کرده بودند نیروهای عبداله بتعرض پرداختند و جناح راست اردوی ابوسعید را از بین بردند در همین گیرودار دسته‌ای از کلاغان پدیدار گشتند و پیروزی نیروهای ابوسعید را اعلام داشتند. لشکریان که از این نشانه بخوبی اطلاع داشتند با یك نیروی معنوی و مصمم بجنگ پرداختند و خصم را منهزم ساختند. در بارهٔ این جنگ روایات دیگری نیز نقل شده است گویا این روایات باستناد گزارشهای شفاهی حسین بهادر که خود از نزدیك ناظر و شاهد جریانات بوده تنظیم شده‌است. اردوی ابوسعید در این نبرد عبارت از هفتهزار نفر بود و با قوای عظیم عبداله بهیچوجه قابل مقایسه نبود از لحاظ ساز و برگ جنگ نیز نواقص زیاد

داشتند. امیرحسین بهادر میگوید سلطان ابوسعید با در نظر گرفتن کثرت نیروهای دشمن و قلت و نواقص اردوی خود بسیاراندوهگین بود در همین موقع تصویر خیالی خواجه احرار که در پیشا پیش قشون وی قرار گرفته بود بنظرش رسید و نیروی عجیب و خارق العاده‌ای در نفس وی پدیدار گشت.

این نیروی معنوی و نهانی باندازه‌ای در روحیهٔ ابوسعید تأثیر بخشید که بدون اراده، سوار اسب شد و در حالیکه فریاد میزد: «یاغی فرار کرد... دشمن فرار کرد» (۱) با شمشیر آخته بدشمن حمله کرد. سربازان تحت‌فرماندهی او نیز به تبعیت ازفرمانده‌بی‌باك خود هلهله کنان وفریادزنان بدشمن تاختند درنتیجه نیروهای عبداله تاب مقاومت نیاورده منهزم گشتند. نیروهای ابوسعید فردای همانروز سمرقند را اشغال کردند. بدون شك همه این افسانه‌ها و مناقب جعلی دراثر فعالیتهای مذهبی خواجه احرار در مناطق اشغالی بوجود آمده‌است زیرا رهبر حقیقی نیروهای مهاجم نه ابوسعید بود و نه خواجه احرار بلکه فرمانده اصلی، خان ازبکان، یعنی ابوالخیر بود که متأسفانه در رشحات نام وی بهیچوجه ذکر نشده‌است.

بنابنوشته عبدالرزاق (۲) و تأیید مسعود کوهستانی (۳) سربازانی

۱ـ «Zwo XXIII P, 27» در حق فریاد زدن بر کسه قبل از حمله به توختامیش.

۲ـ عبدالرزاق (صفحه ۲۹۲)

۳ـ تاریخ ابوالخیرخانی (نسخه دارولف صفحه ۴۵۲ و ۸۵۲)

که در رشحات حامیان فداکار قوانین الهی معرفی شده اند پس از گذشتن از : « Golodnaya Step » جادوگریها واعمال خلاف دین اسلام انجام دادند که آن اعمال حتی از طرف مجوسان نیز تقبیح شده بود .

ازبکان و خراسانیان موقع عبور از « استپ » بعلت موسم سرما و بوران بودن سخت در زحمت افتادند فرماندهان ازجادوگران استعانت جستند و آنان با استفاده از سنگ « یادا » (۱) از سرما و برف وباران جلوگیری کردند از این ماجرا بیش از همه خراسانیان که از خاصیت معجزه آسای سنگ « یادا » اطلاع نداشتند متعجب گردیده بودند .

شرح زندگانی ابوسعید خالی از دخالتهای علنی خواجه احرار نیست ، مورخین سابق‌الذکر که بر خلاف مؤلف رشحات روایاتی ذکر کرده اند در باره ملاقات قبلی این دو وتشویق به اشغال مقام سلطنت از طرف خواجه بابوسعید شهادت میدهند و روی همین علت هم بود که ابو سعید تا پایان دورهٔ سلطنت خود مطیع اوامر خواجه احرار بود و حتی در بعضی مواقع که دستورات ابو سعید با مصالح عمومی مباینت داشت سرپیچی نمی کرد (۲) خواجه احرار از نظر انتساب بفرقهٔ

۱ ـ دربارهٔ این سنك اسرارآمیز باین کتاب‌ها مراجعه شود :
Katrmer, Histoire des Mongals en Perse P : 425-435
و تاریخ رشیدی (ed.By.N.Elias P ; 32-33) وجلد اول ظفرنامه صفحه ۱۰۲

۲ ـ عبدالرزاق (صفحه ۲۸۹) ... آن حضرت نفسهای نیکو میزدو داعیهٔ سلطنت جهان در خاطر همایون‌مینشاند و میرزا سلطان ابوسعید همیشه خود را مأمور آن حضرت میدانست و خلاف اشارات اگر چه ممکن بود نمیتوانست

نقشبندیه تاشکند محققاً با روحانیون بخارا تماس میگرفته واغلب سلطان ابوسعید نیز روابط خودرا با آن طبقه متنفذ محفوظ نگاه میداشته‌است و بهمین مناسبت بود که ابوسعید وخواجه احرار بااطمینان خاطر بهم نزدیك شده بودند .

هرگاه فکرسلطنت را ازطرف خواجه احرار بابوسعید تلقین شده بگیریم معلوم میشود ایندو درزمان الغ بیك نیز سروسری باهم‌داشته‌اند. بنابرین، عبدالرزاق‌درحق سیاحتهای محرمانهٔ ابوسعید در ولایات مختلف درسنوات ۵۵ ـ ۸۵٤ ه (۵۱ـ ۱٤۵۰م) مطالبی‌نوشته‌است . تاسال۸۵۳ه‍ـ ۱٤٤۹ـم درحق زندگانی قبلی ابوسعید اطلاعاتی دردست نیست بنا برین مسأله اخیرنیز خودبخود منتفی میشود .

غالبین بدون اینکه با مقاومتی روبرو شوند سمرقند را اشغال کردند (امانمیتوان قبول کرد که نیروهای مهاجم بتوانند در همانروزی که قوای عبدالله را شکست داده بودند بشهر وارد گردند) شیخ الاسلام برهان الدین پس از آنکه ازسر گذشت غم انگیز عبدالله اطلاع حاصل کرد قبل از فرا رسیدن نیروهای دشمن سمرقند را ترك گفت ، مقدم او درخراسان از طرف ابوالقاسم بابر بگرمی مورد استقبال قرار گرفت (۱) ابوالخیرخان پس از آنکه با دختر الغ بیك ازدواج کرد باتحف و هدایای گرانقیمت بازبکستان مراجعت نمود. درموقع برگشت ادارهٔامور

۱ ـ عبدالرزاق (صفحه ۲۹۲)

سمرقند را بابوسعید محول کرد (۱) در « Islam ansiklopedisi » که ازطرف دانشمندان بین‌المللی منتشر میشود بقلم «A . S.Beveridge» مقالهٔ ستایشگرانه ای در حق ابوسعید درج شده است . نویسندهٔ مقاله میگوید : ابوسعید زیر نظر الغ بیك تربیت شده وبـا دانش و استعـداد سرشار خود توجه پادشاه وقت را بخود جلب نمود ازنظرطرزحکمرانی واستعداد خداوندی وصرف انرژی برای ابوالقاسم بابر، اکبر، شاهجهان(۲) سلف لایق وشایسته ای بود . دورهٔ سلطنت ابوسعید برخلاف زمـان الـغ بیـك در حقیقت دورهٔ حکمرانـی دشمنان مدنیت یعنی طبقـه دراویش ماوراء النهر بود .

ابوسعید منتقم الغ بیك نبود بلکه باعنوان منتقم حقیقی عبداللطیف وارد سمرقند گردید . بدستور وی قاتلین عبداللطیف در همان مکانی که

۱ ـ بنا بروایت میرخوند : ابوسعید برای ممانعت از تاراج شهر پیش ازازبکان شهررا اشغال کرد واو ببهانهٔ سیراب کردن اسبان تشنه و خسته ازبکان و سیگول «Sigaul» رافریب دادو باشتاب خود را بدروازهٔ سمرقند رسانید وبهر ترتیبی بود مدافعین شهررا راضی کرد که پیش از فرا رسیدن غارتگران ازبك، شهررا بوی تسلیم نمایند. درحق Sigaul بکتاب «Katrmer» مراجعه شود :

Not et extr XIV Part I - P : 502

خان ازبك پس ازآنکه خودرا باعمل انجام شده‌ای مواجه دیدخواه نخواه بهدایـای تقدیم شده قناعت نمود :

P . Lerh . Arh - poyezd P : 20

۲ـ Enz . des Islam I . III - 112

اورا کشته بودند بقتل رسیدند واجساد آنان را نیز آتش زدند (۱) در مقابل چهل سـال حاکمیت الغ بیك ، خواجه احرار نیز پس از رفتن از تـاشکند بسمرقند درست چهل سال سلطنت معنوی کرد . خواجه‌احرار که از یك طرف پشتیبان طریقت «صوفیزم » بود از طرف دیگر باعنوان « ایشان » » خطاب میشد باغلب احتمال این نسبت برای اولین بار ازطرف صوفیان ترکستان بـاو داده شده است لیکـن کلمهٔ «ایشان » را «Panejerist » ها نیز پذیرفته اند . خواجه احرار دوست نمیداشت که علم کلام (۲) والهیات بازهم مخلوط شوند .

بمناسبت طرفداری شدید از شرایع دینی وممالك بودن بیك نیروی معنوی اورا معروف بداشتن ریاضت مذهبی ومعجزات و کـرامات دینی کرده بودند واین معروفیت عوام پسند بروجههٔ اجتماعی او علاوه نموده بود . خواجه از ثروت ونفوذ خودبرای رفاه‌حال مردم استفاده‌میکرده(۳)

۱ ـ عبدالرزاق (صفحه ۲۹۲)

۲ ـ رشحات (نسخهٔ خطی دارولف صفحه ۱۳۵ ـ نسخهٔ خطی موزهٔ آسیا صفحه ۱٦۹ ـ چاپ تاشکند صفحه ۲٤۲) در حق سنوات تحصیل «ایشان» درسمرقند : . . وایشان را غلبهٔ شغل باطنی از تحصیل علوم‌ظاهری مانع شده . . . درجای دیگر از کتاب رشحات (نسخهٔ خطی دارولف صفحه ۱۳۲ ـ نسخهٔ خطی موزهٔ‌آسیا صفحه ۱٦٥ ـ چاپ لیتوگراف تاشکندصفحه ۲۳٦) : دربارهٔ بیاناتی که به «ایشان» نسبت داده‌اند : . . . من مریدخواجه حسن عطار بودم ومدتی درملازمت ایشان‌اوقات بسر بردم وبسبق باطن‌اشتغال داشتم وهیچگونه فتحی نمیشد (درنسخهٔ موزهٔ‌آسیا بعد از کلمهٔ «فتح» لفظ میسر نیز موجود است)

۳ ـ دربارهٔ شرح زندگانی خواجه احرار باین منابع‌مراجه شود:☆

حفظ منافع اشراف وطبقات عالیه که خود الغ بیك جزو افراد آن طبقه محسوب میشده برای خواجه احرار غیرمقدور بود .

در زمان حکمرانی ابوسعید طریقت متنفذ « درویشیزم » که خواجه احرار در رأس آن قرار گرفته بود مانند خلفای مؤلف « هدایه » در میان جمعیتهای مذهبی وسیاسی مخالفین سرسختی داشت . مقام منیع شیخ الاسلامی سمرقند در دست آنان بود ونسلا بنسل آن مقام بزرك را اشغال نموده بودند . این دو دسته اغلب باهم در مبارزه علنی بودند . مورخی که حاکمیت حقیقی خواجه احرار ونفوذ معنوی او را بر سلطنت ظاهری ابوسعید ترجیح داده (برخلاف عقیده عبدالرزاق سمرقندی) مینویسد : در این مبارزهٔ سیاسی ومذهبی بزودی موفقیت نصیب خواجه نشد. درسمرقند پس از عزیمت شیخ‌الاسلام برهان الدین . ازخلفای‌دیگر مؤلف «هدایه» شیخ **نظام‌الدین مودود** (۱) مقام شیخ الاسلامی آن شهر را اشغال نمود .

موقعیکه بابر بعداز شکست ابوسعید بسوی سمرقند در حال پیشروی بود شیخ نظام الدین پایتخت را ترك گفت وابتداء بیخارا و پس

V. L. Viatkin Hoca Ahrarin Treume-i-haline ait-* «Turk. Viadom - 1904, N - 147 » N - I. Veselofski pamiatnik Hoci Ahrar et Samarkand [vos zam. sp-sli - 1895 - p : 321 - 336

۱ - بنظر میرسد این شخص همان نظام‌الدین فتح‌الهی باشد که در نوشتهٔ مسعود کوهستانی (مؤلف تاریخ ابوالخیرخانی صفحه ٤٥٩) از او یاد شده است واین مرد ازابوالخیرخان ازبك وابوسعید استقبال بعمل آورده بود

از موفق نشدن بابر در محاصره سمرقند شخصاً در مراسم عقد قرارداد(۱) **جمال‌الدین فتح الله تبریزی** دانشمند عالیقدری که از زمان الغ بیك منصب صدارت داشت (۲) پیش نظام‌الدین بود با اینکه خواجه احرار از نظر عقیده ومرام با این اشخاص مخالفت شدید داشت لیکن از شرکت آنان در مذاکرات سیاسی جلوگیری نکرد زیرا آندو شایستگی داشتند که باروش عاقلانه ای بافرستادهٔ مخصوص بابر گفتگو نمایند . (۳) برای قطعیت یافتن مواد مصوبه درقرارداد صلح یکی از مریدان خواجه احرار بعنوان گروگان باردوگاه بابر فرستاده شد (٤) در هر صورت بامطالعه کتب تاریخ موضوعهای مختلفی پیش میآید که برخلاف نوشته های مؤلف رشحات است . لیکن این نکته برای مستشرقین کاملا معلوم است در میان ارباب دانشی که از هرات باشاهزاده ابوالقاسم بابر بسمرقند آمده بودند اشخاصی وجود داشتند که بشخصیت «Oriyinal» خواجه احرار

۱ - عبدالرزاق (ص : ۲۹۷ - ۳۰۰)

۲ - رشحات (نسخهٔ خطی موزهٔ آسیا صفحه۹۹ - چاپ تاشکندصفحه ۱٤۰) : مولانا فتح الله تبریزی که ازدانشمندان متبحر بود وپیش میرزاالغ بیك مرتبهٔ صدارت‌داشت ...

۳ - رشحات (نسخه خطی دارولف صفحه ۱٦٦ - نسخه خطی موزهٔ آسیا صفحه ۲۲۷ - چاپ تاشکند صفحه ۳۱۰)

٤ - مؤلف رشحات این موضوع را بطرز مخصوصی ذکر میکند (چاپ تاشکند صفحه ۳۱۱) گویا طرز استقبال صمیمانهٔ بابر از یاران ومریدان خواجه احرار ابوسعید را بیمناك میکند که ممکن است ایشان « خواجه احرار» حکمران جوان هرات را مورد عنایت ولطف قرار دهد وسمرقندرا ترك گوید .

احترام میگذاشتند یکی از آن افراد نویسندهٔ بزرگ عبدالرزاق سمرقندی بوده که برای ملاقات با خواجه احرار بسمرقند رفته بود. جریان ملاقات این دو شخصیت مختلف العقیده برای ما بسیار جالب توجه است مع الاسف مورخ دانشمند در تاریخ خود فقط با کلمات مبهم و کنگ ازاین ملاقات یاد میکند: «یافت درآنچه یافت، دید درآنچه دید!!!» (۱).

معمولا عبدالرزاق در تخمینات خود اکثر اشتباه کرده، درمورد خواجه احرار نیز با اینکه باوی معاصر بوده شخصیت حقیقی آن مرد روحانی را صمیمانه نشان نداده است.

درسال ۸۵۹ هـ - ۱۴۵۵ م. ابوسعید برای سرکوبی شورشیان اترار حرکت کرد، انقلابیون چون از عزیمت ابوسعید اطلاع حاصل نمودند از متحد سابقش «ابوالخیرخان ازبك» استمداد کردند. گویا آنان با روحانیون بخارا نیز محرمانه ارتباط داشتند در میان شورشیان افرادی وجود داشتند که مورد علاقه مراجع دینی بودند برای مثال «ابوناصر» نامی را میتوان ذکر کرد که در کنف حمایت محمدپارسا (۲)

---

۱ - عبدالرزاق (صفحه ۳۰۰)

۲ - عبدالرزاق (نسخه خطی موزهٔ آسیا شمارهٔ کتاب ۵۷۴ ص:۵۴۳- ۵۷۴ - ۶۵۴) درنسخه خطی دارولف صفحه ۳۰۱ قبل عنوان این عبارت قید شده است: «ابوناصر پارسا فرزند محمد پارسا درسال ۸۶۵ هجری وفات یافت.» دربارهٔ سرگذشت این شخص برشحات (نسخه خطی دارولف صفحه ۳۹ - نسخه خطی موزهٔ آسیا صفحه ۴۵ - چاپ تاشکند صفحه ۶۴) مراجعه شود.

بزرك شده بود. از طرف دیگر تقاضای ابوسعید از شیخ الاسلام برهان‌الدین برای مراجعت بسمرقند بااین ماجرا بی‌مناسبت نبوده است گویا در موقع عزیمت شیخ الاسلام از هرات بسمرقند بابر هدایای زیادی به خدمت وی تقدیم داشته و ورود او بسمرقند نیز با مراسم با شکوهی برگزار گردیده بود.

بنا بنوشتهٔ عبدالرزاق، آنهمه احترام ومحبتی که شیخ الاسلام در دورهٔ حکمرانی ابوسعید دید در زمان سلطان سابق حتی بمخیله خود نمیتوانست راه بدهد عبدالرزاق اشعار مدحیه شاعر معروف آن زمان «عارف» را که در حق شیخ الاسلام برهان سروده است عیناً در مطلع السعدین نقل میکند - شاعر از شیخ الاسلام تقاضا میکند اشعار مدحیه اورا بعنوان تحفه باخود ببرد:

شهر شیرینم ببرباخود که نوع شکر
هست درشهر سمرقند و بخارا تنك یاب (۱)

از نظر مردم هرات شش سال بعد از مرك الغ بیك سمرقندوبخارا ویران وپژمرده گردیده بود. از سال ۸۵۹ - ۱۴۵۵ م تاپایان سلطنت ابوسعید شهر سمرقند مقر حکمرانی دوشخص مختلف المسلکی شده بود که یکی از آنان در نگاهداری آثار الغ بیگی و آن یکی در تخریب آن آثار میکوشید، هردو مقام شیخ الاسلامی شهر را داشتند (۲) و

---

۱ - عبدالرزاق (صفحه ۳۰۲)

۲ - عبدالرزاق (صفحه ۳۲۴): حضورشیخ الاسلام ارشاد منزلت ولایت منقبت خواجه ناصرالدین عبیدالله...

صاحب نفوذ معنوی وسیاسی بودند. ابوسعید در سرزمین ماوراء النهر و پس از مرگ بابر « ۸٦۱ هـ - ۱٤٥۷ م » در خراسان برای تحکیم پایه‌های سلطنت خود از نفوذ این دو شخصیت مذهبی استفاده کرد، آنان درمیان مردم وافراد نظامی نفوذ کامل داشتند. از طرفی منافع شیخ الاسلام برهان‌الدین یعنی مظهر مدنیت مخصوصاً با منافع حکومت توافق کامل داشت. درموقع بروز انقلابات این دو نیروی متضاد بهم نزدیک میشدند، در ماجرای قیام محمد جوکی (۱) فرزند عبد اللطیف که درشاهرخیه اتفاق افتاد تضاد بین نیروهای مختلف الجهت نمایان گردید، قیام محمد جوکی در اوایل سال ۸٦٥ هـ - ۱٤٦۱ آغاز گردید وشاهرخیه بسرعت از طرف نیروهای اعزامی سمرقند تحت محاصره قرار گرفت لیکن بعلت شروع قیامها وناراحتیهای متواتر در مناطق خراسان ومازندران ابوسعید مجبور شد از محاصرهٔ شاهرخیه دست بردارد وبقول آن نویسنده « کار را صلح گونه درهم پیوندد » درسال ۸٦٦ هـ - ۱٤٦۲ م نیروهای ابو سعید بار دیگر شاهرخیه را محاصره کردند وپس از یکسال مقاومت وپایداری شجاعانه درپائیز سال ۸٦۷ هـ - ۱٤٦۳ م شهر بتصرف دشمن درآمد.

۱ - عبدالرزاق (صفحه ۳۲٥) در حق قیام محمد جوکی - محمود کوهستانی مؤلف کتاب تاریخ ابوالخیرخانی (صفحه ٤۹٦) اطلاعات مفصلی دردسترس ما گذاشته است - محمد جوکی ازطرف ابوالخیرخان وزوجه اش (دختر الغ بیك) حمایت میشد (صفحه ٤۷۰ تاریخ ابوالخیرخانی) بهمین مناسبت خان ازبك لشکرمجهزی بفرماندهی «بورکه» نام بکمك وی فرستاد و در راه قسمتی ازنیروهای پراکنده ومتواری الغ بیك نیز بدان پیوست لیکن قبل ازرسیدن نیروهای کمکی محمد جوکی مغلوب دشمن گردید واین نیروها تاحوالی «کوفینه» رسیده بودند

در عرض این مدت بنا بتقاضای محصورین دوبار خواجه احرار برای مذاکرهٔ صلح بشاهرخیه آمد بعد از او شیخ الاسلام سمرقند پیش محاصره‌کنندگان رفت و از افراد نظامی تقاضا نمود اگر برای چندسال هم محاصره ادامه‌داشته باشد خسته نشوند وبسخنان خواجه احرار توجه نکنند واگر هم لازم باشد درکنار شاهرخیه سمرقند دیگری بنا کنند واز محاصره دست برندارند. پیشنهادهای شیخ الاسلام مورد پسند سلطان ابوسعید واقع شد لیکن محصورین باردیگر از حضور خواجه احرار استمداد جستند، خواجه احرار بمردم شهر قول داد که هرگاه شهررا به سلطان ابوسعید تحویل دهند جان ومال آنان درامان خواهد بود گویا این وعده باستثنای جان ومال شاهزاده محمد جوکی شامل همهٔ افراد نظامی وغیرنظامی بوده است.

محمد جوکی درابتدای امر در شاهرخیه وسمرقند مورد احترام و تکریم سلطان ابوسعید واقع گردید لیکن پس از رفتن بهرات در زندان قلعهٔ اختیارالدین محبوس گردید وسال بعد درهمان زندان وفات یافت.

بمناسبت تصرف خراسان از طرف ابوسعید برای بار دوم درسال ۷٦۳ هـ - (٥۹ - ۱٤٥۸ م) نام شیخ الاسلام برهان الدین ذکر میشود. شیخ همراه ابوسعید بهرات آمده اما همانسال بسمرقند فرستاده شده‌بود. ابوسعید هرات را ازنظر مرکزیت وموقعیت برسمرقند ترجیح میداد و پس از تصرف آن شهر هرات را رسماً پایتخت خود اعلام کرد. او بارها گفته بود: « مرا داعیهٔ آن بود که هرات را دارالسلطنه ساخته اینجا اقامت نمایم - عبید: صفحه ۳۱۱ »

پس از آنکه هرات دارالسلطنه اعلام گردید کشتار ها وجنایات زیادی در آنشهر رخ داد . درسال ۸٦١ هـ - ۱۴۵۷ م بدستور ابو سعید، پیرزن نیکو کار، گوهرشاد آغا کشته شد علت این قتل ننگین وشرم آور از قرار معلوم ناشی از روابط ومناسبات سری بین سلطان ابـراهیم بن علاءالدوله و آن پیرزن بود. در سال۸٦٦ هـ - ١٤٦٢ م خواجه معز الدین مأمور پرداخت حقوق سربـازان مقیم هرات وشیخ احمد صراف معروف بـاتهام « راشی ومرتشی » بودن بازداشت شدند و بعد بدستور سلطان ابوسعید اولی را در کنار دیوار قلعه شهر زنده بدرون دیك جوشان انداختند وپوست بدن دومی را درمقابل دیدگان حیرت زده اش کندند .

فعـالیتهای سیاسی ومذهبی خواجه احرار پس ازتصرف خراسان نیز بماوراء النهر مختص بود. در سال ۸٦٤ هـ - ١٤٦٠ م . ابوسعید اطلاع حاصل نمود که سعیدالدین امیر شهر « نور » از غیبت او استفاده کرده اطراف سمرقند وبخارا را غارت کرده است برای اینکه امـیر سعیدالدین بحرکات یغما گرانه خود پـایان بخشد ایلچی مخصوص پیش او فرستـاد شخص مأمور چون نتوانست امیرسعیدالدین را متقاعدسازد بخواجه احرار ملتجی شد ، خواجه پای پیاده در کـوهستانهای صعب العبور بملاقات امیر عاصی شتافت لیکن موفق نشد اورا از نیـات سوء خود منصرف سازد لذا جنك بین طرفین در گرفت ودر نتیجه امیر سعید الدین شکست خورده به صحاری شمال پناه برد وپس از مدتی سر گردانی ودربدری با نیروی کم خود درشهر شاهرخیه بقوای انقلابی محمد جوکی ملحق گردید .

خواجه احرار از « نور » بهرات رفت وتا اواخر سال۸٦٥ هجری در آن شهر اقامت نمود (۱) ودر هرات بود که از حضور ابوسعید تقـاضا نمود بالغو قانون تمغا « دامغا » دربلادسمرقند وبخارا موافقت کند ابوسعید ضمناً بخواجه وعده داد کـه همهٔ احکام مخالف شرع اسلام را بزودی لغو خواهد کرد .

ابوسعید زمستان سال ۸۷۲ هـ - ١٤٦٨ م را در حوالی مرو بـود وهنوز در مرو اقامت داشت که خبر یافت جهانشاه سلطان مطلق العنان ترکمنان در گذشته است بنا برین تصمیم گـرفت برای فتح مناطق غربی ایران اقدام کند. قبل از اقدام بهر کاری از خواجه احرار که در سمرقنـد میزیست دعوت کـرد برای اظهـار نظر دربارهٔ این امر مهم بمرو برود . خواجه بنا باستدعای سلطان بمرو رفت وبا استقبال شدید افسران وسربازان مواجه گردید . در روز نخست سلطان مهمـان خواجه بـود وروز دیگر شیخ بخدمت پادشاه رفت . سلطان ابوسعید تصمیم خودرا باخواجه احرار در میان گذاشت واز او خواست که عقیدهٔ خودرا بیان کند - شیخ از این پیشنهاد حسن استقبال بعمل آورد وبرای انجام آن سلطان ابوسعیدرا تشویق کرد ، بالاخره پس ازتبادل نظر زیاددراوایل شعبان ۸۷۲ هجری(١٤٦٨م) لشکرکشی نامبارکی که بامحاء و نابودی خود ابوسعید و سربازانش تمام میشد شروع گردید .

۱ - دربیست وسوم صفر بشهر واردگردید ودریازدهم ربیع الاول ۸٦٥ هجری سمرقند مراجعت کرد .

جای بسی تعجب است، این لشکرکشی بدشگون و نامیمون که باصلاح اندیشی وموافقت خواجه احرار صورت گرفته بود نه تنها از نفوذ معنوی او نکاست بالعکس این پیش آمد سوء رقیب سرسخت اورا که برای بدست آوردن فرصت مناسب، میگشت از صحنهٔ فعالیتهای سیاسی ومذهبی ماوراء النهر بکلی خارج ساخت.

بنابروایت مؤلف **رشحات** (۱) درنخستین روزهاکه خبر قتل ابوسعید بسمرقند رسید برعلیه خواجه احرار جریاناتی پیش آمد. شیخ‌الاسلام **برهان‌الدین** که پیوسته مترصدفرصت بود و«محمد طرخان» باچناق ابوسعید» (۲) ویکعده از امراء لشکر قرارگذاشتند که منبعد به خانهٔ خواجه احرار نروند وبسخنان بی اساس وریاکارانهٔ وی گوش ندهند. در آن میان **عبدالعلی طرخان** (۳) که از منسوبین درویش محمد بود،عاقبت نامحمود این قول وقرارها را برای آنجمع بیان کرد و از آنان تقاضا نمود که باین ماجرا پایان دهند وگرد مخالفت باخواجه نگردند.

درآن موقع خواجه احرار درناحیه «**ماتوریت**» سمرقند (از بخشهای شمالی آنشهر) اقامت کرده بود. شیخ الاسلام برهان الدین که از

۱ - رشحات (نسخهٔ خطی دارولف صفحه ۱۷۲ - نسخهٔ خطی موزهٔ آسیا صفحه ۲۳۳ - چاپ تاشکند صفحه ۳۲۳)

۲ - دراینجا همینطور قید شده است (چاپBeveridge صفحه۲۱) درجای دیگر اورا درزمان سلطان احمد «**باش بیك**» معرفی کرده است

۳ - جای تعجب است بنابروایت بابر (صفحه ۲۲بابرنامه)این حامی خواجه احرارضمن بیمغز وظالم بودن بقول درویش محمد (مسلمان ودرویش مسلك بود)

بادهٔ غرور سرمست شده بود بعنوان تمسخر واستهزاء عازم منزل خواجه میشود و مهمانی‌را که درخانه داشته بعنوان تماشاچی با خود همراه میکند ومیگوید: نگاه کنید من با این شیخ کذاب چگونه رفتار ومعامله خواهم کرد» (۱). خواجه،مقدم شیخ‌الاسلام ومهمانش را گرامی میدارد وبغذا خوردن دعوت میکند. درموقع خوردن غذا، یکی ازمریدان سراسیمه وارد شده تشریف فرمائی میرزا (سلطان احمد فرزند ابوسعید) وافسران ارشد رااطلاع میدهد شیخ‌الاسلام برای اینکه افسران اورادرآنمکان نبینند از فرصت استفاده کرده موقعیکه خواجه احرار باستقبال سلطان احمد شتافته بود در میرود. از این تاریخ ببعد میرزا احمد و افسران ارشد بیش از پیش بخواجه توجه میکنند و نفوذ معنوی و سیاسی شیخ‌الاسلام رو بزوال میرود.

بالاخره شیخ‌الاسلام مجبور گردید از دارالسلطنه هرات دور شود وتا پایان عمر درمدرسهٔ **امیرچخماق** (۲) اقامت کند و با مردم قطع رابطه نماید.

مؤلف رشحات در بارهٔ کسالت شیخ‌الاسلام و وفات وی با تفرعات زیاد حکایاتی نقل کرده است گویاشیخ‌الاسلام در موقع نزع روان ازخواجه احرار استدعای عفوکرده بود. علت خروج شیخ‌الاسلام از سمرقند در

۱ - مهمان، شیخ روستائی نام داشته است.

۲ - یکی از امراء نامدار شاهرخ بود که در وقایع سال ۸۳۳ هجری ازاو یاد شده است (عبدالرزاق صفحه ۲۲۹)

در سایر منابع تاریخی ذکر نشده است بنا بروایت عبدالرزاق ، تازمانی که وی مشغول نوشتن مطلع السعدین بوده شیخ الاسلام در حال حیات بوده است (۱) ولی بعد از وفات ابوسعید از رفتن او بهرات بهیچوجه بحث نمیکند ما باستناد روایات مؤلف **رشحات** این وقایع اسفانگیز را میپذیریم. در سمرقند چنانچه قبلا مذکور افتاد پس از مرگ ابوسعید بر علیه خواجه احرار تحریکاتی شد و علت اساسی این آشوب و تحریکات بی نتیجه ماندن لشکرکشی ابوسعید بمغرب ایران وتشویق خواجه اورا بااین لشکر کشی بود. بالاخره در اثر ثابت و پایدار ماندن مراتب اخلاص و ارادتمندی **سلطان احمد** فرزند ابوسعید نسبت بخواجه احرار جریان امر خود بخود منتفی شد

سلطان احمد فرزند مهتر ابوسعید در همان سالی که پدرش سمرقند را اشغال نمود (۸۵۵ هـ ۱۴۵۱ م) بدنیا آمد (۲) بنا بنوشته بابر سلطان احمد با اینکه درشهرمتولد ودر شهربزرگ شده بود باصطلاح « یك ترك بتمام معنی ترك و ساده » بود (۳) خواندن و نوشتن بلد نبود و اطلاعات خارجی کم داشت بنا برین طبیعی بود که این نوع سلطان ساده و بیسواد بیشتر از پدرش تحت تأثیر اراده و تلقینات خواجه احرار

۱ - با عبارت « **ادام‌الله تعالی ایام حیوته** » از او یاد میکند (صفحه ۳۱۷ عبدالرزاق)

۲ - بابرنامه (صفحه ۱۸)

۳ - عبید ؟ (ص ۱۸) : ترك وساده ابدی ....

محبوب و جهاندیده واقع میشد.

سلطان احمد نماز میگزاشت و باستثنای شرابخواری همه احکام شرع مبین اسلام را مراعات میکرد ، بقدری بشرابخواری معتاد بود که میتوانست بیست الی سی روز پی در پی مشروب بخورد و مریض نشود با همهٔ این احوال در مجالس میگساری هم نماز خود را فراموش نمیکرد او میخواست با رعایت احکام و قوانین الهی پادشاهی عادل و دادگر باشد لیکن دورهٔ سلطنت وی از نظر معاصرینش در حقیقت حکمرانی خواجه احرار محسوب میشد (۱)

سلطان احمد بعد از وفات شیخ بیش از چند سال زنده نماند (۲)

۱- بابرنامه (صفحه ح ۲): اکثر معاملهٔ حضرت خواجه جهتی دین عدل وشرع طریقی بیله دی .... در رشحات (نسخهٔ خطی دارولف صفحه ۱۷۰ - نسخهٔ خطی موزه آسیا صفحه ۲۲۰ - چاپ تاشکند صفحه ۳۱۹) در حق « میرك حسن » حکایتی نقل شده است ، او رئیس دیوان سلطان احمد بوده ، محرمانه از خواجه احرار تقاضا نموده بود که کاری کند میرزا سلطان احمد از دستگاه سلطنت طرد شود، لیکن خواجه مسؤل او را با عصبانیت ردکرده بود . دو هفته بعد از آن ماجرا بعلت عمل نا پسندی که ازمیرك حسن رویداد بدستور سلطان احمد پوست بدنش را زنده کندند .

۲ - خواجه احرار در بیست و نهم ربیع الاول ۸۹۵ هجری (رشحات: نسخه خطی داروولف صفحه ۱۹۹ «دراین نسخه باشتباه ربیع الاخر قیدشده» نسخه خطی موزه آسیا صفحهٔ ۲۸۶ - چاپ تاشکند صفحه ۳۸۹) یعنی سال ۱۴۹۰ میلادی وفات یافت و سلطان احمد نیز در اواسط شوال ۸۹۹ هـ - ۱۴۹۴ م دار فانی را وداع گفت

بابر موقعیکه از دورهٔ سلطنت عموی خود سلطان احمد بحث میکند از شاعر ودانشمندی اسم نمیبرد گویا در آنزمان سمرقند شاعرفحل ودانشمند بزرگواری نداشته است . بعد از آنکه شیخ آسمانی (خواجه احرار) مدنیت سمرقند راپپائین‌ترین درجه انحطاط برد دانشمندان وسرشناسان ماوراءالنهر را ترك گفته بهرات رفتند و در دربار سلطان ادبپرور (سلطان حسین نوهٔ عمر شیخ‌بن تیمور) حسن قبول یافتند بعد از وفات ابوسعید، زمام امور خراسان بدست سلطان حسین افتاد . بنا بعقیده مبالغه آمیز بابر: در دنیا نظیر هرات شهری وجود نداشت . درزمان حکمرانی ابو- سعید و سلطان حسین بر وسعت وآبادی آن،ده یا بیست برابر افزوده شد (۱) در دربار سلطان حسین از ارباب دانش و معرفت در رشته‌های مختلف وجود داشتند . با اینحال در سمرقند نیز دنیای اندیشه و دانش راکد و ساکت نماند .. با اینکه بر خلاف آرزوی الغ بیك تخم فرهنگ و ادب در ماوراءالنهر چندان بارور نگردید لیکن بعدها مردانی سر کار آمدند که باآبپاش کم عمق خود درختان پژمرده را آبیاری کردند یکی از آن مردان؛میرزا سلطان محمد برادر کهتر سلطان احمد بود که بر خلاف پدر وبرادرش بخواجه احرار ابداً ارادت نداشت و در یك قسمت از علوم ریاضی بویژه سیاق مهارت کامل داشت .

بنا باطلاعاتی که با ارائه مدارك تاریخی در صفحات قبلی گذشت در دورهٔ حکمرانی الغ بیك دانشمندان معاصر آن سلطان دانش پرور

۱ - بابرنامه (صفحه ۱۸۸)

دستبردهائی درعلم الهیات اسلامی زدند وحشروزوایدی علاوه کردند . محال بود که علم کلام در عقاید دراویش و طرز تفکر آنان بدون تأثیر باشد . «خواجه کلان» یا «خواجه خواجکان» فرزند خواجه احرار (۱) بر خلاف پدر بقول مؤلف رشحات ، «آراسته بانواع واصناف علوم‌ظاهری و باطنی و دانشمند متبحر بود و در علوم‌عقلی و نقلی درجهٔ‌کمال‌داشت»

جهات منفی «Iskolastique» الهیات اسلام هر اندازه هم باشد و در اثر مجادلات شدیدی که با تصوف آسیای مرکزی یعنی «دشمن عالم مدنیت» بعمل آورده شایسته است ما آن مجادلات را بعنوان خدمت به عالم انسانیت بپذیریم .

۱ - رشحات (نسخه خطی داروانف صفحه ۱۷۹ - نسخه خطی موزهٔ آسیا صفحه ۲٤۷ - چاپ تاشکند صفحه ۳٤۰)

« Bibliyograf »

قسمتی ازمنابع ومآخذ کتاب

بترتیبی که خود مؤلف نوشته است :

۱ - عبدالرزاق « مطلع السعدین » : نسخه خطی :
(Petrograd . Darülf , n - 157)

۲ - اسکندر انو نیم « منتخب التواریخ معینی » : نسخه‌خطی
موزهٔ آسیا ونسخهٔ خطی موزهٔ بریتانیا :
or . 1566 (Rieu , Peas . Man , p . 1062) . I
A . N . 1915 . p 1365 mur

۳ - شاهرخ انونیم : نسخهٔ خطی موزهٔ بریتانیا :
or . 159 (Rieu , Pers . Man , p 180)

۴ - orta Asia tarihine ait metinler
I . s . xxx II et Zwo (Zvo) XXIII , 20

۵ - «اصح التواریخ» موسوی (بشمارهٔ بیست مراجعه‌شود)

۶ - «W . Barthold» : درحق‌تاریخ‌ریواوایقسای ترکستان

۷ - «W . Barthold» ترکستان «ترکستان درزمان‌استیلای مغول»

۸ - Blochet , introduction etc . - introdu - cton á l ' histoire des Mongols' par Fadi allah Rashi - deddin , Leyden - London 1910

۹ - وصاف «تاریخ وصاف» چاپ بمبئی ۱۲٦۹ هجری

۱۰ - وصیف «بدایع الوقایع» نسخهٔ خطی موزهٔ آسیا ۵٦۸ .

۱۱ - مقالات ویاتکین«دربارهٔ تاریخ‌وجغرافیای شهر تاریخی سمرقند» : Sprav . kn . Samark - obl . V , VII . 1902

۲ - دولتشاه : the tadh kiratu' sh'shu' ara. . . of
Dawlatshah . . . ed . ly Brovhe London 1901

۱۳ - Zahir - ed - din - shir eddin ' s Geschichte
von Tabaristan etc . . pers . ext , brausg . von b .
Dorn st - p . 1850 (Muh . Ouelien zur - Geschichete
der südlichen küstenlünder des kaspischen meeres .
th . I

۱٤ - ابن عربشاه « کتاب عجایب المقدورفی اخبار تیمور »
چاپ قاهره سال ۱۲۸۵ هجری

۱۵ - ابن بطوطه :
voyages d ' Ibn- Batoutah , texte ettr aduction par C
Defremery et le Dr . Sanguinetti

۱٦ - اسکندربیك منشی «تاریخ عالم‌آرای عباسی» : چاپ
تهران سال ۱۳۱٤ هجری

۱۷ - کلاویجو «clavigo» شرح‌فعالیتها وزندگانی (تمرلان بزرك) بقلم کلاویجو-«مجموعه زبان‌وادبیات روس»ازنشریات آکادمی علوم ۱۸۸۱

۱۸ - «p . Lerh , arh . povezd» - تحقیقات :
«Arkeologi» درترکستان - سال ۱۸٦۷

۱۹ - میرخوند «روضة الصفا» - نسخهٔ خطی موزهٔ آسیا وچاپ
سنگی «Lithogrophie» هند ۸۸۳ میلادی

۲۰ - موسوی «اصح التواریخ» : کتابخانه اکسفورد :
or . eliot 2 (sachau - ethe , catalogueN - 32)

۲۱ - المظفریه «مجموعهٔ مقالات شاگردان Bar Rozen »
سال ۱۸۹۷ میلادی

۲۲ ـ تاریخ خیرات «موسوی» : نسخهٔ خطی موزهٔ بریتانیا :
or.4898 (Rieu,Supplement,p.270.N-423) I.A.N. 1915 p.1365

۳۳ ـ نظام‌الدین «ظفرنامه» : نسخه خطی موزه بریتانیا :
Add 23980 (Rieu,Pers.Man,p:170

متون مربوط به‌تاریخ آسیای مرکزی

۳۴ ـ "Ostroumoff" : مدارس ترکستان
"J.M.N.P.1907"

۳۵ ـ رشحات ـ رشحات‌عین‌الحیات «علی بن حسین واعظ» :
نسخهٔ خطی : Petrograd Darûlf.N-293 و نسخه خطی موزهٔ آسیا شماره ۵۸۱ ـ چاپ سنگی تاشکند سال ۱۳۲۹ هجری چاپخانه :
Arifeanof

۳۶ـ سمریه تألیف «خواجه ابوطاهر» باهتمام «ویسولوفسکی» Weselofski چاپ شده است سال ۱۹۰۴میلادی

۳۷ـ Sêdillot,prolégomènes des tables astronomiques d'Aloug-Beg'publies ...par.M.L.P.M.A. Sedillot' Paris 1847 Prolégomens etc., traductionet commentaire par M.L.P.E.A. Sedillot Paris .1853

۳۸ ـ تاریخ رشیدی
The Tarikh-I-Rashidi of Mirza Muhmed Haidar, Dughlai An English version ed . by N. Elias,the trnslation by E.D. Ross, London 1895

۳۹ ـ فصیح «مجمل فصیحی» نسخه خطی موزهٔ آسیا ۵۸۱ و Collections Scientifipues, III-III B Turkistan II.50 ,

۳۰ ـ حافظ ابرو « زبدة‌التواریخ» : نسخهٔ خطی :
Oksf Bodi,Elliot 422 (Sahau-Ethé catalogue p.90

۳۱ ـ خوند میر « حبیب‌السیر » : چاپ تهران سال ۱۲۷۱ هجری و چاپ هند از مجلد سوم ، جزء سوم مورد نظر موافق بوده است چاپ هند باچاپ تهران فرق‌دارد : صحایف،جلدجلد تنظیم‌نشده است بنابرین در چاپ هند بجای مجلد سوم طبع تهران به مجلد چهارم باید مراجعه‌شود

۳۱ ـ ظفرنامه :
The Zafarnamah ey Mavlàná Sharfuddin Ali of Yazdi,ed. by Moulawi Muhamed Ilahdád calcutta 1897-1888

۳۳ـ Zwo-Pus Imp Ark.Gem.Sark Zaprisalari

۳۴ ـ بابر نامه «بابر» بزبان ترکی

۳۵ ـ تاریخ ابوالخیرخانی «مسعود کوهستانی»

۳۶ ـ تاریخ هرات «معین‌الدین اسفزاری»

۳۷ ـ نفحات‌الانس « مولانا جامی» : باهتمام : ناسولیس انگلیسی W.Nassau lees

۳۸ـ تعشق نامه «احمدبن میرزامیرانشاه» : نسخهٔ خطی موزهٔ بریتانیا شمارهٔ فیش ۷۹۱۴
Brit.Muy.Add,7914 (Rieu Turk. Man p.289)

۳۹ ـ المفتاح فی‌الحساب : نسخه خطی کتابخانه عمومی Dorn

۴۰ ـ هفت اقلیم «امین احمد رازی»

۴ ـ تاریخ راقمی : نسخه خطی Petrgrad Darülf شماره کتاب ۹۴۳

پـایان ـ آبانماه۱۳۳۶

تبریز ـ چاپ‌اختر شمال



آقای حسین - احمدی پور دبیر ادبیات دبیرستان فردوسی تبریز
(مترجم کتاب)

کتبی که ازمترجم این کتاب تاکنون منتشر شده است :

۱ - کاشانه . . .
۲ - رهبرنویسندگان
۳ - آثارجاویدان
٤ - حقایق تلخ
٥ - ادبیات ایران ازقرن ٤ الی ۷ هجری
٦ - داستانهای محلی آذربایجان
۷ - تحقیق درمضامین غزلهای سعدی
۸ - داستان نویسی چگونه وارد زبان پارسی شد
۹ - مجموعه نمایشنامه‌های آتش مقدس ـ دختر کوروش
۱۰ - تعلیم وتربیت دردو قرن اخیر
۱۱ - مشعل فروزان
۱۲ - فنون علم نگارش
۱۳ - فنون املاء فارسی